

زندگانی

امام زین العابدین علی بن الحسین (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام: به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

انتشارات امیرکبیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم‌السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه مترجم
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۲	زین العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام
۱۲	تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت
۱۳	احتجاج امام زین العابدین با محمد بن حنفیه
۱۵	مادر آن حضرت
۱۵	علی اکبر یا علی اصغر؟
۱۵	کنیه‌ی آن حضرت
۱۶	لقب آن حضرت
۱۶	دربان آن حضرت
۱۶	شاعر آن حضرت
۱۶	سلاطین عصر آن حضرت
۱۶	اولاد امام
۱۷	لباس آن حضرت
۱۸	اخلاق آن حضرت
۲۱	مناقب و فضایل امام
۲۱	اشاره
۲۲	علم آن حضرت
۲۴	حلم امام
۲۷	شجاعت امام

- سخاوت و کرم امام ۲۷
- کثرت صدقات آن حضرت ۲۸
- آزاد کردن بندگان در راه خدا ۲۹
- فصاحت و بلاغت امام ۳۰
- ورع و پارسایی امام ۳۰
- احسان به مادر ۳۲
- رفق و مدارا با حیوان ۳۲
- هیبت و عظمت امام ۳۲
- اخبار و احوال امام ۳۵
- اخبار مربوط به امام در واقعه‌ی کربلا ۳۸
- گریه‌ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت ۳۹
- مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین‌العابدین می‌فرستد ۴۰
- اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه‌ی حره ۴۱
- آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است ۴۳
- در امر به معروف و نهی از منکر ۴۳
- در کتمان علم ۴۳
- درباره‌ی صبر ۴۳
- در عبادت ۴۴
- درباره‌ی قناعت ۴۴
- درباره‌ی صدقه ۴۴
- علما و دانشمندانی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده‌اند ۴۴
- کتب و آثار آن حضرت ۴۵
- صحیفه‌ی الکامله ۴۵
- صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجاده ۴۶

۴۶	صحیفه‌ی ثالثه‌ی سجادیه
۴۷	صحیفه‌ی رابعه‌ی سجادیه
۴۷	صحیفه‌ی خامسه‌ی سجادیه
۴۷	رساله‌ی الحقوق
۴۷	اشاره
۴۸	بزرگترین حق خدا
۴۸	حق نفس
۴۸	حق زبان
۴۹	حق گوش
۴۹	حق چشم
۴۹	حق پا
۴۹	حق دست
۴۹	حق شکم
۴۹	حق عضو تناسلی
۵۰	حق نماز
۵۰	حق روزه
۵۰	حق صدقه
۵۱	حق قربانی
۵۱	حق سلطان
۵۱	حق معلم
۵۲	حق مالک
۵۲	حق رعیت
۵۲	حق شاگرد
۵۳	حق زن

۵۳	حق مملوک و غلام
۵۳	حق مادر
۵۳	حق پدر
۵۴	حق فرزند
۵۴	حق برادر
۵۴	حق مولایی که تو را آزاد ساخته
۵۴	حق بنده‌ای که او را آزاد ساخته‌ای
۵۵	حق کسی که به تو احسان کرده
۵۵	حق مؤذن
۵۵	حق امام و پیشوای نماز
۵۵	حق مصاحب و همنشین
۵۵	حق همسایه
۵۶	حق دوست
۵۶	حق شریک
۵۶	حق مال
۵۶	حق طلبکار
۵۶	حق معاشر
۵۷	حق کسی که بر تو ادعایی دارد
۵۷	حق دشمنی که بر او دعوی داری
۵۷	حق کسی که با تو مشورت کند
۵۷	حق کسی که تو را مشورت کند
۵۸	حق کسی که از تو نصیحت جوید
۵۸	حق ناصح
۵۸	حق بزرگتر

- ۵۸ حق کوچکتر
- ۵۸ حق سائل
- ۵۹ حق کسی که از وی چیزی بخواهند
- ۵۹ حق کسی که وسیله‌ی شادی گردد
- ۵۹ حق کسی که بدی کرده
- ۵۹ حق همکیشان
- ۶۰ حق اهل ذمه
- ۶۰ کلمات مأثور امام زین‌العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر
- ۶۱ سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از تحف العقول
- ۶۴ کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره‌ی ابن حمدون
- ۶۴ کلمات آن حضرت نقل از تذکره‌ی الخواص
- ۶۵ سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از فصول المهمه
- ۶۵ حکم و مواعظ آن حضرت از کتب مختلف
- ۶۶ اشعار منسوب به امام زین‌العابدین
- ۶۶ پاورقی

زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام: به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت / اثر محسن امین حسینی عاملی، ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲ م، ترجمه و تالیف حسین وجدانی. مشخصات نشر: تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳. مشخصات ظاهری: ۱۱۹ ص. شابک: ۹۶۴-۰۰-۱۳۴-۰۱؛ ۱۴۰۰ ریال (چاپ سوم) یادداشت: کتاب حاضر بخش چهارم از جلد چهارم کتاب "اعیان الشیعه" است. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۴. یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر: رساله الحقوق موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. — سرگذشت نامه موضوع: احادیث اخلاقی شناسه افزوده: وجدانی، حسین، مترجم شناسه افزوده: امین، محسن، ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵. اعیان الشیعه. برگزیده شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. رساله حقوق رده بندی کنگره: BP۴۳/الف/۹۱۳۵۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۵۴-۶۱

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم بررسی و دقت در زندگانی بزرگان اسلامی از نظر تاریخی و مذهبی و اجتماعی دارای فواید بسیاری است که در تقویت نیروی ایمان، که خود باعث اطمینان و آرامش قلبی است اثر بسزایی خواهد داشت. از مطالعه در اطراف رجال دینی بخصوص پیشوایان، از اهل بیت پیامبر بزرگ اسلام (ص) - که هر یک خود از قهرمانان تاریخ و نمونه‌ی بارزی از فضیلت و اخلاق بوده‌اند - درسی عظیم گرفته می‌شود. ما می‌بینیم که وقتی افراد معمولی در زندگی حقیقی خود دستخوش هوی و هوس می‌شوند و در راه اجرای مقاصد شوم خود به هر گونه ظلم و بیدادگری دست می‌زنند، چگونه به فساد و سقوط و بدبختی‌هایی که فاقد جنبه‌ی عظمت و جلال است سوق داده می‌شوند. از طرفی مردان خدا که در راه حق و حقیقت و عشق به انسانیت در سایه‌ی ایمان به خداوند گام برمی‌دارند به شکوه و عظمت واقعی دست یافته و نام آنان همچنان جاوید خواهد ماند، چنان که در واقعه‌ی کربلا - از یک طرف تیرگی و ننگ حقارت دغل بازان و وظیفه خواران و لقمه ربایان لشکر یزید را مجسم می‌بینیم، و از طرفی شکوه ایمان مردان خدا و عظمت انسانیت را مشاهده می‌کنیم... یکی از این قهرمانان انسانیت و شجاعت و فضیلت و اخلاق که نامش همچنان پایدار خواهد بود، سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام است. حسین بن علی (ع) و اصحابش حتی در مرگ خود زنده بودند، و یزید و اتباعش حتی در زندگی خود مرده بودند. امام علی بن الحسین (ع) امام چهارم شیعیان جهان یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود، که پدر بزرگوارش امام حسین (ع) [صفحه ۶] و جد گرامیش رسول الله (ص) پیامبر بزرگ اسلام است. چنان که تاریخ نشان می‌دهد آیین پاک محمد (ص) که بر پایه‌ی عدل و داد و آزادی استوار گردیده از همان آغاز انتشار خود با استقبال ایرانیان که خود آماده‌ی پذیرفتن حکومت عدل و داد و انسانیت بودند، مواجه گردید، از طرفی به مناسبت همسر گرانقدر امام حسین (ع) شهربانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران، ایرانیان بیشتر به پیامبر گرامی اسلام نزدیک گردیده و به دین محمد (ص) گرایش پیدا کردند و به صف مسلمانان پیوستند، و این خود ریشه‌ی پیوند خاندان علی (ع) را با ایرانیان نشان می‌دهد. امام سجاد زین العابدین علیه السلام پیشوای چهارم شیعه یکی از شخصیت‌های درخشان عالم اسلامی است که در علم و دانش و تقوی و فضیلت سرآمد اقران بود، و در سایه‌ی ایمان و تقرب به خداوند به تعالی روحی نایل آمد و تاریخ نام وی را جاوید و سرمدی در صفحات خود ثبت کرده است، چنان که در صفحات این کتاب آورده شده است: - شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می‌شدند تحت تأثیر جذب و روحانیت وی قرار می‌گرفتند. عبدالملک بن مروان می‌گوید: «به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به

لرزه در آورد» [۱]. در جای دیگر مسرف بن عقبه نیز گوید: «همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد» [۲]. و یا به هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچ کس به هشام بن عبدالملک با تمام قدرت و نفوذی که داشت، و با وجود آن عده از رجال اهل شام که به گردش حلقه زده بودند - و به ملک و سلطنت او کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید و با تمام کوشش و تلاشی که خود و یارانش به عمل آورد، نتوانست خود را به حجرالاسود برساند. امام علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزکاری و علم و دانش، قوای دیگری در اختیار نداشت و هیچگونه خدم و حشمی با وی نبود، همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد، همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. [۳]. اما کتاب حاضر: پس از آن که به توفیق الهی کتاب زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام [۴] اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل را به فارسی ترجمه کردم، در نظر داشتم که به تهیه‌ی کتابی جامع - که زوایای زندگانی و سیره‌ی امام سجاد (ع) را نشان دهد. پردازم، اما خوشبختانه در ضمن مطالعه‌ی یکی از مجلدات کتاب اعیان [صفحه ۷] الشیعه - اثر علامه‌ی کبیر سید محسن امین حسینی عاملی - دریافتم که قسمت اعظم مطالبی را که در شرح زندگانی امام سجاد (ع) در نظر آورده بودم به احسن وجه پرورده و در دسترس من قرار دارد. و چون کتاب مزبور که جلد چهارم اعیان الشیعه محسوب می‌شود به طور خلاصه به ذکر مطالب پرداخته بود، نگارنده جهت تکمیل آن با مطالعه‌ی اسناد و مدارک تاریخی و اسلامی، قسمت‌های دیگری نیز بدان افزودم. و دعا‌های صحیفه‌ی سجادیه چون مکرر به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است، از این رو از آوردن آن‌ها در این کتاب، خودداری گردید. علامه سید محسن امین که با افکار متین و نوشته‌های مستدل خود در معرفی شیعه‌ی امامیه نقش عمده‌ای را ایفاء کرده است و آثار جالب و بی‌نظیری از خود بر جای گذاشته که از میان آن‌ها کتاب اعیان الشیعه است. جلد اول، مشتمل بر مطالبی است که به طور کلی از حقیقت شیعه و تشیع بحث می‌کند. جلد دوم، حاوی سیره و سرگذشت پیامبر اسلام (ص)، جلد سوم، سرگذشت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، جلد چهارم در شرح زندگانی سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و از جلد پنجم که به ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته به ترجمه و شرح حال رجال شیعه پرداخته و تعداد آن‌ها به ۵۶ جلد می‌رسد. وی، درس‌های مختلف و متنوعی را در پیرامون مکتب شیعه و حقیقت تشیع بیان می‌دارد. هر چند بسیاری از محققان کوشیده‌اند کتب و آثار پر ارزشی در احوال رجال مذهبی و تاریخی از خود بر جای گذارند و چهره‌ی واقعی این مردان و حوادث زندگی آنها را نشان بدهند، اما کتاب حاضر که از میان اسناد و مدارک مستند تهیه گردیده جزئیات زندگی امام سجاد (ع) و مناقب و فضایل آن حضرت را به خوبی نشان می‌دهد، و از این جهت که امام زین العابدین (ع) وسیله‌ی ارتباط بین عرب و عجم گردیده است، امید است خدای تعالی توفیق عنایت فرماید که فرزندان این سرزمین از نتایج تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت برخوردار گردند، و الله ولی التوفیق تهران - حسین وجدانی مرداد ماه ۱۳۵۲ [صفحه ۹]

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت بر سیدنا محمد و عترت طاهرین و اصحاب برگزیده‌اش باد، خداوند تابعین [۵] و تابعین تابعین [۶] و علما و صلحا را تا روز رستاخیز مشمول عنایت و خوشنودی خود قرار دهد. اما بعد، بنده‌ی نیازمند به عفو و بخشایش پروردگار بی‌نیاز محسن فرزند مرحوم سید عبدالکریم امین حسینی عاملی که امید است مورد لطف و تفضل الهی قرار گیرد چنین گوید: کتاب حاضر که بخش چهارم از کتاب (اعیان الشیعه) محسوب می‌شود در سیره و حالات ائمه‌ی اطهار (صلوات الله علیهم) تدوین گردیده و از درگاه خدای تعالی می‌خواهیم که در این امر ما را یاری و توفیق عنایت فرماید. [صفحه ۱۲]

زین العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم السلام

تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت

امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام که بی شک یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود مانند بیشتر آباء و اجدادش در مدینه می‌زیسته است و در روز جمعه نهم یا پنجشنبه پنجم و یا یکشنبه هفتم شعبان و یا پانزدهم جمادی الثانیه و یا جمادی الاولی سال ۳۸ یا ۳۷ یا ۳۶ هجری در شهر مدینه قدم به عرصه‌ی وجود نهاد، و پنجاه و هفت سال بعد به اختلاف روایات یعنی در روز شنبه ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۲ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ و یا ۹۴ هجری در همان شهر چشم از جهان فرو بست. همان طور که در تاریخ تولد آن حضرت روایات مختلفی ذکر گردیده در تاریخ وفات آن حضرت نیز روایات متعددی آمده است. [۷]. سن آن حضرت را برخی ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸ و یا پنجاه و نه سال و چند ماه و چند روز بنا به اقوال و روایات مختلف ذکر کرده‌اند، با جد بزرگوارش امیرالمؤمنین (ع) دو سال یا بیشتر و با عموی ارجمندش امام حسن (ع) دوازده و یا ده سال معاصر بوده و با پدر عزیزش امام حسین (ع) بیست و سه و یا بیست و چهار [صفحه ۱۳] سال زندگی کرده و پس از وفات عمش امام حسن مدت ده سال با پدرش می‌زیسته است، و زندگانی او را پس از شهادت پدرش که مدت امامتش نیز محسوب می‌شود ۳۴ یا ۳۳ و یا ۳۵ سال ذکر کرده‌اند، و این مدت نیز بقیه‌ی مدتی است که سلطنت یزید بن معاویه و معاویه بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان ادامه داشته است. وفات آن حضرت در عصر سلطنت ولید بن عبدالملک روی داده و در آرامگاه بقیع با عم بزرگوارش امام حسن بن علی (ع) در بقعه‌ای که قبر عباس بن عبدالمطلب علیهم السلام نیز در آن مدفون است به خاک سپرده شده است. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۳۸ می‌نویسد: والامام بعد الحسین بن علی علیه السلام ابنه ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام و کان یکنی ایضا أبوالحسن،... و کانت امامته أربعا و ثلاثین سنه، و دفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی (ع) و ثبت له الامامة بوجوه:

- ۱- احدها: انه كان أفضل خلق الله تعالى بعد ابيه علما و عملا، و الامامة لافضل دون المفضول بدلائل العقول. ۲- و منها: انه كان أولى بابيه الحسين عليه السلام وأحق بمقامه من بعده للفضل و النسب، و الا ولی بالامام الماضي أحق بمقامه من غيره بدلالة آیه ذوی الارحام، و قصه زکریا علیه السلام. ۳- و منها: وجوب الامامة عقلا- فی کل زمان، و فساد دعوی کل مدع للامامة فی ایام علی بن الحسین علیهما السلام أو مدعا له، سواه، فثبت فيه لاستحالة خلو الزمان من الامام. ۴- و منها: ثبوت الامامة ایضا فی العتره خاصه، بالنظر و الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و فساد قول من ادعاها لمحمد بن الحنفیه رضی الله عنه بتعریه من النص علیه بها، فثبت انها فی علی بن الحسین علیهما السلام لا- مدعا له الامامة من العتره سوی محمد، و خروجه عنها بما ذکرناه. ۵- و منها: نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالامامة علیه، فیما روی من حدیث اللوح الذی رواه جابر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و رواه محمد بن علی الباقر علیهما السلام عن ابيه عن جده عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و نص جده امیرالمؤمنین علیه السلام فی حیاة ابيه الحسين علیه السلام بما ضمن ذالك من الاخبار، و وصیة ابيه الحسين علیه السلام الیه و ایداعه ام السلمة ما قبضه علی من بعده، و قد كان جعل التماسه من ام سلمة علامة علی امامة الطالب له من الانام، و هذا باب يعرفه من تصفح الاخبار... [صفحه ۱۴] ترجمه: امام پس از حسین بن علی علیهما السلام، فرزندش ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، و کنیه‌ی دیگرش ابوالحسن بوده است... امامت آن حضرت سی و چهار سال بود، و در بقیع کنار قبر عمویش حسن بن علی (ع) دفن گردید، و امامت برای آن حضرت به راه‌هایی ثابت شد: ۱- اول این که آن حضرت پس از پدر بزرگوارش در علم و عمل برترین مردمان بود. و امامت برای چنین کسی است که از همه افضل و برتر باشد. گواه بر این سخن خردهای مردم خردمند است. ۲- دوم این که آن حضرت به پدرش حسین (ع) از لحاظ مقام از همه نزدیک‌تر بود و از جهت فضیلت و نژاد به جانشینی او از دیگران سزاوارتر. و کسی که به امام پیشین نزدیکتر باشد به جانشینی او نیز از دیگران سزاوارتر است؛ و گواه آن

آیهی ذوی الارحام است به این معنی که خدای تعالی فرمود: «و الوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله... (و خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدا...)» (سوره انفال، آیه ۷۵) و دیگر داستان حضرت زکریا (ع) است که گفت: «وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب... (و البته من می‌ترسم از اولیای ارث خود که بعد از من هستند از عموها و پسر عموها که مال مرا در غیر رضای تو خرج کنند از پس من و زن من نازا است پس ببخش و عطا فرما برای من از جانب خود فرزندی... که میراث گیرد مرا و آل یعقوب را...)» (سوره مریم، آیه ۵) - ۳- سوم در هر زمان به دلیل عقل واجب است امام و پیشوایی وجود داشته باشد. و چون ادعای هر کس که در زمان علی بن الحسین (ع) مدعی امامت بود یا هر کس که دیگران ادعای امامت او را می‌کردند جز آن حضرت، فاسد است، در نتیجه امامت او ثابت گردد. زیرا که محال است هر زمانی از امام و راهنمای دینی خالی باشد. ۴- چهارم این که به دلیل عقل، امامت تنها اختصاص به عترت پیغمبر (ص) داشته، و به دلیل خبری است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است، و گفتار آن کس که امامت را درباره‌ی محمد بن حنفیه ادعا کند فاسد است. زیرا نصی درباره‌ی امامت او نرسیده. پس ثابت گردد که علی بن الحسین (ع) امام بوده. زیرا کسی جز درباره‌ی محمد بن حنفیه ادعای امامت برای دیگری نکرده، و او نیز به آنچه بیان کردیم از این منصب بیرون است. ۵- پنجم تصریحی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امامت آن حضرت رسیده در حدیثی که معروف به حدیث لوح است. حدیث مزبور را جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده. و نیز امام باقر (ع) از پدرش و او از جدش از حضرت فاطمه دختر رسول خدا (ص) آن را حدیث کرده. در اینجا مترجم کتاب ارشاد اضافه کرده می‌نویسد: «حدیث لوح را ثقه الاسلام کلینی (ره) در کافی، و صدوق در عیون اخبار [صفحه ۱۵] الرضا و شیخ در کتاب غیبت، و طبرسی در احتجاج، و نیز طبرسی در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و دیگر محدثین رضوان الله علیهم روایت کرده‌اند، و هر که از متن و ترجمه‌ی آن بخواهد استفاده کند به جلد دوم اثبات الهداء صفحه‌ی ۲۸۵ - ۲۸۹ مراجعه کند» و دیگر تصریحی است که جدش امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان زنده بودن پدرش حسین (ع) درباره‌ی امامت او فرمود و اخباری در این باره رسیده، و هم چنین (نشانه‌ی دیگر بر امامت آن حضرت) وصیت پدرش حسین (ع) به آن حضرت و آنچه حسین (ع) نزد ام سلمه به امانت گذارد و طلبیدن آن را از ام سلمه برای آن کس که پس از او بیاید نشانه‌ی امامت او قرار داد... چنان که شیخ در کتاب غیبت روایت کرده جریان آن به این ترتیب بود که چون امام حسین (ع) به سوی عراق متوجه شد وصیت و کتاب‌ها و چیزهای دیگری که نزد آن جناب بود به ام سلمه سپرد و به وی فرمود: «هرگاه بزرگترین فرزندم نزد تو آمد و این امانات را بخواست به وی بسپار، و بدان که او امام پس از من است.» و نقل کند که چون امام حسین (ع) شهید شد علی بن الحسین علیهما السلام به نزد ام سلمه آمد و آنها را از او خواست و ام سلمه هر چه امام حسین (ع) به او سپرده بود تسلیم آن جناب کرد. و در روایات دیگر نیز آمده است که امام حسین (ع) این کار را نسبت به دخترش فاطمه انجام داد و امانت‌ها را به او سپرد و این خود بایی است که هر که اخبار را زیر و رو کرده باشد آن را به خوبی می‌داند، (چون برای اثبات مقصود همین مقدار کافی بود از ذکر همه‌ی روایات در این کتاب خودداری نمودیم).

احتجاج امام زین العابدین با محمد بن حنفیه

یتحدث اصحاب ابی جعفر الباقر (ع) ان محمد بن الحنفیه اجتمع بمکه مع علی بن الحسین و قال له انک قد علمت ان رسول الله (ص) اوصی بالامامة من بعده الی امیرالمؤمنین ثم الی الحسن ثم الی الحسین (ع) و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و صنویک و لولادتی من علی (ع) و تقدمی فی السن اکون احق بالامامة فلا تنازعی فی الوصیة و الامامة فقال له زین العابدین: اتق الله یا عم لا تدع ما لیس لک بحق انی اعطک ان تکون من الجاهلین ان ابی (ع) اوصی الی قبل ان یوجه الی العراق و عهد الی قبل ان یتشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله (ص) عندی فلا تعرض لهذا الامر فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال ان الله تعالی

جعل الامامة في عقب الحسين (ع) فاذا اردت ان تعلم صحة ذلك فانطلق بنا الى الحجر الاسود نتحا حكم اليه و نسأله ان يقر بالامام بعد الحسين (ع)، فقبل محمد بن الحنفية و انتهيا الى الحجر الاسود فقال زين العابدين لمحمد: ابدء انت و ابتهل الى الله تعالى في ان ينطق الحجر فيشهد لك بالامامة فتقدم محمد بن الحنفية و ابتهل الى الله سبحانه في ان ينطق له الحجر فلم يجبه بشيء ابدء، و تقدم علي بن الحسين (ع) و قال: اللهم اني أسألك باسمك المكتوب في سرادق المجد و أسألك باسمك [صفحة ۱۶] المكتوب في سرادق البهاء و أسألك باسمك المكتوب في سرادق الجلال و أسألك باسمك المكتوب في سرادق العزة و أسألك باسمك المكتوب في سرادق القدرة و أسألك باسمك المكتوب في سرادق السرايا السابق الفائق الحسن الجميل رب الملائكة الثمانية و رب العرش العظيم و العين التي لا تنام و بالاسم الاكبر الاكبر و بالاسم الاعظم الاعظم المحيط المحيط بملكوت السموات و الارض و بالاسم الذي اشرفت به الشمس و اضاء به القمر و سجرت به البحار و نصبت به الجبال و بالاسم الذي قام به العرش و الكرسي و باسمائك المكرمات المقدسات المكنونات المخزونات في علم الغيب عندك أسألك بذلك كله ان تصلي علي محمد و آل محمد [۸] لما انطلقت هذا الحجر بلسان عربي فصيح يخبر بالامامة بعد الحسين بن علي (ع) [۹]. فتحرك الحجر حتى كاد ان يزول عن مكانه و نطق بصوت فصيح عربي سمعه كل من حضر اللهم ان الوصية و الامامة بعد الحسين بن علي و ابن فاطمة بنت رسول الله (ص) لك يا علي بن الحسين علي محمد بن الحنفية و علي جميع من في الارض و السماء و انك مفترض الطاعة فاسمع له يا محمد واطع. فقال محمد بن الحنفية سمعا و طاعة يا حجة الله في ارضه و سمائه و انصرف ابن الحنفية مذعنا بامامة زين العابدين عليه و علي الناس اجمعين [۱۰]. ترجمه: از امام محمد باقر عليه السلام روايت شده است كه: محمد بن حنفیه در مكه به حضور علي بن الحسين (ع) رسیده به آن حضرت گفت: «برادرزاده‌ی من، می‌دانی كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود وصیت و امامت را با علي بن ابی طالب علیه السلام گذاشت و از آن پس به امام حسن علیه السلام و پس از او با حسین علیه السلام واگذاشت. اکنون كه پدرت به درجه‌ی شهادت نایل گردیده وصیت نگذاشت. اینك من عم تو و برادر پدر تو و فرزند علي علیه السلام هستم و به سن از تو بزرگترم، از این رو سزاوار این است كه وصیت و امامت را به من واگذاری و در این امر با من نزاع نکنی.» امام زین العابدین (ع) به وی فرمود: «ای عم از خدا بپرهیز و در پی آنچه سزاوار آن نیستی خاطر مینگیز. من تو را موعظه می‌کنم كه مبادا در شمار جاهلان باشی. ای عمو، پدرم صلوات الله علیه از آن پیش كه به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و يك ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد [صفحه ۱۷] و پیمان با من استوار فرمود و اینك می‌بینی كه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من بیم دارم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید. خداوند تبارك و تعالی ابا و امتناع دارد كه امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه السلام مقرر فرماید. و چنانچه بخواهی بر این جمله نيك دانا شوی نزد من آی تا نزديك حجرالاسود شويم و داوری از وی جويم و از حقيقت این امر از او پرسش كنيم.» محمد بن حنفیه قبول كرد و به جانب حجرالاسود روان شدند. حضرت علي بن الحسين علیه السلام روی به محمد كرد و فرمود: «تو ابتدا كن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن در آورد؛ آنگاه از او پرسش كن.» پس محمد روی مسألت و ابتهاج به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند. حجر او را جواب نداد. حضرت فرمود: «ای عم اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می‌داد.» محمد گفت: «ای برادرزاده، اکنون تو حجر را بخوان و پرسش كن.» آنگاه علي بن الحسين (ع) - همان طور كه قبلا اشاره شد - به دعا و ثنا پرداخت و گفت: «سوال می‌کنم از تو به حق خداوندی كه عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را كه بعد از حسین بن علي علیه السلام وصی و امام کیست.» پس حجر چنان به جنبش درآمد كه گویی نزدیک است از جای خود برکنده شود. آنگاه خدایش به زبان عربی فصیح او را به نطق آورد؛ چنانكه همه‌ی آنها كه حضور داشتند بشنیدند، و به علي بن الحسين علیه السلام گفت: «وصیت و امامت بعد از حسین بن علي، پسر فاطمه، بنت رسول الله علیهم السلام مخصوص توست. و بر

محمد بن حنفیه، و همه‌ی کسانی که در زمین و آسمان هستند، امام بوده و اطاعت وی واجب است، پس ای محمد بشنو و او را اطاعت کن.» آنگاه محمد بن حنفیه در حالی که می‌گفت: «سمعا و طاعة» خطاب به آن حضرت گفت: «ای کسی که حجت خدا در زمین و آسمان هستی.» به امامت امام زین العابدین (ع) برخورد و بر جمیع مردمان اعتراف نموده وی را ترک کرد.

مادر آن حضرت

نام مادر آن حضرت را بعضی شهربانو یا شهربانویه دختر یزدگرد فرزند شهریار پسر شیرویه پسر پرویز پسر انوشیروان ثبت کرده‌اند و آخرین پادشاه ایران را یزدگرد نامیده‌اند. اما چنان که مورخ نامی «مبرد» در کامل می‌نویسد: نامش سلافه است که از اولاد یزدگرد باقی مانده و نسبش مشهور و از بهترین زنان جهان محسوب می‌شود، و برخی نام وی را خوله نوشته‌اند، اما در طبقات ابن سعد نام وی غزاله ذکر گردیده [صفحه ۱۸] و شیخ مفید [۱۱] مادر آن حضرت را شاه زنان دختر یزدگرد بن شهریار بن کسری ثبت کرده و برخی گویند نامش شهربانویه است. اما همان طور که شیخ مفید نقل کرده و از ظاهر روایات نیز برمی‌آید نام اصلی وی شاه زنان بوده و سپس بنا به گفته‌ی مبرد به سلافه تغییر یافته است. گویند وی را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند. قطب راوندی به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است [۱۲] که آنگاه که عمر خلیفه‌ی وقت تصمیم گرفت وی را به فروش برساند علی (ع) [۱۳] وی را از این امر بازداشت و به عمر فرمود: به وی پیشنهاد کند که یکی از مسلمین را انتخاب و با وی ازدواج کند و مهریه‌ی او را از سهم بیت المال بپردازد. در همین موقع بود که وی حسین بن علی علیه‌السلام را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که از این امر خرسند گردید، در نگاهداری و احسان وی به فرزند خود امام حسین (ع) توصیه‌ی فراوان نمود. به این ترتیب شاه زنان فرزندی به دنیا آورد که از بهترین مردم روی زمین محسوب می‌شد. گویند مادر امام زین العابدین (ع) به هنگام وضع حمل چشم از جهان فروبست، و وی در کفالت یکی از کنیزان پدر بزرگوار خود درآمد که پرستاری وی را بر عهده گرفت و چون مادری مهربان در نگاهداری و سرپرستی وی بکوشید. هر چند علی بن الحسین (ع) در ظاهر مادری غیر از این بانو ندیده بود، اما به تدریج که رشد می‌یافت به این امر واقف گردید که بانویی که وی را سرپرستی می‌کند یکی از کنیزان است و اطرافیان، وی را به نام مادر او می‌خوانند. آن حضرت پس از چندی وی را آزاد ساخت و به ازدواج خود درآورد. همین امر باعث گردید که عده‌ای او را به باد انتقاد گیرند تا آنجا که بعضی از سلاطین بنی امیه این موضوع را به دهان گرفتند و به غلط وی را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند. اما در حقیقت این زن مادر وی نبود و تنها کفالت و سرپرستیش را بر عهده داشت. در آن مواقع چنان بود که اهالی مدینه بر خود عار می‌دانستند که از کنیز [صفحه ۱۹] و اسیر زاده فرزند بیاورند، و تا آن گاه که علی بن الحسین (ع) تولد نیافته بود حاضر به ازدواج با کنیزان نبودند.

علی اکبر یا علی اصغر؟

معروف است که برادر آن حضرت که در فاجعه‌ی کربلا به شهادت رسید بزرگتر از امام سجاد (ع) بوده، اما در عین حال برخی نیز وی را علی اصغر خوانده‌اند. [۱۵].

کنیه‌ی آن حضرت

کنیه‌ی آن حضرت را ابومحمد، ابوالحسن و بعضی ابوبکر نوشته‌اند. اما ابن سعد در کتاب طبقات به روایت ابی جعفر «ابا الحسین» آورده است. در روایات دیگر اغلب وی را ابامحمد نامیده‌اند. [صفحه ۲۰] محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی می‌نویسد: آن حضرت را ابن الخیرتین می‌خواندند، زیرا که در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس، و نسب شریف آن

حضرت به این دو منتهی می‌شود، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لله تعالی من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس. (خدای را از بندگانش دو گروه مختار و برتر باشند، از عرب قریش و از غیر عرب فارس). چنانکه ابو الاسود دونلی در مدح علی بن الحسین (ع) به این مطلب اشاره کرده می‌گوید: و ان غلاما بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمام (جوانی که از پیوند دو نژاد خسرو و هاشم به وجود آمده باشد، براستی که برترین و شایسته‌ترین کودکی است که به گردنش حرز آویخته شده است).

لقب آن حضرت

ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۰۴، می‌نویسد: ابن عباس می‌گوید که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به روز رستاخیز فریاد کننده‌ای آواز کند: کجاست زینت عبادت کنندگان؟ گویا می‌بینم که فرزندم علی بن الحسین در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام همی‌سازد.» و نیز در همان صفحه‌ی ۳۰۴ مناقب چنین آمده است: «هر وقت زهری از علی بن الحسین (ع) حدیث می‌کرد با چشمانی اشکبار می‌گفت: زین العابدین.» در کشف الغمه آمده است که: «سبب ملقب شدن آن حضرت به امام زین العابدین این است که شبی در نماز گاه خویش به نماز ایستاده بود، پس شیطان به صورت اژدهایی به آن حضرت نمودار گشت، تا خاطر مبارکش را از عبادت بازدارد و آن حضرت همچنان به عبادت خود مشغول بود، و به شیطان التفاتی نمی‌فرمود. شیطان نزدیک شده انگشت ابهام امام علیه السلام را در دهان بگرید، امام علیه السلام که از این ماجرا آگاه بود، برای اتمام دعای خویش قیام فرمود، در این هنگام [صفحه ۲۱] صدایی بشنید و در حالی که گوینده را نمی‌دید سه بار گفت: زین العابدین، و این کلمه را دیگران بشنیدند.» [۱۶]. هر چند برای آن حضرت القاب بسیاری ذکر کرده‌اند، اما معروفترین لقب وی را زین العابدین، سید العابدین، سجاد و ذوالثفتان می‌دانند.

دربان آن حضرت

دربان آن حضرت را ابو خالد کابلی و ابو جبله نوشته‌اند و بعضی یحیی بن [۱۷] ام الطویل مطعمی را که به دست حجاج به قتل رسید و در «واسط» به خاک سپرده شده نیز نام برده‌اند.

شاعر آن حضرت

معروفترین شعرای آن حضرت را فرزدق و کثیر عزه نوشته‌اند.

سلاطین عصر آن حضرت

در زمان آن حضرت یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک سلطنت داشته‌اند.

اولاد امام

در میان فرزندان امام حسین (ع) توالد و تناسل تنها به امام زین العابدین (ع) اختصاص داشته و نسل ابو عبدالله الحسین (ع) به شخص علی بن الحسین (ع) انحصار یافت. شیخ مفید [۱۸] در ارشاد و ابن صباغ در فصول مهمه آورده‌اند که تعداد اولاد آن حضرت پانزده نفر بوده که یازده نفر از آنها پسر و چهار دختر بوده‌اند، به این ترتیب: ۱- امام محمد باقر (ع) که مادرش فاطمه، دختر عم آن حضرت، امام حسن مجتبی (ع) بوده و ام عبدالله کنیه داشته است. [صفحه ۲۲] ۲- عبدالله. ۳- حسن. ۴- حسین اکبر: مادر دو پسر

اخیر از کنیزان بود و غیر از این دو، فرزند دیگری نیاورد. ۵ - زید. ۶ - عمر: مادر این دو نفر نیز از کنیزان بود. ۷ - حسین اصغر. ۸ - عیدالله. ۹ - سلیمان: مادر وی نیز بلا عقب بوده و فرزند دیگری نداشت. ۱۰ - علی که از همه‌ی فرزندان امام کوچکتر بوده است. ۱۱ - خدیجه: مادر این دو (علی و خدیجه) نیز کنیز بوده است. ۱۲ - محمد اصغر که مادرش از کنیزان بود. ۱۳ - فاطمه. ۱۴ - علی. ۱۵ - ام کلثوم. که مادر ایشان نیز کنیز بود. اما محمد بن سعد در کتاب خود الطبقات الکبیر تعداد اولاد آن حضرت را ده پسر و هفت دختر ثبت کرده و می‌نویسد: اولاد علی اصغر ابن حسین بن علی به این شرح است: حسن بن علی درج، حسین اکبر درج، محمد اباجعفر الفقیه، و عبدالله که مادر آنها ام عبدالله دخت حسن بن علی بن ابی طالب بوده است، یکی دیگر از اولاد آن حضرت عمر، و دیگری زید بود که در کوفه به شهادت رسید، و علی بن علی و خدیجه که مادرشان از کنیزان بود، حسین اصغر ابن علی و علی که کنیه‌اش ام‌علی بود و مادر این دو نیز کنیز بود و کلثوم و دیگر سلیمان که مادرش غیر از او فرزند دیگری نیاورد، و ملیکه که مادرشان نیز کنیز بوده است، و قاسم، و ام‌الحسین، و فاعمه که اینها نیز مادرشان از کنیزان بود، و یکی دیگر از فرزندان آن حضرت کنیه‌اش ام‌الحسن بود [۱۹] اما در کشف الغمه آمده است که: برخی گویند علی بن الحسین (ع) دارای نه پسر بوده و اصولاً فرزند دختر نداشته است. و چنانکه ابن خشاب نحوی در موالید اهل بیت آورده، آن حضرت دارای هشت پسر بوده و اولاد دختر برای آن حضرت ذکر نکرده و می‌نویسد: محمد الباقر، و زید که در کوفه به شهادت رسیده، عبدالله، عیدالله، حسن، حسین، علی و عمر. اما آنچه را که ابن شهر آشوب [۲۰] در مناقب آورده چنین است: فرزندان آن حضرت که تعداد آنها به سیزده نفر می‌رسید غیر از امام محمد باقر (ع) و عبدالله باهر که مادر آنها ام‌عبدالله دختر حسن بن علی (ع) بوده بقیه‌ی آنها مادرشان جزء کنیزان [صفحه ۲۳] بوده است، و ابوالحسین زید که در کوفه شهید گردیده و عمر با یکدیگر دو قلو بوده‌اند، محمد اصغر عبدالرحمن و سلیمان نیز سه قلو بوده، حسن و حسین و عیدالله نیز با یکدیگر سه قلو بوده‌اند و محمد اصغر، و کوچکترین اولاد آن حضرت را علی ذکر کرده، و خدیجه؛ و هر چند که برخی گویند اصولاً آن حضرت فرزند دختر نداشته، اما بعضی دیگر فاطمه، علی و ام‌کلثوم را نیز از دختران آن حضرت دانسته‌اند. و در کتاب عمده‌ی الطالب چنین آمده است که: از امام زین العابدین (ع) شش فرزند به نام‌های امام محمد باقر، عبدالله باهر زید الشهدید و عمر الاشرف و حسین الاصغر و علی الاصغر باقی مانده است.

لباس آن حضرت

در کتاب طبقات ابن سعد به نقل از فضل بن دکن می‌نویسد: حدیث کرد ما را نضر بن اوس طائی که روزی بر علی بن الحسین (ع) وارد شدم جامه‌ای بر تن داشت که روی آن را با پارچه‌ای به رنگ تیره و گرم پوشانیده بود و اغلب از آن استفاده می‌کرد و نیز به سند خود از موسی بن ابی حبیب الطائفی روایت کرده که: علی بن الحسین (ع) اغلب با حناء، همراه با گیاه دیگری به نام «کتَم» خضاب می‌نمود که به رنگ مشگی در می‌آمد، و نیز می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) دارای جامه‌ای از خز بود که در روز جمعه می‌پوشید، و به سند خود روایت کرده که آن حضرت دو نوع جامه از خز بر تن می‌کرد، یکی کوتاهتر بود و جبه‌ای دیگر از همان نوع خز که بر روی لباس‌های خود از آن استفاده می‌کرد. و باز به سند خود از ابی جعفر روایت کرده که گوید: پوستینی که دارای آستین بلندی بود و در عراق تهیه گردیده به عنوان هدیه به علی بن الحسین (ع) اهداء کردم، آن حضرت اغلب از آن استفاده می‌کرد اما به هنگام ادای نماز از تن خود خارج می‌ساخت، و در جای دیگر به سند خود از ابی جعفر آورده است که در زمستان جامه‌ی خز به پنجاه دینار می‌خرید و چون تابستان فرا می‌رسید آن را به فروش می‌رسانید و پول آن را به فقرا صدقه می‌داد، در تابستان از دو نوع جامه از لباس‌های مصری استفاده می‌نمود که به بهای یک دینار خریداری کرده و در هر موقع یکی از آنها را بر تن کرده و می‌فرمود: قل من حرم زینة الله التي [صفحه ۲۴] اخرج لعباده [۲۱]. در حدیث دیگر می‌گوید: خبر داد ما را محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک و عبدالله بن مسلمة و اسماعیل بن عبدالله ابی اویس که گویند حدیث کرد ما را از محمد ابن هلال که

گوید: روزی به دیدار علی بن الحسین (ع) نایل آمدم در حالی که وی عمامه‌ای بر سر نهاده و قسمتی از آن را در پشت سر خود فرو آویخته بود.

اخلاق آن حضرت

امام سجاد (ع) یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت است که در کلیه صفات بارز انسانیت و اخلاق و فضیلت به حد کمال بود، و نسبت به اهل زمان افضل و اعلم و افقه و اورع و اعبد و اکرم و احلم و اصبر و افصح و در مکارم اخلاق و در راه صدقه و انفاق و مهربانی و عطوفت نسبت به فقراء و مساکین و خیرخواهی، از نیکوترین افراد بوده و هیچ کس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، و شخصیت و عظمت آن حضرت به اندازه‌ای بود که دور و نزدیک و دوست و دشمن را تحت تأثیر جذب و روحانیت خود قرار می‌داد تا آنجا که گویند: یزید بن معاویه پس از واقعه‌ی حره که دستور داد کلیه‌ی اهالی مدینه با وی بیعت کنند تنها علی بن الحسین (ع) بود که از این فرمان استثناء گردیده بود، و اگر از او نیز بیعت خواست بدان جهت بود که وی را برادر و ابن عم خود محسوب می‌داشت. در پوشیدن لباس و علم و فقه و عبادت به جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیهما السلام شباهت بسیار داشت، از صفات بارز آن حضرت این بود که هر کس نسبت به وی رفتار سوئی نشان می‌داد برعکس با وی به نیکی و احسان رفتار می‌کرد. فی‌المثل هشام بن اسماعیل به هنگامی که والی مدینه بود آن حضرت را به شدت مورد رنج و آزار قرار داد؛ اما به وقتی که از امارت معزول گردید، ولید دستور داد وی را بر در خانه‌ی مروان قرار دهند و چنانچه حق کسی را پایمال نموده از وی بازخواست نمایند و بدین ترتیب مردم وی را مورد سرزنش و دشنام قرار دادند، اما همین که امام وی را بدین حال مشاهده کرد بر او سلام کرده و به نزدیکان خود دستور [صفحه ۲۵] داد هرگز متعرض او نگردیده، و به آزارش نپردازند. عجیب این که پسر عم آن حضرت که اغلب به آزار وی می‌پرداخت، شب‌ها به خانه‌ی وی مراجعه می‌کرد و بی‌آنکه خود را معرفی نماید مبالغه‌ی بسیاری پول به وی اعطا می‌فرمود، و وی بی‌آنکه از این امر اطلاعی داشته باشد و در حالی که به امام بدگویی می‌کرد، می‌گفت: اما علی بن الحسین هرگز یادی از من نمی‌نماید. آن حضرت همچنان این کلمات را استماع می‌نمود، و با صبر و شکیبایی تحمل می‌کرد و هرگز سخنی بر زبان نمی‌آورد، تا آنگاه که چشم از جهان فروبست و دیگر کسی به کمک وی نمی‌شتافت، دانست کسی که هر شب به خانه‌ی وی رفته و یاریش می‌نمود همان علی بن الحسین (ع) بوده است. و آنگاه که اهالی مدینه در واقعه‌ی حره بر بنی امیه شوریدند، مروان بن حکم به علی بن الحسین (ع) متوسل شده، از وی استمداد کرد. از طرفی خانواده‌ی او نیز که هیچ کس حاضر نشد آنها را بپذیرد به علی التَّجاء کرده و از او یاری خواستند. راستی عظمت و بزرگی امام زین العابدین (ع) تا چه اندازه بود که وقتی دشمن به او روی آورد، دست از عطوفت و مهربانی خویش برنداشت. زنان شهر مدینه نیز در موقع بروز جنگ به خانه‌ی علی بن الحسین (ع) روی آورده، به وی پناه بردند. آنها که غالباً از زنان عبدمناف بودند و تعدادشان به چهارصد نفر می‌رسید تا آنگاه که این واقعه پایان یافت و سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند همچنان غذا و لباسشان را تأمین می‌کرد. امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده‌ها را تأمین می‌کرد و هر شب به خانه‌ی آنها مراجعه می‌کرد و طعام و پول به آنان اعطاء می‌فرمود، و تا موقعی که چشم از جهان فروبست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی است که معیشت آنان را تأمین می‌نماید. و آنگاه که در برابر شخصی قرار گرفت که وی را به باد ناسزا و دشنام قرار داده بود فرمود: «اگر آنچه را که دربارهی من بر زبان آوردی درست بوده خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت‌هایی که به من دادی نادرست بوده خداوند تو را عفو فرماید.» گویند بیست بار که با شتر خود به حج سفر کرد حتی یک تازیانه بر وی نزد. غلامان را می‌خرید و آزاد می‌کرد، در میان این غلامان عده‌ای سیاه بودند که آن [صفحه ۲۶] حضرت آنان را به عرفات می‌برد و به کارشان وامی‌داشت، آنگاه حواجج آنها را برآورده می‌ساخت و آزادشان می‌کرد و سپس جوایزی به آنها اعطاء می‌فرمود. زهری که از اصحاب آن حضرت محسوب می‌شد روزی تازیانه‌ای به غلام خود زد و وی

جان را به جان آفرین تسلیم کرد. وی از این ماجرا سخت مضطرب شده، انگشت ندامت بر دهان گرفت، و سرانجام به خدمت علی بن الحسین (ع) آمده حادثه را تعریف کرد. امام سجاده به وی فرمود: به نظر من گناهی مرتکب شده‌ای و می‌توانی توبه کنی و عمل خود را جبران کنی، به این ترتیب که کنیز مؤمنه‌ای را آزاد و یا دو ماه متوالی روزه بگیری تا گناه تو بخشوده شود. زهری آنچه که زین العابدین (ع) برای او داوری فرمود به موقع اجرا گذاشت، و هم به وسیله‌ی امام سجاده (ع) بود که از اضطراب و غم و اندوه بیرون آمده از حالت تشویش و نگرانی رهایی یافت. امام سجاده اغلب با کسانی که سفر می‌رفت که وی را نشناسند و با آنها نیز شرط می‌کرد در اموری که در راه بدانها احتیاج دارند خود کمک کرده و مشخصا انجام دهد. و آنگاه که از این موضوع از وی پرسیدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم با من رفتار نمایند [۲۲]. در کشف الغمه آمده است که: امام سجاده (ع) غالبا پیش از خواب وضو می‌گرفت. و روی ظرف آب را می‌پوشانید، و در شستشو وضو گرفتن خود از هیچ کس کمک نمی‌گرفت، همین که پاسی از شب می‌گذشت از خواب برمی‌خاست، پیش از گرفتن وضو ابتدا مسواک می‌نمود و سپس به نماز می‌پرداخت. در سفر و حضر هرگز نماز شب را ترک نکرد، و از نمازهای نافله آنچه را که در روز نتوانسته بود انجام دهد به هنگام شب آنها را جبران می‌نمود، در این مورد به فرزندان خود توصیه کرده می‌فرمود: هر چند که نمازهای نافله مانند فرایض بر شما واجب نگردیده، اما چون از عباداتی است که فضیلت بسیار دارد دوست دارم که خود را بدان عادت دهید و چنانچه در فرایض و واجبات خود قصور کرده‌اید به وسیله‌ی نوافل جبران نمایید. هر وقت سائلی به نزدش می‌آمد می‌فرمود: مرحبا بمن یحمل زادی الی - [صفحه ۲۷] الاخرة (مرحبا بر آنکس که توشه‌ی آخرت مرا فراهم می‌سازد، به هنگام راه رفتن هرگز دست‌های مبارکش از ران‌های مبارکش تجاوز نمی‌کرد، و بی‌آنکه کبر و غروری از خود نشان دهد به آرامی و وقار قدم برمی‌داشت. امام صادق (ع) در این مورد فرمود: آن حضرت به هنگام راه رفتن هرگز به چپ و راست توجه نمی‌کرد و چنان با سکون و آرام راه می‌رفت که گویی برفراز سرش مرغی ایستاده باشد [۲۳] به هنگام شب در عرفه و بامدادان که به مشعر می‌رفت به آرامی گام برمی‌داشت و در سفر بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می‌کرد و بی‌آنکه بین آنها فاصله قرار دهد ادا می‌کرد، و پیاده به رمی جمره می‌پرداخت. چنانکه ابن حجر در کتاب خود صواعق می‌نویسد: زین العابدین (ع) تنها کسی است که در علم و زهد و عبادت جای پدر بزرگوار خود را گرفته و در این امر سرآمد اقران بود و آن حضرت چنان بود که در وقت گرفتن وضو تغییر می‌یافت و رنگش به زردی می‌گرایید، وقتی از این موضوع از وی پرسیدند فرمود: شما نمی‌دانید در خدمت چه شخص با عظمتی حاضر می‌شوم! ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز نعمتی را از خدا یاد نکرد مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و آیه‌ای از کتاب خدا را قرائت نکرد که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده‌ای بجا می‌آورد و چنانچه حق تعالی از او زبانی را که از آن در بیم بود دفع می‌کرد یا مکر مکرکننده‌ای را از او می‌گردانید سجده می‌کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد سجده بجا می‌آورد، و هرگاه به این امر توفیق می‌یافت که میان دو کس را اصلاح کند برای شکر آن سجده می‌کرد، و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت نمایان بود، از این رو آن حضرت را سجاده می‌گفتند. در عظمت و بزرگواری و عفو و اغماض، هیچکس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، چنان که گویند مردی وی را به شدت ناسزا و دشنام داد اما آن حضرت سخنی نگفت و وی را به حال خود گذاشت، بار دیگر که به ملاقات امام نایل آمد، پیش خود چنین احساس کرد که وی را مجازات خواهد کرد، اما آن حضرت در حالی که این آیه را [صفحه ۲۸] قرائت می‌کرد: «خذ العفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» [۲۴] به وی فرمود: تو را عفو کردم. شیخ صدوق در خصال به سند خود از امام باقر (ع) چنین آورده است که: علی بن الحسین (ع) در شب‌های تاریک جهت یاری و مساعدت به فقراء و مساکین به راه می‌افتاد، و در حالی که به یک دست مقداری پول و بر پشت مبارکش انبانی از غذا داشت به خانه‌ی فقرا می‌رفت، در را می‌کوبید و به آنها غذا و نان و پول مرحمت کرده و صورت خود را می‌پوشانید تا کسی او را نشناسد، و تا آنگاه که چشم از جهان فروبست این امر همچنان

ادامه داشت. از آن پس اهالی مدینه کسی را نیافتند که معاش آنها را تأمین نماید، و در چنین موقع بود که به این امر واقف شدند که شخصی که همه شب به خانه‌های آنها رفته و به آنها غذا و پول می‌رساند علی بن الحسین (ع) بوده است. گویند روزی که جامه‌ای از خز بر تن کرده و از خانه به راه افتاد، سائلی به عنوان سؤال وی را مورد اعتراض قرار داد و به آن رداء درآویخت، آن حضرت بی آنکه به اعتراض وی پاسخ گوید، وی را ترک کرد و جامه بدو بگذاشت. در روز عرفه بود که جمعی توجه آن حضرت را جلب کرده که از مردم سؤال می‌کردند، رو کرد به آنها و فرمود: وای بر شما در چنین روزی که درهای رحمت الهی بر روی مردم تا آنجا گشوده است که امید می‌رود کودکان در شکم مادران خود خوشبخت گردند! چگونه از غیر خدا به سؤال پرداخته‌اید؟ با این که علی بن الحسین (ع) از هر کس، نسبت به مادر خود بیشتر به احسان و نیکی رفتار می‌نمود با این وصف اغلب از خوردن غذا با وی امتناع می‌ورزید، و آنگاه که یاران و نزدیکان آن حضرت درباره‌ی این موضوع از وی جویا شده و گفتند: شما از نیکوترین و اصیل‌ترین مردم هستید و از هر کس نسبت به مادر خود بیشتر به احسان رفتار می‌نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟ فرمود: «من شرط ادب و احترام به جا می‌آورم، و بیم دارم که به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد.» [صفحه ۲۹] و آنگاه که شخصی خطاب به آن حضرت گفت: یابن رسول الله، من شما را به جهت خدا دوست دارم، آن حضرت فرمود: خداوندا من به تو پناه می‌برم از اینکه مردم مرا به خاطر تو دوست بدانند و تو مرا دشمن بداری. از یکی از کنیزان [۲۵] امام از اخلاق آن حضرت جویا شدند، وی گفت: به اختصار یا به تفصیل شرح دهم؟ وقتی از وی خواستند که مختصر بیان کند، گفت: روزها هرگز برای او غذایی نیاوردم و شبها نیز هیچ گاه رختخواب پهن نکردم، و این بدان جهت بود که اغلب در روز روزه داشت و در شب به عبادت مشغول بود. روزی با عده‌ای مواجه گردید که وی را به باد ناسزا و بدگویی گرفته اما آن حضرت رو کرد به آنها و فرمود: چنانچه سخن شما درباره‌ی من درست است خداوند مرا عفو کند، و اگر نسبت‌هایی که به من داده‌اید نادرست بوده از خدا می‌خواهم گناه شما را عفو فرماید، و آنگاه که طالب علمی در خدمت آن حضرت حاضر می‌شد می‌فرمود: «مرحباً بوسیله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» سپس می‌فرمود: طالب علم و دانش از همان وقت که از خانه‌ی خود خارج می‌شود، به هیچ تر و خشکی از زمین نیست که قدم می‌نهد مگر آن که همه برای او به تسبیح می‌پردازند. علی بن الحسین (ع) هر شب به تنهایی در یکصد خانه را می‌کوبید و به دست مبارک خود به درماندگان و بیچارگانی که از فرط آبرو و نجابت، فقر و تنگدستی خود را ابراز نمی‌کردند انفاق می‌کرد، در حالی که انبان غذا بر پشتش سنگینی می‌نمود و بی آنکه از غلامان و خدمتگزاران خود کمک بگیرد غذا را تقسیم می‌کرد، زیرا نمی‌خواست کسی از این امر آگاه شود، و از طرفی عده‌ای از فقرا و مساکین نیز مانند او میل نداشتند کسی آنها را بشناسد آن حضرت نیز می‌کوشید رازشان فاش نگردد. هیچ طعامی میل نمی‌فرمود مگر آنکه همانند آن را به عنوان صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. مدت بیست سال بر پدر بزرگوار خود می‌گریست، و هر موقع غذا به نزد آن حضرت می‌آوردند بی‌درنگ آثار غم و اندوه در سیمایش آشکار می‌گردید و گریان می‌شد، تا آنجا که روزی یکی از غلامان به وی گفت: یابن رسول الله آیا لحظه‌ای می‌رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟ زین العابدین (ع) فرمود: وای بر تو، من چه بگویم، یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت همین که به فراغ یکی از [صفحه ۳۰] آنها مبتلا شد آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا گردید، در حالی که فرزند عزیزش یوسف حیات داشت، حال من چگونه غمگین باشم، که چون به هر طرف می‌نگرم از یک سو پدرم و از سوی دیگر برادر و عمویم و هفده نفر از خاندانم و عده‌ای از اصحاب پدرم در جلو چشم من به شهادت رسیدند؟ با این حال آیا می‌توانم لحظه‌ای آسوده باشم و از غم و اندوه بیرون آیم؟ چنانکه شیخ در امالی از امام صادق (ع) آورده است: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود: هیچ جرعه‌ای نزد من محبوب‌تر از جرعه‌ی غضب نیست که با صبر و شکیبایی آن را فرو نشانم، و در جای دیگر فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می‌نشانم و نیز فرمود که: من دوست ندارم که نعمت‌های بزرگ دریابم و اندک ذلتی بر خویش باز پذیرم با همه‌ی اینکه چون از کسی در خشم و غضب شوم و مکافات او لازم

باشد ذلت فرو خوردن خشم را بر خود هموار کنم، و از مکافات او خودداری نمایم. آن حضرت چنان بود که پیش از آن که به دادن صدقه پردازد آن را می‌بوسید، و آنگاه که از این امر از وی پرسیدند، فرمود: این دست سائل نیست که من می‌بوسم، بلکه در حقیقت دست پروردگار است که من می‌بوسم، زیرا که صدقه قبل از آنکه به دست فقیر برسد در دست پروردگارم قرار گرفته است. به هنگام مسافرت چنانچه در بین راه سنگی می‌یافت از شتر خود پیاده می‌شد و به دست خود آن را به کناری برده و سپس به راه خود ادامه می‌داد. روزی به عده‌ای از افرادی که به بیماری [۲۶] جذام مبتلا بودند برخورد که بر سفره‌ی غذا نشسته، همین که علی بن الحسین (ع) را مشاهده کردند وی را به خوردن غذا دعوت نمودند، آن حضرت ابتدا بر آنها سلام کرده و از آنجا عبور فرمود، اما دیری نپایید، در حالی که می‌فرمود: «ان الله لا- يحب المتكبرين» به طرف آنها مراجعت کرد. پس فرمود من روزه‌دار هستم، و به این وسیله از شرکت با آنها امتناع ورزید و در عوض از آنان به خانه‌ی خود دعوت کرد، پس از چندی دعوت وی را پذیرفته آن حضرت نیز به آنان اطعام کرده و عطایایی به آنان اهداء فرمود. جامه‌ای داشت که همین که زمستان پایان می‌یافت به عنوان صدقه به فقراء [صفحه ۳۱] اعطا می‌کرد و چون تابستان سپری می‌گردید لباسی که برای تابستان تهیه کرده بود به فقراء می‌بخشید، و در روایت دیگری آمده است که: آن حضرت همان لباس خود را صدقه می‌داد و آنگاه که از وی پرسیدند: «لباس خود را به کسی می‌بخشید که از بهای آن اطلاع نداشته و شاید لایق پوشیدن این لباس نباشد، بهتر نیست آن را به فروش برسانید و پول آن را اعطا نمایید؟» در پاسخ فرمود: من خوش ندارم لباسی را که با آن نماز گزارده‌ام به فروش رسانم.

مناقب و فضایل امام

اشاره

در طبقات ابن سعد چنین آمده است که: علی بن الحسین (ع) در گفتار و کردار شخصیتی موثق و امین بود و در بزرگی و علو همت و پارسایی و حلم و بردباری مقامی بس عالی داشت و در کلیه‌ی فضایل به حد کمال بود، «کان علی بن الحسین ثقۀ مأمونا کثیر الحدیث علیا رفیعا ورعا «اه» .» و در کتاب مرآة الجنان می‌نویسد: مناقب و فضایل اخلاقی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای است که شرح آنها در این مختصر نمی‌گنجد. چنانکه مبرد در کامل می‌نویسد: روزی یکی از مردمان قریش که مادرش از کنیزان بود در مجلس سعید بن مسیب حضور یافت، سعید برای این که به خوبی وی را بشناسد و از پدر و مادرش آگاه شود وی را مخاطب ساخته پرسید: خاله‌های شما چه کسانی بودند؟ مرد قریشی جواب داد: مادرم بانویی کنیز بود، همین که سخنش پایان یافت پیش خود احساس کرد که در نظر سعید چیزی کسر داشته و یا شاید نقصی در او مشاهده کرده زیرا به زودی از او رو گردانید و آن طور که انتظار داشت سعید به وی اعتنا نکرد، دیری نپایید که علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام وارد شد، سعید از جای خود برخاسته و پس از سلام نسبت به وی تعظیم و تکریم فراوان نمود، در اینجا مرد قریشی رو کرد به سعید و گفت: آقا، پس این شخص کیست؟ سعید گفت: این آقای است که ممکن نیست کسی مسلمان باشد و او را نشناسد، وی علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب است. مرد قریشی اضافه کرد و پرسید: مادر او کیست؟ سعید پاسخ داد: مادرش از کنیزان بود. [صفحه ۳۲] آنگاه قرشی به سعید گفت: پس من فکر کردم از موقعی که شما دانستید که مادرم کنیز بوده با نظر تحقیر به من نگرستید! و چنان که در محاضرات راغب آمده و ابن جوزی نیز در مناقب عمر بن عبدالعزیز آورده، روزی عده‌ای به مجلس عمر بن عبدالعزیز حاضر شده و با وی به مذاکره پرداختند. در همین اثنا بود که علی بن الحسین علیه السلام از جا برخاسته و آنان را ترک کرد. آنگاه عمر بن عبدالعزیز رو کرد به حضار و پرسید: آیا شریف‌ترین مردم کیست؟ همه یک صدا گفتند: شریف‌تر از همه کس شما هستید، وی بی‌درنگ به آنها گفت: خیر، هرگز چنین نیست، آنکه در فضیلت و شرافت هیچ کس به پایه‌ی او نمی‌رسد، علی بن الحسین (ع) و

همان کسی است که چند لحظه قبل مجلس را ترک کرد، و او کسی است که همه کس دوست دارد به جای وی بوده و همانند وی به فضایل اخلاقی پیراسته گردد، اما او هرگز مایل نیست که خود را همانند دیگر مردمان قرار دهد. شیخ صدوق در کتاب العلل به سند خود از سفیان بن عیینة آورده که گفت: از زهری پرسیدم آیا علی بن الحسین را ملاقات کرده‌ای؟ وی گفت: بلی به دیدارش نایل شده‌ام و این را هم باید بگویم که به راستی احدی را افضل از او ندیده‌ام. به خدا سوگند که کمتر کسی را می‌شناسم که قادر باشد محبت او را مخفی داشته و یا چنانچه از دشمنان او است دشمنی خود را آشکار نماید، و آنگاه که از زهری در این مورد جويا شدند وی توضیح داده گفت: من هرگز کسی را ندیده‌ام که وی را دوست داشته مگر آن که به فضل و بزرگواری آن حضرت واقف گردیده، و این آگاهی به حدی است که گاه نسبت به وی به حسادت منتهی خواهد شد، و آنکس که با وی به دشمنی و عداوت پردازد چنان با وی به رأفت و ملایمت و مهربانی رفتار می‌نماید که وی از دشمنی با او شرم می‌نماید. هر چند مناقب و فضایل امام زین العابدین (ع) به اندازه‌ای است که شرح همه‌ی آنها امکان پذیر نیست، ولی ما در اینجا به ذکر مختصری از آنها که با گنجایش این کتاب مناسب است می‌پردازیم:

علم آن حضرت

همان طور که قبلاً نیز بیان داشتیم، گفتار شیخ مفید به این ترتیب بود که، [صفحه ۳۳] آنچه را که فقها و دانشمندان در علوم مختلفه از آن حضرت نقل کرده‌اند به اندازه‌ای است که از شمار عدد بیرون است، و آنچه را که از مواعظ و ادعیه و فضایل قرآن کریم و حلال و حرام و دربارهی حوادث و ایام و دیگر علوم مختلفه که بین علماء و دانشمندان مشهور است اغلب از کسانی به دست آورده‌اند. که در مکتب امام زین العابدین (ع) آموخته و از چشمه‌ی علوم آن حضرت سیراب گردیده است، و به دنبال آن اضافه کرده، می‌نویسد: چنانچه بخواهیم به شرح آنها پردازیم موجب اطاله‌ی کلام گردیده و از حوصله‌ی زمان نیز خارج است. و چنان که ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: کمتر کتابی می‌توان یافت که در موعظه و زهد و تقوی تنظیم یافته و عبارت «قال علی بن الحسین» یا «قال زین العابدین» در آن نیامده باشد. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۴۱ به سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن روایت کرده می‌گوید: - مادرم فاطمه بنت الحسین (ع) همیشه به من می‌فرمود با دایه بزرگوارت بنشین، سخنانش را بشنو و من هر وقت فرمان مادرم را اطاعت کرده، به حضور علی بن الحسین (ع) دایه نازنینم شرفیاب می‌شدم محال بود که بی‌خیر و فیض از حضورش برخیزم، و این نیز در اثر خوف و خشیت او بود که از پروردگار خود داشته و جذبه و روحانیت و کثرت علم و دانش وی بود که مرا نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد. چنان که ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء ص ۱۴۱ به سند خود از زهری روایت کرده می‌نویسد: روزی به خدمت علی بن الحسین علیه‌السلام شرفیاب شده، گفتم: من با جماعتی دربارهی روزه مذاکره نموده و به این نتیجه رسیدیم که روزه‌ی واجب تنها به ماه رمضان اختصاص دارد. نظر آن حضرت در این مورد چیست؟ امام سجاد (ع) فرمود: روزه به چهار نوع تقسیم می‌شود، ده قسم از آن جزء روزه‌های واجب محسوب می‌شود مانند روزه‌ی ماه رمضان و ده نوع آن جزء روزه‌ی حرام است و نوع دیگر که اقسام آن به چهارده نوع می‌رسد روزه‌ی مستحب است که شخص مختار است چنانچه بخواهد روزه می‌گیرد اگر مایل نباشد افطار می‌نماید. و روزه‌ی نذر و روزه‌ی اعتکاف نیز واجب محسوب می‌شود. [صفحه ۳۴] زهری بار دیگر رو کرد به آن حضرت و گفت: یابن رسول الله، اقسام آنها را برای من بیان فرمایید. آن حضرت نیز ادامه داده، فرمود: اما روزه‌ی واجب روزه‌ی ماه رمضان و روزه‌ی دو ماه متوالی برای کسی که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و از عهده‌ی کفاره‌ی آن که آزاد کردن بنده‌ای است برنیامده باشد، که در چنین موقع دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد، چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: و من قتل مؤمنا خطا [۲۷] «الایه» و سه روز نیز واجب است در کفاره‌ی قسم برای کسی که قادر به اطعام به فقراء نگردد، خدای عزوجل می‌فرماید: ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم: (اینست کفاره‌ی قسم‌های شما وقتی قسم خوردید) سوره‌ی مائده آیه ۸۹. اما روزه‌ی

کسی که در حال احرام سر خود را بتراشد: که در این صورت چنانچه از یکی از سه طریق کفاره‌ی آن یعنی روزه گرفتن و اطعام فقیر و یا قربانی کردن، روزه را انتخاب نماید، گرفتن سه روز روزه بر وی واجب می‌گردد. چنانکه خداوند تعالی فرمود: فمن كان منكم مريضا او به اذى من رأسه ففدية من صيام او صدقة او نسك (پس هر که از شما ناخوش باشد یا در سر او ناخوشی باشد که مجبور به تراشیدن سر شود پس فدا بدهد از روزه گرفتن، یا تصدق دادن یا قربانی کردن). سوره‌ی بقره آیه ۱۹۶. اما روزه‌ای که به نام «دم متعه» خوانده می‌شود روزه‌ای است که در حج تمتع انجام می‌گیرد برای کسی که نتواند قربانی نماید. خدای تعالی می‌فرماید: فاذا امتتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى... (پس چون آسوده و ایمن باشید پس آن که حج تمتع کند و مشغول شود به افعال عمره پیش از اعمال حج پس هر چه ممکن است از گاو و شتر و گوسفند قربانی کند...) سوره‌ی بقره‌ی آیه ۱۹۶. اما روزه‌ای که در برابر جزای صید انجام می‌گیرد به نص آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم که می‌فرماید: و من قتل منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم... (و هر کس از شما بکشد شکاری را عمدتاً پس جزای اوست مثل آنچه کشته است از شکار که آن مثل از گاو و گوسفند و شتر باشد...) سوره‌ی مائده آیه ۹۵. به این ترتیب است که بهای صید را تعیین کرده و مطابق قیمت آن گندم می‌پردازد، اما روزه‌های مباح که شخص در [صفحه ۳۵] انجام آنها مختار است، روزه‌ی روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه و روزه‌ی شش‌روز اول ماه شوال پس از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا [۲۸] که در تمام این موارد شخص در گرفتن آن مختار است. و اما روزه‌ای که به نام اذن یا تطوع خوانده می‌شود به این ترتیب است که فی‌المثل زن در روزه‌های مستحبی و در غیر ماه رمضان جز با اجازه‌ی شوهر روزه، نمی‌گیرد، و به همین ترتیب است روزه‌ی غلام و کنیز که می‌بایست با اذن مولای خود روزه بگیرند. اما روزه‌های حرام عبارتند از روزه‌ی عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق، و یوم الشک نیز چنانچه به عنوان ماه رمضان محسوب دارد جزء روزه‌هایی است که گرفتن آن برای ما نهی شده است. دیگر از روزه‌های حرام روزه‌ی وصال و روزه‌ی صمت (سکوت) است و روزه‌ی نذری که توأم با معصیت و گناه باشد و دیگر صوم الدهر (یعنی یک سال روزه گرفتن که عیدین نیز جزء آنست) از روزه‌های حرام محسوب می‌شود، و در روزه‌های غیر واجب میهمان جز با اجازه‌ی میزبان روزه نمی‌گیرد، چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: من نزل علی قوم فلا- یصومن تطوعا الا- باذنهم (کسی که بر قومی وارد شد جز به اذن صاحب خانه نبایستی روزه بگیرد). نوعی دیگر از انواع روزه، روزه‌ی تأدیبی است که پدر کودک خود را تا آنگاه که هنوز به سن بلوغ نرسیده و بر وی واجب نشده امر به گرفتن روزه می‌نماید، و این جزء روزه‌های واجب محسوب نمی‌شود، و به همین ترتیب است موقعی که شخص به علل بیماری یا ضعف از اول روز افطار کرده اما چنانچه در وسط روز ضعف وی برطرف گردید، امر به امساک گردیده و این خود نوعی تأدیب از جانب خدای عزوجل به شمار می‌رود و البته واجب نیست، و حکم شخص مسافر نیز به همین ترتیب است، که وقتی شخص از اول روز به خوردن غذا پرداخته سپس به [صفحه ۳۶] مقصد برسد امر به امساک گردیده است. اما روزه‌ی اباحه که شخص مخیر است روزه بگیرد یا افطار کند روزه‌ی کسی است که از روی فراموشی و غیر عمد غذا خورده یا آب نوشیده، این امر برای او مباح گردیده و خداوند جزای روزه‌ی تمام برای او محسوب خواهد داشت. اما درباره‌ی روزه‌ی مریض و مسافر در میان عامه آرای مختلفی ذکر گردیده است. به این ترتیب که برخی گویند بایستی روزه بگیرد و بعضی بر این عقیده‌اند که نبایستی روزه بگیرد، و عده‌ای نیز معتقدند در گرفتن روزه یا افطار کردن آن مخیر است، اما به عقیده‌ی ما (امامیه) در هر دو مورد (مریض یا مسافر) لازم است که از گرفتن روزه خودداری نماید، و چنانچه شخص به هنگام بیماری و سفر روزه بدارد بر وی لازم می‌شود که در غیر ماه رمضان قضای آن را بجا آورد، چنانکه خدای عزوجل می‌فرماید: فعده من ایام اخر [۲۹]. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود آورده است که: چنین افتاد که روزی زهری که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و بشدت دستخوش اضطراب و تشویش گردیده بود و چنان در غم و اندوه فرو رفته که پیش خود می‌گفت هرگز مایل نیستم که سقف خانه بر من سایه افکند پس به ترک یار و دیار پرداخته و به غاری پنهان گردید. این امر همچنان ادامه داشت تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) که عازم حج

گردیده بود، وی را بدین حال مشاهده کرد و خطاب به وی فرمود: یابن شهاب، بدان که گناه نومیدی و یأس تو به مراتب شدیدتر از گناهی است که مرتکب شده‌ای. از خدا بپرهیز و به درگاهش توبه و استغفار کن و دیه‌ی آن را برای وارث مقتول بفرست و به خانه‌ی خود برگرد. و به این ترتیب نگرانی و غم و اندوه زهری بر طرف گردید، «فکان الزهری یقول علی بن الحسین اعظم الناس علی منة» «به راستی که علی بن الحسین (ع) عظیم‌تر شخصیتی است که بر من منت نهاده و حق بزرگی بر من خواهد داشت» [۳۰].

حلم امام

امام سجاد علیه السلام در حلم و بردباری و عفو و گذشت چنان بود که در برابر هر [صفحه ۳۷] خطا و اشتباهی به عفو و اغماض پرداخته و در برابر هر بدی و رفتار سوئی به احسان و نیکی رفتار می‌نمود. کلینی در کافی به سند خود از علی بن الحسین علیهما السلام در حدیثی آورده است که فرمود: «ما تجرعت من جرعة حب الی من جرعة غیظ لا اکافیء بها صاحبها» «جرعه‌ای بهتر از جرعه‌ای نیست که انسان بی‌آنکه در مقام تلافی برآید با حلم و بردباری غیظ و غضب را فرو نشاند.» چنانکه شیخ مفید [۳۱] می‌نویسد: خبر داد مرا ابومحمد حسن بن محمد که حدیث کرد مرا جدم و او نیز برای من از محمد بن جعفر و دیگران حدیث کرده‌اند که: مردی از خاندان هاشم نسبت به علی بن الحسین (ع) جسارت کرده و ناسزا می‌گفت، و در پیش روی آن حضرت به ناشایست دهان گشود، اما امام سجاد (ع) هرگز لب به سخن نگشوده وی را به حال خود گذاشت. پس از چندی علی بن الحسین (ع) از جا برخاست و به آنها که در حضورش بودند فرمود: کلمات این مرد را شنیدید، دوست دارم همراه من به ملاقاتش برویم و پاسخ مرا ببینید، آنها که مایل بودند آن مرد بدگو را به سزایش برسانند، همراه امام به راه افتادند، امام نیز در حالی که می‌گفت: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۳۲] به راه افتاد. همراهان آن حضرت با شنیدن این کلمات پیش خود احساس کردند که امام هرگز به تلافی و جبران نخواهد پرداخت. آن شخص نیز به محض مشاهده‌ی امام جای تردید برایش باقی نماند که وی برای تنبیه و جبران دشنام وی به ملاقاتش آمده است، اما بزودی دانست که اشتباه کرده و تصورش بیهوده بوده است. علی بن الحسین (ع) پیش آمد و رو کرد به وی و فرمود: - برادر من، تو با من خیلی حرف زدی، من نمی‌دانم چه می‌گفتی، اگر این نسبت‌ها که به من داده‌ای در من وجود دارد از درگاه خدا پوزش می‌خواهم و استغفار می‌کنم، اما اگر نسبت‌های تو دروغ بوده باز هم از درگاه خداوند مسئلت می‌دارم گناه تو را ببخشد. آن شخص که یک چنین عفو و گذشت و بزرگواری از امام سجاد مشاهده کرد جلو آمد و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسید و با چشمانی [صفحه ۳۸] لبریز از اشک گفت: - یابن رسول الله آنچه به تو گفته‌ام صحیح نبوده، خود من به این دشنام‌ها و تهمت‌ها از تو هزاران بار سزاوارترم. و در جای دیگر می‌نویسد: خبر داد مرا حسن بن محمد از جد خود که گفت: روزی یکی از اهالی یمن که پا به سن گذاشته و سنش از نود سال گذشته بود برای من تعریف کرد، وی نیز گفت: خبر داد مرا مردی که به نام عبدالله بن محمد خوانده می‌شد و او نیز گفت، شنیدم از عبدالرزاق که از زبان یکی از کنیزان آن حضرت تعریف کرده می‌گفت: هنگامی که افتخار خدمت علی بن الحسین (ع) را داشت، روزی برای گرفتن وضو آب بر دست‌های او می‌ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و پیشانی مبارکش مجروح گردید. سر را بلند کرده بر وی نظری افکند لیکن سخنی نگفت. ترس و وحشت وی را فراگرفت، اما به زودی عفو و بخشش و بزرگواری آن حضرت را به یاد آورد و در مقابل عظمت و کرامتش به خود اطمینان داد، آنگاه به وی گفت: - خداوند می‌فرماید: و الکاظمین الغیظ. آن حضرت پاسخ داد: آری خشم و غضب خود را فروبردم. باز گفت: و العافین عن الناس. امام (ع) گفت: خداوند از گناه تو درگذرد. کنیز گفت: والله یحب المحسنین. زین العابدین (ع) فرمود: اذهبی فانث حره لوجه الله عزوجل (تو را به خاطر خداوند عزوجل آزاد کردم). و بیهقی نیز مانند این روایت را در کتاب خود آورده است. و در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که: روزی یکی از کنیزان که کاسه‌ی بزرگی از طعام در دست داشت ناگهان از دستش رها شد و شکست. وی سخت بلرزید و رنگش به زردی گرایید، اما

بی‌درنگ آن حضرت رو کرد به وی و فرمود: به خاطر خدا تو را آزاد کردم. در کشف الغمه آمده است که یکی از غلامان که نزد آن حضرت خدمت می‌کرد تعریف کرده می‌گوید: بیشتر اوقات تهیه‌ی غذا بر عهده‌ی من بود، یک روز که [صفحه ۳۹] عده‌ای میهمان بر او وارد شده بود و من به بریان کردن کباب مشغول بودم با عجله و شتاب سیخ‌های کباب را در حالی که از شدت حرارت یک پارچه آتش شده بود برداشته به طرف ایشان روانه شدم ناگهان سیخ‌های آتشین بر روی سر طفل کوچک علی بن الحسین (ع) که در کنار حیاط ایستاده بود بیفتاد و به سختی مجروح شد و جان سپرد. میهمانان غذا را تناول کرده و رفتند. آنگاه زین العابدین (ع) مرا صدا کرد، رنگ از رویم پرید و اضطراب و وحشت عجیبی بر من دست داد. به طرف او روانه شدم و سر را به زیر افکندم، او همین که مرا به این حال مشاهده کرد پیش از آن که پوزش بخواهم مرا عفو کرد و در حالی که مرا مخاطب ساخته بود گفت: چون از روی عمد و اختیار مرتکب این عمل نشدی تو را آزاد کردم و افزود: طفل را بپوشانید و کفن کنید و سپس خود نیز در کفن و دفن وی کمک کرده او را دفن کردند. یکی دیگر از غلامان آن حضرت سرگذشت خود را تعریف کرده می‌گوید: - من به غلامی در خدمت او بودم [۳۳] وی قسمتی از املاک خود را به من محول کرد که آن را آباد کنم و با استخراج آب از چاه زمین را مشروب سازم اما روزی که علی بن الحسین (ع) برای سرکشی و بازدید مزرعه تشریف آوردند مقداری از زمین ویران شده و آسیب زیادی به درختان رسیده بود و این بر اثر بی‌مبالاتی و اهمال من بود که در نگهداری و مواظبت آن قصور ورزیده بودم و وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام نمی‌دادم. همین که زین العابدین (ع) آگاه گردید خشمناک و عصبانی شد و با تازیانه‌ای که در دست داشت ضربتی بر بدنم زد، سپس از من رو برگرداند و از آنجا مراجعت فرمود. هنگامی که به منزل رسید، مرا احضار کرد من نیز اطاعت کرده به حضورش رفتم. وقتی که به وی نزدیک شدم دریافتم که آثار خشم و غضب در چهره‌اش نمایان است. تازیانه در جلوی قرار داشت. سراپایم لرزید و ترس شدیدی بر من مستولی شد زیرا هنوز مرا عقوبت نکرده و در مقام تنبیه و جبران خطا و اشتباه من برنیامده بود. اما به زودی فهمیدم که زین العابدین (ع) در اندیشه‌ی دیگری است. او رو کرد به من و گفت: هنوز در [صفحه ۴۰] باره‌ی کسی این چنین رفتار نکرده بودم و به این سرعت خشم و غضب مرا فرا نمی‌گرفت و افزود: بگیر این تازیانه را و از من قصاص بگیر و تلافی کن. گفتم عجباً!! ای مولای من، گمان کردم که شما برای تنبیه مرا احضار فرموده‌اید، و می‌دانم که مستحق عقوبتم، حال چگونه جرأت کنم که چنین جسارتی درباره‌ی شما روا دارم، در صورتی که هنوز خود را گناهکار می‌دانم. علی بن الحسین (ع) دوباره در حالی که تازیانه را به دست من می‌داد فرمود: وای بر تو چرا از من انتقام نمی‌گیری؟ من از بزرگی و عظمت امام (ع) سر به زیر افکنده گفتم جانم فدای شما باد، پناه می‌برم به خدا که چنین روزی را برای من بیاورد. شما بالاتر از آنید که من چنین جسارتی را بنمایم. وی همچنان اصرار می‌کرد و من نیز در برابرش تعظیم کرده و هر آن بر تواضع و فروتنی خویش می‌افزودم، چون مشاهده کرد که این چنین امتناع می‌ورزم با لطف و ملایمت خاصی رو کرد به من و فرمود: حال که از قصاص من ابا داری ملک و زمین را به عنوان صدقه و خیرات به تو بخشیدم، از آن پس خوشبختی و سعادت مرا در آغوش گرفت و از ثروت و مال فراوانی نیز برخوردار شدم. چنان که واقعی روایت کرده می‌گوید: حدیث کرد مرا عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) موقعی که هشام بن اسماعیل [۳۴] بر مسند حکومت نشست، دست به - [صفحه ۴۱] کارهای زشت و ناپسند زده و با مردم شهر به خشونت و درستی رفتار می‌کرد، و در این میان بیش از همه به آزار علی بن الحسین (ع) پرداخت. و آنگاه که ولید بن عبدالملک دستور داد وی را از فرمانداری معزول کنند و از مردم خواست در برابر خانه‌ی مروان بایستد تا چنانچه حقی از مردم پایمال نموده وی را بازخواست نمایند؛ اما هشام که از رفتار خود بیش از همه واقف بود خود می‌گفت: جز از علی بن الحسین (ع) از هیچ کس بیم ندارم. و بدین ترتیب هر کس از برابر او می‌گذشت وی را دشنام می‌داد و لعن و نفرین می‌کرد. در همین موقع بود که زین العابدین (ع) در حالی که عده‌ای از اهل بیت و غلامان گرد او حلقه زده بودند دیده شد که به سوی هشام پیش می‌آید. پس هشام دست و پای خود را گم کرد، گویی مرگ را به چشم خود می‌دید. اما برخلاف تصور وی امام (ع) بر وی سلام کرده و

به یاران خود نیز توصیه فرمود که هرگز به وی آزار و آسیبی نرسانند. هشام با مشاهده‌ی این همه بزرگواری امام که هرگز چنین انتظاری را نداشت با لحن خاصی گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته (خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند). ابن فیاض در کتاب خود به دنبال این روایت اضافه کرده می‌گوید: عظمت و بزرگواری امام (ع) به اندازه‌ای بود که در برابر آن همه گستاخی و جسارت‌های هشام از ملاحظت و ملامت روی نگرداند و دست عطفوت به سوی او دراز کرد و وی را استمالت نمود. هشام شرم کرده سر را به زیر انداخت، آنگاه امام (ع) وی را مخاطب ساخته فرمود: اگر حاجتی داری و یا در موقع حکومت مدیون کسی شده‌ای بگو تا در ادای آن بکوشم. وی در حالی که اشک از چشمانش جاری بود گفت: خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود از عبدالله بن علی بن الحسین روایت کرده می‌نویسد که: وی گفت: آنگاه که هشام بن اسماعیل از سمت خود معزول گردید پدرم علی بن الحسین (ع) ما را از آزار وی به شدت بر حذر داشت و آنگاه که همگی به حضورش بودیم فرمود که: هشام از حکومت معزول و اکنون نیرویی در اختیارش نیست و به امر ولید وی را در برابر خانه‌ی مروان بن حکم آورده و به مردم [صفحه ۴۲] گفته‌اند: هشام را به اینجا آورده‌ایم تا هر کس از وی شکایتی دارد و ناسزا و دشنامی از وی شنیده در مقام تلافی برآید. مردم نیز اغلب وی را به باد لعن و ناسزا گرفته‌اند. اما من به شما توصیه می‌کنم که از ایذاء و آزار وی خودداری کنید. در اینجا عبدالله رو کرد به پدر خود و گفت: پدر جان هنوز آثار ظلم و بیدادگری هشام بر ما باقی است و رنجمان می‌دهد. ما در پی چنین موقعیتی، روز شماری می‌کردیم. آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: - ای فرزند، بهتر این است که وی را به خدا واگذاریم. به خدا سوگند تا آنگاه که این امر خاتمه پذیرفت از خاندان حسین بن علی (ع) نسبت به وی کمترین آزاری مشاهده نگردید. و در مرآة الجنان آمده است که: گویند زین العابدین (ع) به مردی که وی را به باد انتقاد و تهمت و افتراء گرفته بود گفت: چنانچه گفتار تو درباره‌ی من درست باشد خداوند مرا ببخشد و اگر سخن تو نادرست است از خدا می‌خواهم تو را عفو فرماید، سپس آن مرد جلو آمده پیشانی آن حضرت را بوسید و در حالی که از خجلت سر را به زیر افکنده بود گفت: جانم فدای شما باد، آنچه درباره‌ی شما بر زبانم جاری شد نادرست بود و مرا عفو فرماید. امام (ع) فرمود: خداوند تو را ببخشد. سپس آن مرد گفت: خداوند بهتر می‌داند چه کسی را به رسالت برگزیند. و چنان که در بحار آمده است: آنگاه که یکی از اهالی مدینه زین العابدین صلوات الله علیه را به باد ناسزا گرفته و کلمات ناروا به وی می‌گفت ناگاه عده‌ای از غلامان آن حضرت تحت تأثیر قرار گرفته و به طرف وی دویدند اما علی بن الحسین (ع) آنان را از این امر بازداشت و گفت: او را به حال خود گذارید. سپس رو کرد به وی و فرمود: خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته بیشتر از آنست که تو بدانی و بگویی. پس از آن فرمود: آیا حاجت و درخواستی داری که در انجام آن تو را یاری کنم؟ وی می‌گوید: من شرم کرده، از خجلت سر را به زیر افکندم. چون آن حضرت مرا به این حال مشاهده کرد برای این که مرا از اضطراب و تشویش و شرم و [صفحه ۴۳] حیا برهاند جامه‌ای را که مخصوص خود او بود بر دوش من انداخت و دستور داد هزار درهم برای من بیاورند. از آن پس هر موقع آن مرد به دیدار آن حضرت نایل می‌شد می‌گفت: اشهد انک ابن رسول الله (گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی...) و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۹۶ آمده است: روزی علی بن الحسین (ع) غلام خود را دو بار صدا کرد و او جواب نداد، بار سوم که پاسخ داد امام (ع) رو کرد به او و گفت: - صدای مرا نشنیدی؟ - بلی شنیدم. - پس چه باعث شد که از جواب خودداری کردی؟ - چون می‌دانستم که در خدمت شما در امان هستم. آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: الحمد لله الذی جعل مملوکی یأمننی (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که غلام مرا در پناه من در امان قرار داد.) و در کتاب حیاة الحیوان آمده است که: هر وقت که علی بن الحسین (ع) از خانه خارج می‌شد می‌گفت: بار خدایا از تو می‌خواهم توفیق عنایت فرمایی که امروز به دادن صدقه و خیرات پرداخته و چنانچه کسی با من به بدی رفتار کرد، مورد عفو و بخشش قرار دهم و کار خود را به تو وا می‌گذارم. و در حلم و بردباری علی بن الحسین (ع) همان بس که وقتی مرد سالخورده‌ای از اهالی شام - که اهل بیت را اسیران خارجی می‌پنداشت -

وی را مخاطب ساخته و در کمال جسارت گفت: «خدا را شکر که شما را به هلاکت رسانید و این بلاد را از رجال شما آسوده ساخت.» زین العابدین (ع) پاسخ وی را نداد و هرگز دشنام و ناسزا به وی نگفت، بلکه با نرمی و خونسردی خطاب به وی گفت: - آیا قرآن خوانده‌ای؟ پس آنگاه به ذکر آیاتی از قرآن کریم که در فضل اهل بیت نازل گردیده پرداخت و در همین موقع بود که آن مرد از کرده‌ی خود سخت پشیمان شد و انگشت ندامت بر دهان گرفت و توبه و استغفار کرد و همانطور که در شرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده وی به شدت تحت تأثیر جذبه‌ی فضیلت و حکمت و حلم و بردباری امام زین العابدین (ع) قرار گرفت. [صفحه ۴۴]

شجاعت امام

امام سجاد (ع) که در کلیه‌ی صفات حمیده و فضایل اخلاقی زبانزد خاص و عام بود، در شجاعت و قوای روحی و ثبات دل و جرأت و شهامت نیز به حد کمال بود. سخنان آن حضرت که در پاسخ عبیدالله بن زیاد ظالم و ستمگر - به وقتی که امر به قتل وی داده بود در برابرش بیان داشت، خود بالاترین دلیل بر شجاعت و شهامت آن حضرت است. به این ترتیب که خطاب به عبیدالله فرمود: یابن زیاد، ابالقتل تهددنی؟ (مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟) تو نمی‌دانی که قتل برای ما امری عادی و شهادت مایه‌ی کرمت و مباهات ماست. و آنگاه که از کوفه وی را به اسارت می‌بردند تا موقعی که به شام رسیدند با هیچ یک از آنها که با وی بودند لب به سخن نگشود، چنان که محفر بن ثعلبه که به این امر فجع دست زده بود چون به دربار یزید رسید در این مورد می‌گفت: او هرگز سخنی نگفت، اما یزید نیز در جواب محفر گفت: - مادر محفر آنچه زاید فاجرتر و لئیم‌تر است. و سخنان آن حضرت در برابر یزید خود دلیل بارزی بر شهامت و شجاعت او است، و آن به هنگامی بود که یزید بر مسند حکومت و قدرت تکیه داشت. زین العابدین (ع) خطاب به پسر معاویه چنین فرمود: - یابن معاویه و هند و صخر، تو خود می‌دانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و احد و احزاب بر دست جدم علی بن ابی طالب (ع) قرار داشت، اما پدر تو و جد تو پرچم کفار را به دست داشتند. و در جای دیگر نیز به همین ترتیب یزید را مخاطب ساخت و گفت: وای بر تو، اگر به این فاجعه‌ای که دامن خود را آلوده ساخته‌ای کمی اندیشه می‌کردی، آن وقت به کوه و بیابان گریخته و فرش خود را جز خاکستر قرار نمی‌دادی، اکنون بر تو بشارت باد که سرانجام انگشت ندامت بر دهان گرفته و به ذلت و خواری و زیان بزرگی گرفتار خواهی شد.

سخاوت و گرم امام

اربلی در کشف الغمه از کتاب نثر الدرر از ابن اعرابی روایت کرده می‌نویسد: [صفحه ۴۵] آنگاه که یزید بن معاویه لشکریان خود را جهت قتل و غارت به مدینه گسیل داشت، علی بن الحسین علیهما السلام چهارصد زن همراه با شوهران خود از قبیله‌ی بنی عبد مناف را پناه داده و تا آنگاه که سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند و مدینه را ترک کردند همچنان در خانه‌ی علی بن الحسین (ع) به سر می‌بردند. علامه اربلی اضافه کرده می‌گوید: موقعی که ابن زبیر نیز به طرد و اخراج بنی امیه از حجاز پرداخت علی بن الحسین (ع) باز هم به همان ترتیب رفتار کرد و بسیاری از خانواده‌های مختلف را در کنف حمایت خود درآورد. و از زمخشری در ربیع الابرار چنین آمده است که: وقتی یزید بن معاویه مسلم بن عقبه را به قتل و غارت مدینه فرستاد، زین العابدین (ع) چهارصد نفر از زنان مدینه همراه با اولاد و حشم آنان را در کفالت خود درآورد و در خانه‌ی خود جای داد و تا وقتی که لشکر مسلم مدینه را ترک نکرده بود همچنان آذوقه و غذا و خوراک آنان را اداره می‌کرد، و آنگاه که در این مورد از یکی از زنان جو یا شدند، وی در پاسخ گفت: نعمت و آسایش و زندگی شیرینی که در خانه‌ی علی بن الحسین (ع) بر من می‌گذشت هرگز در خانه‌ی پدر و مادر خود مشاهده نکردم. و در تذکره الخواص از ابن ابی الدنيا آمده است که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسین از حمیدی و او

نیز از سفیان ثوری که گفت: آنگاه که علی بن الحسین علیهما السلام عازم حج و عمره گردید سکنیه دختر حسین بن علی (ع) برای وی توشه و سفره‌ای که هزار درهم خرج آن شده بود فرستاد، آن حضرت همین که به منطقه‌ی حره نزدیک شد دستور داد بین فقرا و مساکین تقسیم کنند.

کثرت صدقات آن حضرت

روایات بسیاری وارد شده که علی بن الحسین (ع) در شبهای مدینه از سکوت و ظلمت شهر استفاده می‌کرد و انبانی که پر از نان و خرما و غذا بود برمی‌داشت و در کوچه‌ها به راه می‌افتاد و میان خانواده‌های مستحق تقسیم می‌کرد، بخصوص در صدقه‌ی سری زبانزد خاص و عام بود. روایت است که هرگز غذایی را میل نمی‌کرد مگر آنکه مشابه آن را به عنوان [صفحه ۴۶] صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. و چنان که ابونعیم [۳۵] در حلیه الاولیاء به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی آورده است: علی بن الحسین (ع) شبها زنبیلی پر از نان بر دوش می‌گرفت و در تاریکی شب بین فقرا تقسیم می‌کرد، در حالی که می‌گفت: ان صدقه‌ی السر تطفی غضب الرب عزوجل (صدقه‌ی سری غضب پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند.) و در جای دیگر ابونعیم به سند خود از شبیه بن نعامه نقل کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین (ع) از دنیا رحلت فرمود اهالی مدینه به این امر واقف شدند که آن حضرت معاش صد خانواده از مردم مدینه را اداره می‌کرده است و از احمد بن حنبل و شیخ صدوق در خصال از امام باقر (ع) روایت است که علی بن الحسین (ع) چنان بود که غذا و نان صد خانه از فقرای مدینه را که در هر خانه جماعتی زندگی می‌کردند، بر عهده داشت و ابونعیم در کتاب حلیه به سند خود از محمد بن اسحاق آورده است که: بسیاری از مردم مدینه که زندگی آن‌ها اداره می‌گردید هرگز نمی‌دانستند که به دست چه کسی معاش آنها تأمین می‌شود. همین که علی بن الحسین (ع) دنیا را ترک کرد و این امر متوقف گردید احساس کردند دیگر کسی وجود ندارد که غذا و معاش آنها را برساند. و نیز در کتاب حلیه به سند خود از ابن عایشه و او از پدر خود روایت کرده است که از اهالی مدینه شنیدم که می‌گفتند صدقه‌ی سری تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) در قید حیات بود ترک نگردیده بود. شیخ صدوق در کتاب علل به سند خود از سفیان بن عینه آورده است که: چنین افتاد که زهری در یک شب سرد بارانی علی بن الحسین (ع) را در حالی که مقداری آرد با خود داشت ملاقات کرد و از وی جویا شد و گفت: یابن رسول الله، این چیست که با خود دارید؟ فرمود: قصد سفر کرده‌ام و این زاد و توشه‌ی من است که برای خود ذخیره می‌کنم. زهری گفت: بهتر است غلام من شما را کمک کند، یا اجازه دهید من بار را حمل کنم. امام در حالی که از این امر خودداری می‌کرد و می‌گفت: من خود مسئول این کار هستم؛ فرمود: خیر، این سفری است که کلیه‌ی امور آن بایستی به دست خود من انجام شود، هر چند ممکن است حمل آن برای من کمی باعث زحمت باشد، اما به [صفحه ۴۷] هنگام ورود به مقصد موجبات آسایش و نجات مرا فراهم خواهد ساخت. آن حضرت در حالی که به زهری می‌گفت از خداوند مسئلت دارم که حوائج تو را برآورده سازد، وی را ترک کرد. پس از چندی بار دیگر زهری وی را ملاقات کرد و گفت: یابن رسول الله، گویا قصد مسافرت داشتید؟ امام (ع) برای زهری بیان فرمود و گفت: - بله، سفر من آن طور که تو گمان کردی نبود، و اضافه کرد: سفر من از سفرهای دنیایی نیست، بلکه سفر مرگ است که من خود را برایش آماده می‌کنم، و آن زاد و توشه‌ای است که برای آخرت بایستی ذخیره کرد. این سفری است که هرکس بایستی خود را برایش آماده سازد و چیزی که انسان را برای این سفر مهیا می‌کند، اجتناب از حرام و توشه و ذخیره‌ی آن خیر و احسان به دیگران است. به این ترتیب علی بن الحسین (ع) انبانی که بر دوش خود حمل می‌کرد جهت صدقه و انفاق بود و توشه‌ای بود که برای سفر به آخرت می‌اندوخت. و چنان که در بحار آمده است: امام (ع) همین که تاریکی شب فضای مدینه را در خود فرو می‌برد از سکوت و آرامش شب استفاده می‌کرد و به منزل می‌رفت و آنچه از غذا و خوراک در خانه داشت در انبانی قرار داده و بر گردن خود می‌آویخت. آنگاه از خانه خارج می‌شد و در حالی که روی خود را می‌پوشانید در کوچه‌ها به راه

می‌افتاد. بسیار اتفاق می‌افتاد که عده‌ای از فقرا جلو خانه‌های خود به انتظارش می‌ایستادند و همین که وی را مشاهده می‌کردند در حالی که می‌گفتند صاحب انبان آمد به جانب وی می‌شتافتند. از کتاب سوق العروس از ابی عبدالله دامغانی روایت است که علی بن الحسین (ع) آجیلی را که مرکب از مغز بادام و شکر بود دوست می‌داشت و این آجیل را بیش از همه به تصدق می‌داد و می‌فرمود: چون من این خوراکی را دوست می‌دارم سزاوار می‌دانم از همین متاع محبوب خود در راه خدا به صدقه بگذارم. آنجا که در قرآن کریم می‌فرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [۳۶]. [صفحه ۴۸] و چنان که ابونعیم در حلیه روایت کرده و ابن سعد در طبقات به سند خود از ابی جعفر آورده که وی گفت: پدرم علی بن الحسین (ع) دوبار اموال خود را در راه خدای عزوجل تقسیم کرد و می‌گفت: ان الله تعالی يحب المؤمن المذنّب الثائب (خداوند تعالی بنده‌ی مؤمن گناهکاری را که توبه می‌کند، دوست می‌دارد).

آزاد کردن بندگان در راه خدا

ابونعیم [۳۷] در حلیه به سند خود از سعید بن مرجانه آورده است که: علی بن الحسین (ع) که در آزاد ساختن بندگان شهرت بسزایی داشت، روزی یکی از غلامان را از عبدالله بن جعفر به ده هزار درهم و یا هزار دینار خریداری کرد و وی را آزاد ساخت. ابن طاووس در کتاب شهر رمضان معروف به کتاب اقبال به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که: علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز به زدن غلامان و کنیزان نمی‌پرداخت و همین که ماه رمضان فرا می‌رسید بیش از مواقع دیگر این امر را رعایت می‌فرمود. روش او چنان بود که هر گناه و خطایی را که غلام یا کنیزی مرتکب می‌شد به نام وی در دفتری ثبت می‌نمود و ساعت و روز وقوع آن را نیز یادداشت می‌کرد و از عقوبت آنان خودداری می‌فرمود و در این باره چیزی به آنان اظهار نمی‌کرد، تا آن که آخرین شب ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید. در شب عید فطر همه‌ی آنها را به حضور می‌طلبید، دفتر را می‌گشود و خطاها و اشتباهات هر یک را به نام می‌خواند و به وی می‌گفت: در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شده‌ای و من تو را عقوبت نکرده‌ام، آیا به خاطر داری؟ وی در پاسخ آن حضرت می‌گفت: بلی یا بن رسول الله. بدین ترتیب یک یک آنها به گناه خود اعتراف می‌کردند. آنگاه در میان آنها می‌ایستاد و از آنان می‌خواست که بگویند: یا علی بن الحسین، همچنان که اعمال ما را ثبت کرده‌ای پروردگارت نیز اعمال تو را به ثبت رسانده و نزد او کتابی است که ناطق به حق است و هرگز عمل کوچک یا بزرگی از نظر او مخفی و پوشیده نخواهد بود. پس از گناه ما درگذر، تا خداوند کریم تو را نیز عفو فرماید. او نیز می‌گفت: [صفحه ۴۹] و لیعفووا و لیصفحوا الا- تحبون ان یغفر الله لکم. سپس در حالی که در میان آنها ایستاده بود دست به دعا بلند می‌کرد و به آنان نیز اشاره می‌فرمود که با وی بخوانند و خود با چشمانی گریان چنین می‌گفت: ربنا انک امرتنا ان تعفو عنم ظلمنا و قد عفونا عنم ظلمنا کما امرت فاعف عنا فانک اولی بذلک منا و من المأمورین، الهی کرمت فاکرمنی اذ کنت من سؤالک و جدت بالمعروف فاخطنی باهل نوالک یا کریم. (پروردگارا، تو خود امر کردی، از آنکس که بر ما ستم کرده درگذریم، اکنون به فرمان تو آنان را بخشیدم، پس تو نیز ما را ببخش؛ زیرا که تو به بخشش از ما سزاوارتری. بارالها تو کریمی، پس درهای رحمت و کرمت را بر روی من نیز بگشا. همان طور که هر کس از درگاه تو مسئلت نموده از دریای احسان و بخشش تو بهره‌مند گردیده، مرا نیز در زمره‌ی نیکان قرار بده و توفیق نیکی و احسان عنایت فرما، ای خدای کریم.) آنگاه علی بن الحسین (ع) با عطف و مهربانی خاصی خطاب به آنان می‌گفت: شما را عفو کردم! آیا شما هم مرا که نسبت به شما مالکی ستمکار بوده‌ام مورد عفو قرار دادید؟ زیرا که من نیز خود بنده‌ی ناچیز و ستمکاری هستم در برابر پادشاهی کریم و بخشنده، و عادل و نیکوکاری که از دریای فضل و رحمتش همه کس بهره‌مند خواهد شد. آنگاه غلامان یکصد می‌گفتند: شما را عفو کردیم، و ما هرگز رفتار سوئی از شما مشاهده نکرده‌ایم. سپس از آنها می‌خواست دست به دعا و تضرع بلند کرده بگویند: خداوند علی بن الحسین (ع) را ببخش همچنان که او نیز ما را بخشید،

پروردگارا همچنان که وی ما را از قید بندگی آزاد ساخت او را از آتش دوزخ آزاد فرما! به این ترتیب آنان به دعا پرداخته و آن حضرت نیز می‌گفت: اللهم آمین رب العالمین. سپس غلامان را آزاد می‌ساخت، به این امید که خداوند نیز وی را مورد عفو و بخشش قرار دهد. و اضافه کرده چنین می‌فرمود: اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و عتق رقبتی. و همین که عید فطر فرا می‌رسید جوایز بسیاری به آنان عطا می‌فرمود و زندگی آنان را مطابق دیگر مردم تأمین می‌ساخت تا به دیگران احتیاج نداشته باشند. [صفحه ۵۰] این امر در تمام سنوات همچنان ادامه داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که در سالی که در آخرین شب ماه رمضان در حدود بیست نفر و گاه کمتر یا بیشتر از غلامان به دست امام زین العابدین (ع) آزاد نگردند. وی می‌گفت: خداوند تعالی در هر شب از ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار نفر از بندگان خود را که بدون شک مستوجب دوزخ هستند آزاد می‌سازد، و در یک شب آخر ماه رمضان به اندازه‌ی همه‌ی شب‌های ماه رمضان آزاد خواهد ساخت. و من دوست دارم آنگاه که به ملاقات پروردگار خود نایل می‌آیم غلامانی که در این دنیا در اختیارم بوده‌اند آزاد ساخته باشم به این امید که خداوند نیز مرا از آتش دوزخ آزاد فرماید. علی بن الحسین (ع) غلامانی را که در خدمتش کار می‌کردند بیش از یک سال نگهداری نمی‌کرد و هنوز سال به پایان نرسیده آزادشان می‌کرد. روش آن حضرت چنان بود که اگر غلامی را در اول سال و یا در نیمه‌ی سال ابتیاع کرده بود همین که شب عید فطر فرا می‌رسید وی را آزاد می‌ساخت و در سال جدید یکی دیگر را به جای او خریداری می‌کرد. و سپس وی را نیز آزاد می‌ساخت. و چنان بود که این امر را تا پایان عمر و تا آنگاه که به لقای پروردگار خود نایل آمد همچنان ادامه می‌داد. چنانچه در ماه رمضان در مکه به سر می‌برد، به خریدن سیاهان می‌پرداخت، و آنان را به عرفات برده و اگر جاده و راه عبور احتیاج به مرمت و تعمیر داشت آنان را به کار و می‌داشت و همین که کار آنها پایان می‌یافت آنان را آزاد ساخته و جوایز و اموال بسیاری به آنان انفاق می‌فرمود.

فصاحت و بلاغت امام

خطبه‌ها و بیانات امام سجاد که در کوفه و شام و مدینه و در موارد دیگر در واقعه‌ی کربلا ایراد فرمود و نفوذ و اثراتش در دلها، خود بالاترین دلیل بر حسن بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت است. تنها نگاهی به صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه، و بدایع معانی و فصاحت الفاظ و بلاغت عبارات و ترکیب کلمات و سخنان زیبا و لطایف و حقایق الهی و زیبایی و شکوه و قدرت روحی که در تعبیرات روح پرور حضرت سجاد علیه‌السلام دیده می‌شود خود این حقیقت را آشکار می‌سازد، که در فصاحت و [صفحه ۵۱] بلاغت هیچ کس به پایه‌ی آن حضرت نرسیده چنان که صحیفه‌ی کامله به انجیل آل محمد (ص) شهرت یافته، و کلمات معجزه آسا از صحیفه‌ی سجادیه و ادعیه و غیره که از آن حضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تا حال کسی از فصاحت عرب نتوانسته است بمانند آنها بیاورد و در برابر عظمت آن خاضع و خاشع گردیده‌اند، و ما در صفحات آینده در بخش کتب و آثار آن حضرت صحیفه‌ی کامله را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد.

ورع و پارسایی امام

امام سجاد (ع) که به کلیه‌ی فضایل اخلاق آراسته بود، در پارسایی و تقوی نیز در عصر خود سرآمد اقران بود. چنان که ابونعیم در کتاب الحلیه به سند خود از صالح بن حسان روایت کرده که مردی به سعید بن مسیب گفت: ما رأیت احدا اورع من فلان. (من از فلان شخص پارساتر ندیده‌ام). سعید گفت: هل رأیت علی بن الحسین؟ (آیا علی بن الحسین را دیده‌ای؟) وی گفت: خیر. سعید گفت: ما رأیت اورع منه. (در ورع و پارسایی هرگز مانند علی بن الحسین (ع) ندیده‌ام). و در مرآة الجنان از قول جماعتی از پیشینیان که در میان آنها سعید بن مسیب را نیز می‌توان نام برد روایت است که گویند: ما هرگز در تقوی و پارسایی مانند علی بن

الحسین (ع) ندیده‌ایم. حسن بن محمد بن یحیی [۳۸] به سند خود از سعید بن کثوم روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام شرفیاب بودم، سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام به میان آمد، امام صادق (ع) او را بسیار ستود، و آنچه شایسته‌ی آن حضرت بود در مدح آن بزرگوار سخن گفت، آنگاه فرمود: به خدا علی علیه‌السلام در طول عمر خود ذره‌ای حرام نخورد، هرگز در راه خدا از هیچ گونه کار و کوشش فروگذار نکرد، و چنانچه پیشنهاد انجام دو کار که مورد خوشنودی خدا بود به وی می‌شد، آن که از همه سخت‌تر [صفحه ۵۲] و دشوارتر بود بر عهده می‌گرفت، و هرگز حادثه‌ای برای رسول الله (ص) پیش نیامد جز آن که علی (ع) را به یاری خواست و هرگز علی (ع) را به یاری نخواست جز آن که فرمانش را هر چه بود اطاعت کرد و دستورش را انجام داد، و این به خاطر اعتمادی بود که رسول خدا (ص) به وی داشت، و کسی از این امت تاب انجام عمل رسول خدا (ص) را جز آن حضرت نداشت، و در آن هنگام که به اعمال خیر و عبادت می‌پرداخت چنان واهمه و هراس داشت که گویی هم اکنون میان بهشت و دوزخ ایستاده و سعی می‌کند بهشت را دریابد. علی (ع) از مال خود - مالی که با زور بازوی خویش به دست آورده بود - هزار بنده خرید و بخاطر خدا آزادشان کرد. این غلامان را در شرایطی می‌خرید که خوراک خانواده و زن و بچه‌ی خود را از زیتون و سرکه و خرما ترتیب داده بود (به این معنی که با خوراکی بسیار ساده آنان را اداره می‌کرد و زیادی آن را در این راه مصرف می‌نمود) و جامه‌اش جز از کرباس نبود و آنقدر به تجملات بی‌اعتنا بود که اگر آستین جامه‌اش زیادی می‌کرد خود آن را می‌برد و یک چنین علی‌ای (ع) در میان فرزندانش تنها یک نظیر داشت و او هم علی بن الحسین (ع) بود. تنها علی بن الحسین بود که می‌توانست دومین علی در علم و فقه و زهد و عبادت و مرحمت میان خاندان هاشم باشد، و کسی در میان فرزندان و خانواده‌ی او از علی بن الحسین به او در جامه و دانش شبیه‌تر نبود. فرزند بزرگوارش ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام می‌گوید: روزی به حضور پدرم علی بن الحسین (ع) رسیدم، از فرط عبادت بدانجا رسیده بود که احدی بدان حال در نیامده، به واسطه‌ی بیداری شب رنگش به زردی گراییده، و از بسیاری گریه چشمانش مجروح گشته، پیشانی وی از بسیاری سجده پینه بسته، و به قدری برای نماز روی پا ایستاده که پاها و ساق هایش ورم کرده بود. امام باقر می‌گوید: چون او را بدین حال مشاهده کردم نتوانستم خودداری کنم، به گریه افتادم، اما او بی‌آنکه از گریه‌ی من بپرسد در اندیشه‌های خود غرق بود. پس از چند لحظه نگاهش به من افتاد. فرمود: - برخیز پسر، آن صحیفه را که برنامه‌ی عبادت علی بن ابیطالب علیه‌السلام در آن ثبت شده برای من بیاور. من آن صحیفه را که خواسته بود به دستش دادم، اندکی از آن را بخواند. [صفحه ۵۳] آنگاه با اندوه فراوان آن را بر زمین نهاد و فرمود: کیست که تاب نیروی عبادت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را داشته باشد؟ و محمد بن حسین از عبدالله بن محمد قرشی روایت کرده است [۳۹]: آنگاه که علی بن الحسین علیهماالسلام برای نماز به وضو برمی‌خاست رنگ از چهره‌ی مقدسش می‌پرید. گفته می‌شد: - یابن رسول الله این چه تشویش و اضطراب است که به شما دست می‌دهد؟ در جواب می‌فرمود: - چطور اضطراب و تشویش نکنم، می‌دانید در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم و با چه کسی سخن بگویم. ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه می‌گوید: پدرم علی بن الحسین (ع) شب و روزی هزار رکعت نماز می‌گذاشت و هنگام نماز چنان از خود بیخود می‌شد که باد او را همانند خوشه‌ی گندم به این سو و آن سو می‌برد. علی بن الحسین (ع) [۴۰] با خلوص نیت به عبادت می‌پرداخت و حمد و سپاس او را بجای می‌آورد و به اندازه‌ی محو عبادت و پرستش بود که به احوال ظاهری دنیا و مردم و حتی به خود توجهی نداشت و اگر هنگام خواندن نماز حادثه‌ای از قبیل زلزله و امثال آن روی می‌داد احساس نمی‌کرد، چنانچه یک روز هنگامی که به نماز مشغول بود در خانه‌اش آتش زیادی شعله‌ور گردید تا آنجا که شعله‌های آن اطراف او را احاطه کرد. مردم فریاد کردند و او را بر حذر داشتند و ترسیدند که آتش او را فراگیرد، اما زین العابدین (ع) چنان غرق عبادت و بندگی شده بود که تا خاتمه‌ی نماز سر را بلند نکرد. آنان آتش را خاموش کردند و چون نماز امام (ع) پایان یافت مردم از او پرسیدند: - چه چیز موجب شد که شما به شعله‌های آتش اعتنا و توجهی نکردید؟ فرمود: ترس از آتش عظیم‌تر و سوزان‌تری [۴۱] باعث شد که من

توجه [صفحه ۵۴] نداشته باشم.

احسان به مادر

یکی از صفات خاص آن حضرت این بود که نسبت به مادر بی اندازه نیکی و احسان می نمود، در مرآة الجنان آمده است که زین العابدین (ع) به طرز بی سابقه‌ای به مادر خود به نیکی رفتار می نمود، اما در عین حال از غذا خوردن با وی امتناع می ورزید، یاران و نزدیکان آن حضرت که پی در پی از این موضوع جو یا شده و به وی می گفتند: «شما از نیکوترین و اصیل ترین مردم هستید و نسبت به مادر بیش از همه به نیکی رفتار می نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟»، وی پاسخ می داد: بیم دارم به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد و به همین جهت از من برنجد و عاقم کند. [۴۲].

رفق و مدارا با حیوان

ابونعیم [۴۳] در حلیه به سند خود از عمرو بن ثابت آورده است که علی بن الحسین (ع) که نسبت به هر کس به نیکی و احسان رفتار می نمود، به شتری که از مدینه به مکه سفر می کرد نیز هرگز کوچکترین صدمه‌ای وارد نمی ساخت. شیخ مفید در ارشاد به سند خود روایت کرده است که: شتر علی بن الحسین (ع) در یکی از سفرهای حج به کندی راه می پیمود. با تازیانه‌ای که بر دست داشت به آن اشاره کرد و سپس در حالی که گفت «آه، لولا القصاص»، ناگهان تازیانه را به کناری انداخت و شتر را به حال خود گذاشت. در روایت دیگری است که با تازیانه‌ای که بر دست داشت به وی اشاره کرد و گفت: اگر نمی ترسیدم به کیفر این یک تازیانه قصاص شوم حتما بر شترم تازیانه می زدم. روایت است که آن حضرت طی بیست بار که به حج سفر کرد حتی از زدن یک تازیانه بر حیوان، خودداری کرد. [صفحه ۵۵]

هیبت و عظمت امام

شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می گرفتند، چنانکه عبدالملک بن مروان می گوید: به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد. و مسرف بن عقبه نیز گوید: همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد. ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء [۴۴] به سند خود از ابن عایشه و او نیز از پدر خود روایت کرده است که: هشام بن عبدالملک قبل از آنکه به خلافت برسد به مکه رفت، پس از انجام مناسک حج نوبت به روز استلام حجرالاسود رسید اما ازدحام و اجتماع مردم مانع رسیدن او به حجرالاسود گردید. در این اثنا ناگهان احساس کرد که مردم از حرکت وامانده‌اند و چشمها به یک سو دوخته شده است و همه برای شخصی راه باز می کنند تا استلام کند. او علی بن الحسین (ع) بود که به آرامی به طرف حجرالاسود در حرکت بود. در این هنگام هشام با تعجب به کناری رفت و بر مسندی که اطرافیانش تهیه کرده بودند بنشست و به آن منظره و ازدحام چشم تماشا دوخت. اهالی شام که همراه وی بودند از وی پرسیدند: یا امیر این شخص کیست؟ هشام که بیم داشت از شخصیت خود کاسته شود در پاسخ آنها گفت: من او را نمی شناسم، در میان این جمع همام بن غالب معروفترین شعرای قرن اول اسلام معروف به فرزددق که از دور ناظر بود، با شنیدن پاسخ هشام سخت برآشفته و گفت: من می دانم این کیست. این شخص علی بن الحسین است. و به این ترتیب به سرودن اشعار خود پرداخت و گفت: هذا ابن خیر عبادالله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم [۴۵]. هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم [۴۶]. [صفحه ۵۶] یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم [۴۷]. اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا یتتهی الکریم [۴۸]. ان عد اهل

التقی كانوا ائمتهم او قيل من خير اهل الارض قيل هم [۴۹]. هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبياء الله قد ختموا [۵۰]. و ليس قولك من هذا بضائره العرب تعرف ما انكرت و العجم [۵۱]. يغضى حياء و يغضى من مهابته فلا يكلم الا حين يبتسم [۵۲]. شيخ مفيد در ارشاد ج ۲ ص ۱۵۰ به سند خود از ابی جعفر محمد بن اسماعیل روایت کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین علیه‌السلام به خانهای کعبه رفته بود و مناسک حج را بجا می‌آورد مردم اکثراً محو تماشای عظمت و جلال او شده و همه کس می‌خواست خود را به وی نزدیک سازد و در حالی که وی را به یکدیگر نشان می‌دادند پی در پی می‌گفتند این آقا کیست؟ در این اثنا فرزدق که در میان آنها حضور داشت اشعاری انشاء کرده و چنین می‌گفت: هذا الذي تعرف البطحاء وطائه و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خير عباد الله كلهم هذا التقى الطاهر العلم يكاد يمسه عرفان راحة ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم يغضى حياء و يغضى من مهابته فما يكلم الا حين يبتسم اين الخلايق ليست في رقابهم لا وليه هذا اوله نعم من يعرف الله يعرف اوليه ذا فالدين من بيت هذا ناله الامم اذا راته قریش قال قائلها الى مكارم هذا ينتهي الكرم [صفحه ۵۷] و سبط ابن جوزی نیز در تذكرة الخواص همان روایت حلیه الاولیاء را آورده اما ابیاتی که ذکر کرده بیش از آن است که در حلیه آورده شده و سپس در توضیح این مطلب اضافه کرده می‌نویسد: چنانکه اشاره کردم ابونعیم بیش از چند بیت در حلیه ذکر نکرده و بقیه‌ی ابیات را از دیوان فرزدق انتخاب کرده و بدان اضافه نموده‌ام. و این روایت را سبکی نیز در طبقات شافعیه به سند خود که سلسله‌ی روایات آن به ابن عایشه عبدالله بن محمد می‌پیوندد و او نیز از پدر خود آورده است که: به سالی که هشام بن عبدالملک و یا ولید روانه‌ی حج گردیده بود، پس از طواف، نوبت به استلام حجرالاسود رسید؛ اما هشام در اثر ازدحام و اجتماع مردم هر اندازه سعی کرد خود را به حجرالاسود برساند نتوانست؛ آنگاه بر مسندی که به خاطرش گذاشته بودند نشست و عده‌ای از اهالی شام با او بودند به مردم می‌نگریست. در این اثنا چشمشان به مردی افتاد که چهره‌ای نورانی داشت و آثار بزرگی و ابهت و زیبایی و جمال ملکوتی از ظاهرش نمایان بود، و در عظمت و وقار هرگز کسی مانند او دیده نشده بود. او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود، که با وقار و آهستگی طواف کعبه را انجام می‌داد، همین که به قصد استلام حجر حرکت کرد مردم همگی متوجه او شده از حرکت باز ایستادند و به کناری رفته به تماشایش پرداختند تا به حجرالاسود نزدیک شده و آن را استلام کرد. در این هنگام یکی از اهالی شام رو کرد به هشام و گفت: این کیست، که این همه مردم به تعظیم و تکریمش پرداخته‌اند؟ هشام که بیم داشت مبدا شامیان نیز به او روی آورده و به وی تعظیم کنند پاسخ داد: - من او را نمی‌شناسم. فرزدق که در میان این جمع حاضر بود پیش آمده سخن آنها را قطع کرد و گفت: - من می‌دانم این کیست، از من بپرسید این شخص کیست. مرد شامی گفت: - ابوفراس، پس تو می‌شناسی این مرد کیست؟ در این موقع بود که فرزدق به سرودن اشعار خود پرداخت. روایت سبط ابن جوزی و سبکی جز در چند بیت چندان تفاوتی نداشته و با [صفحه ۵۸] یکدیگر مطابق است: و اشعار فرزدق را به این ترتیب ذکر کرده‌اند: هذا الذي تعرف البطحاء وطأته و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خير عباد الله كلهم هذا التقى الطاهر العلم يكاد يمسه عرفان راحة ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم اذا رآته قریش قال قائلها الى مكارم هذا ينتهي الكرم ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم او قيل من خير اهل الارض قيل هم هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبياء الله قد ختموا و ليس قولك من هذا بضائره العرب تعرف من انكرت و العجم يغضى حياء و يغضى من مهابته فما يكلم الا حين يبتسم ينمي الى ذروة العز التي قصرت عنها الاكف و عن ادراكها القدم من جده دان فضل الانبياء له و فضل امته دانت له الامم ينشق نور الهدى عن صبح غرته كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم مشتقة من رسول الله نبعت طابت عناصره و الخيم و الشيم الله شرفه قدما و فضله جرى بذاك له في لوحة القلم كلتا يديه غياث عم نفعهما يستوكفان و لا يعرفهما العدم سهل الخليفة لا تخشى بواده يزنه اثنان حسن الخلق و الكرم حمال اثقال اقوام اذا فدحوا رحب الفناء اريب حين يعترزم ما قال لا قط الا في تشهده لولا التشهد كانت لاؤه نعم عم البرية بالاحسان فانقشعت عنه الغيابة لا هلق و لا كههم من معشر حبههم دين و بغضهم كفر و قربهم ملجا و معتصم لا يستطيع جواد بعد غايتهم و لا يدانيهم قوم و ان كرموا هم الغيوث اذا ما ازمه ازمتم و الاسد اسد الشرى و الراى محتدم لا

ینقص العسر بسطا من اکفهم سیان ذلك ان اثر و اوان عدموا يستدفع السوء و البلوی بحبهم و یسترب به الا حسان و النعم مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم به الکلم یا بی لهم ان یحل الدم ساحتهم خیم کریم و اید بالندی هضم [صفحه ۵۹] ای الخلاق لیست فی رقابهم لاولیة هذا اوله نعم من یعرف الله یعرف اولیة ذا الدین من بیت هذا ناله الامم و به این ترتیب فرزددق شاعر معروف علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) را معرفی نمود. هشام از این منظره سخت در خشم و غضب فرو رفت، و یارانش نیز به امر او فرزددق را در عسفان که محلی بین مکه و مدینه بود، به زندان افکندند. هنگامی که مراسم حج پایان یافت، علی بن الحسین (ع) هزار دینار برای فرزددق فرستاد، اما وی نپذیرفت و به فرستاده‌ی امام (ع) گفت: - به علی بن الحسین (ع) عرض کن که من به خاطر خدا اشعار خود را سروده‌ام و برای پاداش و جایزه نبوده است. فرستاده‌ی علی (ع) دوباره به سوی فرزددق بازگشت و گفت: زین العابدین (ع) فرمود: آنچه از دست ما اهل بیت عطا شده پس نخواهیم گرفت. فرزددق این بار عطای امام (ع) را پذیرفت. آنگاه فرزددق که در زندان به سر می‌برد ابیات زیر را در هجو هشام سرود و گفت: أیحبسني بین المدینة و التي اليها قلوب الناس یهوی منیها [۵۳]. یقلب رأسا لم یکن رأس سید و عینا له حواء باد عیوبها [۵۴]. پس از چندی که هشام از هجویه‌ی فرزددق که در زندان او به سر می‌برد آگاه شد فرمان آزادیش را صادر کرد [۵۵]. از مطالب گذشته درسی عظیم گرفته می‌شود و آن پی بردن به این حقیقت است که عزت و محبوبیت حقیقی و شخصیت و مقام واقعی، تنها در سایه‌ی دین و تقوی و علم و دانش به وجود آمده و به ملک و سلطنت متکی نیست و هرگز با توسل به زور و قهر و غلبه به دست نخواهد آمد، چنان که ملاحظه می‌کنیم هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچکس به هشام و به ملک و سلطنتش کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید. اما علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزگاری و علم و [صفحه ۶۰] دانش قوای دیگری در اختیار نداشت و همین که به قصد استلام حجر الاسود به راه افتاد همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. و این خود حقیقتی است که با اندکی بررسی و دقت برای هر کس به خوبی آشکار خواهد شد. (اینک برای روشن شدن قصیده‌ی فرزددق اشعاری را که جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) در ترجمه‌ی آن قصیده سروده نقل می‌کنیم: پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی زین عباد بن حسین علی در کسای بها و حله‌ی نور در حریم حرم فکند عبور هر طرف می‌گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر شامی‌یی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال؟ از جهالت در آن تغلل کرد وز شناسایش تجاهل کرد گفت: شناسمش ندانم کیست، مدنی، یا یمانی، یا مکی است! بو فراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت: من شناسمش نیکو، وز چه پرسسی؟ به سوی من کن رو! آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، سعی، صفا و حجر عرفات طیه‌ی کوفه کربلا و فرات هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قره العین سید الشهداء است غنچه‌ی شاخ دوحه‌ی زهراست میوه‌ی باغ احمد مختار لاله‌ی راغ حیدر کرار چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و کرم ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت است محمل او از چنین عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاصر جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیا است نقش نگین [صفحه ۶۱] لایح از روی او فروغ هدا فایح از خوی او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افروز روشنایی فزای و ظلمت سوز جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق از حیا نایدش پسندیده که گشاید بر وی کس دیده خلق ازو نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاق تکلّم او در عرب بود مشهور گو مدانش مغفلی مغرور همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از او چه ضرر شد بلند آفتاب بر افلاک بوم اگر زان نیافت بهره چه باک بر نکو سیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگرود کم هست از آن معشر بلند آیین که گذشته ز اوج علیین حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولا را

اندر آن قوم مقتدا باشند و اندر آن خیل پیشوا باشند گر بپرسند ز آسمان بالفرض سائلی: من خیار اهل الارض؟ به زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا «هم» هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهیوا ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر الله سر هر نامه را رواج افزای نام آنهاست بعد نام خدای ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان روتق هر چند اکثر مورخین اسلامی و بسیاری از بزرگان علما و دانشمندان و روات حدیث قصیده‌ی مزبور را که در مدح امام زین العابدین (ع) سروده شده به نام فرزددق ثبت کرده‌اند؛ اما در نقل تعداد ابیات آن اختلاف است. بعضی از آنها تنها به چند بیت اول آن اکتفا کرده و برخی همه‌ی ابیات آن را ذکر کرده‌اند چنانکه سید مرتضی در امالی ج ۱ ص ۴۸ چند بیت از آن را بیشتر ذکر نکرده و به این عنوان که قصیده‌ی مزبور نزد همه کس مشهور است از آوردن همه‌ی ابیات آن خودداری کرده است. [صفحه ۶۲] علامه‌ی اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ دوازده بیت و در ص ۲۰۳ از کتاب خود ۱۹ بیت آن را نقل کرده است. شیخ مفید متوفای ۴۱۳، هفت بیت آن را آورده است. [۵۶] ابونعیم اصفهانی (متوفای سال ۴۳۰ ه) در حدود بیست بیت آن را نقل کرده است. [۵۷] سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ه) هفت بیت شیخ مفید را نقل کرده است [۵۸] ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه) در حدود بیست و دو بیت آن را آورده [۵۹] ابوالفرج بن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه) بیست و پنج بیت نقل کرده است. [۶۰] محمد بن طلحه شافعی دوازده بیت آورده. [۶۱] ابن خلکان (۶۶۱ - ۶۰۸ ه) تمام ابیات قصیده را آورده و می‌نویسد: برای فرزددق با سرودن این اشعار امید بهشت می‌رود. عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ ه) نیز بر آنها دست یافته و آن را به فارسی در آورده است. قصیده‌ی مزبور در کتب مختلف به این شرح آورده شده است: (تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۷ - مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۵۹ ج ۲ - دیوان فرزددق چاپ مصر - الشعر و الشعراء ص ۹ چاپ ۱۳۰۵ - امالی ج ۱ ص ۴۸ - ارشاد مفید ص ۲۷۷ چاپ تهران - اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ تا ۲۰۲ - طبقات الشافعیه سبکی ج ۱ ص ۱۵۳ - ابوالفرج اصفهانی در اغانی ج ۱۹ ص ۴۰ - شرح شواهد مغنی از سیوطی ص ۲۴۹ چاپ مصر سال ۱۳۳۲ - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ج ۳ ص ۱۳۹ - مرآت الجنان یافعی ج ۱ ص ۲۳۹ چاپ حیدرآباد دکن ابن خلکان در شرح حال فرزددق - شرح شواهد الکبری محمود عینی در حاشیه‌ی خزانه‌ی الادب بغدادی ص ۵۱۳ ج ۲ - زهر الادب قیروانی حاشیه‌ی عقد الفرید ج ۱ ص ۶۶ - شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۴۳ - ابن جوزی در تذکره‌ی الخواص ص ۱۸۵ - کفایه الطالب صدر الحافظ شافعی ص ۳۰۳ - فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۸۹ نورالابصار شبلنجی ص ۱۲۸ - صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۱۹ - ثمرات الامور ابن حجه حموی حاشیه مستطرف ج ۲ ص ۲۰ - حیاة الحیوان دمیری در ماده‌ی اسد [صفحه ۶۳] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ - شرح رساله‌ی ابن زیدون محمد بن نباته مصری حاشیه‌ی شرح لامیه العجم صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ - شرح دیوان حماسه خطیب تبریزی ج ۲ ص ۸۲ - ابن عساکر در حوادث شام در سیره‌ی امام زین العابدین (ع) و بسیاری دیگر از دانشمندان در کتابهای خود به ذکر قصیده‌ی فرزددق پرداخته‌اند).

اخبار و احوال امام

چنانکه برقی [۶۲] در کتاب محاسن آورده است: وقتی عبدالملک اطلاع یافت که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی بن الحسین (ع) بوده، به حضور امام کس فرستاد و به این عذر که بدان احتیاج دارد برای وی ارسال دارد، اما علی بن الحسین (ع) از این امر خودداری کرد؛ آنگاه عبدالملک نامه‌ای برای وی فرستاد و آن حضرت را تهدید کرده و اطلاع داد که مقرری او را از بیت المال قطع خواهد کرد. علی بن الحسین علیه السلام در نامه‌ای وی را پاسخ گفته و چنین فرمود: - اما بعد: فان الله ضمن للمتقين المخرج من حیث یكروهن و الرزق من حیث لا- یحتسبون و قال جل ذكره (ان الله لا یحب كل خوان کفور). [۶۳] فانظر اینا اولی بهذه الایه. (بدان که نجات پرهیزگاران به دست خداوند بوده و او ضامن است روزی هر کس را از جایی که هرگز گمان نبرند ارسال فرماید. و خدای عزوجل در قرآن کریم می‌فرماید: خداوند دوست ندارد کسی را که خیانت ورزد و خودستایی کند.

اکنون بنگر که کدام یک از ما مشمول این آیه خواهیم بود؟) راوندی در کتاب دعوات خود از امام باقر (ع) آورده است که: پدرم علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: آنگاه که به بیماری شدیدی مبتلا گردیدم و به شدت رنج می‌بردم، حسین بن علی (ع) بر بالین من حضور یافته و گفت: فرزند چه می‌خواهی بگو، چنانچه حاجتی داری بیان کن. من نیز در پاسخ گفتم: پدر جان میل دارم در زمره‌ی کسانی باشم که پیشنهاد و درخواستی از درگاه خداوندی نداشته و در کار او دخالت نمی‌نمایند. پدرم از این پاسخ شاد و خرسند گردیده، [صفحه ۶۴] رو کرد به من و فرمود: احسنت، پسر جان، از ابراهیم خلیل (ع) نیز جبرائیل پرسید: آیا حاجتی داری که من به انجام رسانم؟ ابراهیم (ع) در جواب او گفت: هیچگونه حاجت و پیشنهادی ندارم؛ زیرا خداوند بهتر از من آگاهی دارد، و او بهترین وکیل بوده و خود می‌داند چگونه مرا کفایت کند. آنگاه پدرم حسین بن علی (ع) گفت: جواب تو نیز خیلی شبیه به سخن ابراهیم خلیل (ع) بود. شیخ صدوق در کتاب عیون به سند خود از امام صادق (ع) آورده است که: علی بن الحسین علیهما السلام اغلب با کسانی به سفر می‌رفت که وی را نشناسند، و با آنها نیز شرط می‌کرد که در تمام امور مسافرت با آنها کمک کند، و آنگاه که از این موضوع از وی جویا شدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مرا رعایت کرده و مورد احترام قرار دهند. پس چنین افتاد که یک بار به هنگام مسافرت که عده‌ای با وی همراه بودند، یکی از آنها وی را شناخت و در حالی که او را نشان می‌داد گفت: این شخص علی بن الحسین است. در این هنگام بود که وی را در آغوش گرفته و همگی دست و پای آن حضرت را غرق در بوسه ساختند و گفتند: یا بن رسول الله، آیا اراده فرمودی که ما گرفتار آتش دوزخ گردیم؟ چنانچه از دست و زبان ما نسبت به شما جسارتی می‌رفت آیا این امر باعث هلاکت ما نمی‌گردید؟ و آنگاه که در این مورد از وی پرسیدند، فرمود: یک بار که من با جماعتی که مرا می‌شناختند سفر کرده؛ آنان به خاطر خوشنودی رسول الله (ص) بیش از استحقاق با من به عطف و مهربانی رفتار کردند، و این بار نیز چنین پنداشتم که شما نیز ممکن است همانگونه رفتار کنید. پس دوست داشتم که امر خود را پوشیده دارم. روایت ابن شهر آشوب در مناقب از روایت صدوق در عیون در این مورد صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۸ و احتجاج طبرسی آمده است که: روزی علی بن الحسین (ع) عازم حج بود. در راه مکه عباد بصری وی را ملاقات کرده و گفت: یا علی بن الحسین چگونه است که شما جهاد و مشکلات آن را رها کرده و حج که امری آسان است اختیار کرده‌ای؟ خدای عزوجل می‌فرماید: ان الله [صفحه ۶۵] اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، [۶۴] تا آنجا که می‌فرماید، و بشر المؤمنین) علی بن الحسین (ع) در پاسخ وی گفت: اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد افضل من الحج (چنانچه کسانی با این صفات وجود داشته و در چنین موقعیت باشند بدون شک جهاد به مراتب از حج بهتر است). عبدالملک بن مروان تا آنگاه که به حکومت نرسیده بود به ظاهر چنان وانمود می‌کرد که هر وقت بر مسند فرمانروایی بنشیند به عدل و داد با مردم رفتار خواهد کرد و این طور نشان می‌داد که منظورش از حکومت انجام تمایلات دوستان و خیرخواهی یاران می‌باشد. روزی که در سایه‌ی کعبه نشسته بود شخصی به نام عماره الفقیه نزدش آمد، عبدالملک گفت: عماره چنانچه تا چند روز دیگر زنده باشی خواهی دید که مردم چگونه به طرف من [۶۵] رو می‌آورند و در برابر شخصیت و نفوذم تعظیم خواهند کرد! اما به زودی معلوم شد آنچه را که گفته ادعایی بیش نبوده است. همین که آرزوی دیرینه‌اش تحقق یافت و به حکومت رسید، اعمال و رفتارش به صورت دیگری درآمده، زندگی را بر مردم تنگ گرفت، و با خشم و تندی با ایشان رفتار می‌کرد. لشکر خویش را به منظور جنگ و تسلیم کردن اهالی به حجاز فرستاد. کسی که بیش از همه در میان سپاه او جلب توجه می‌کرد یحیی غسانی بود که به امر عبدالملک به حجاز رفت که با ایشان به جنگ پرداخته و مردم را تسلیم کند. اعمال عبدالملک بقدری شدید و دور از رحم و شفقت انجام می‌گرفت که یحیی نیز به شگفت آمد [۶۶] و مبهوت و متحیر شد. در سال ۵۷ هجری عبدالملک به عزم سفر حج به مکه‌ی معظمه رهسپار گردید. پیش از آن که مدینه را ترک گوید، به مسجد رسول خدا (ص) رفت. بر منبر قرار گرفت و با خشم و تندی عجیبی با مردم به سخن پرداخت و آتش فتنه و آشوب

را [صفحه ۶۶] در میان ایشان برافروخت و ایشان را به کینه و حسد و دشمنی تحریص کرد. سپس از شهر خارج شد و به طرف کعبه روانه گردید. هنگام طواف امام زین العابدین (ع) را دید که به طواف اشتغال دارد. ایستاد و وی را با صدای بلند بخواند. لیکن از طرف امام (ع) جوابی نشنید زیرا امام در آن هنگام جز خداوند به هیچ کس توجه نمی کرد و با خضوع و خشوع خاصی در پیشگاه پروردگار بزرگ به طواف و گفتن لیبیک پرداخته بود. بی‌اعتنایی زین العابدین (ع) عبدالملک را به خشم آورد و برایش گران تمام شد. او تصور کرد پس از پایان طواف زین العابدین (ع) نزدش خواهد آمد؛ اما برخلاف تصور او بعد از اتمام طواف نیز امام (ع) به او توجهی نکرد. پس به اطرافیان خود گفت علی را نزد من آورید. همین که امام (ع) به وی نزدیک شد عبدالملک گفت: من قاتل پدر شما نبوده‌ام، سبب چیست که از آمدن به نزد من خودداری کردید؟ زین العابدین (ع) او را مخاطب ساخته گفت: ای عبدالملک بدان که قاتل پدر بزرگوار من از طرفی زندگی خود را به سبب این جنایت بزرگ تاریک کرد و به بدبختی و مذلت گرفتار شد؛ از طرفی دیگر پدرم نیز او را از خیر و رستگاری آخرت محروم ساخت؛ حال چنانچه تو هم بخواهی به همین وضع دچار گردی و مانند او به خشم و غضب الهی گرفتار شوی هر چه می‌خواهی به انجام رسان. عبدالملک با لحن خاصی گفت: خیر!! چنین نخواهم کرد. شما نزد من بیایید و اگر حاجتی دارید بفرمایید تا انجام دهم. آنگاه زین العابدین (ع) گفت: ما اکنون در خانه‌ی خدا هستیم لذا از کسی جز او نباید حاجتی خواست. عبدالملک از سخن امام (ع) برآشفته و خشمناک گردید و سخن خود را تکرار کرد. امام علی بن الحسین (ع) به سخن او وقعی نگذاشت و در حالی که پرده‌های کعبه را به دست گرفته بود با خدای خود به راز و نیاز پرداخته چنین می‌گفت: پروردگارا! پادشاهان در کاخ‌های خود را بر روی مردم بسته و برای حفاظت آن پاسبانان گمارده‌اند، اما درهای رحمت تو به روی همه کس باز است و هرگز حاجتمندی را محروم نخواهی کرد. خداوندا! من به درگاه تو روی آورده‌ام به این امید که توجهی [۶۷] فرمایی و درهای رحمت و کرامت را به رویم بگشایی. عبدالملک، ابان بن عثمان بن عفان را که مردی بذله گو و شوخ طبع بود از فرمانداری [صفحه ۶۷] شهر مدینه معزول کرد و هشام بن اسماعیل مخزومی را به جای [۶۸] او منصوب کرد. هشام که مردی جسور و خشن و بد زبان بود چون بر مسند حکومت نشست و نفوذی یافت، دست به کارهای زشت و ناپسند زد و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار کرد و با شدت بی‌سابقه‌ای به آزار فقها و زهاد بالاخص امام زین العابدین (ع) و اهل بیتش پرداخت و جسارت را به جایی رساند که آشکارا در مسجد پیغمبر (ص) و در میان مردم به آل محمد (ص) ناسزا و دشنام می‌داد. علی بن الحسین (ع) هرگز در مقام تلافی برنیامد. حتی موقعی که یکی از اهل بیت بر آن شد که از اعمال هشام جلوگیری و رفتار خشونت آمیز او را پاسخ گوید، امام (ع) به این امر راضی نشد و وی را از این فکر منصرف کرد. باید دانست که بی‌شک اعمال و کردار مخزومی بسیار زشت و زننده بود و خوی شیطنی وی برای مردم قابل تحمل نبود و همه کس را رنج می‌داد و بیدادگری او ضرب المثل بود. ولی مثل این که عبدالملک هم با او نظر مساعدی نداشت. بدین جهت انتظار می‌رفت که به زودی دوران عزل [۶۹] او فرا رسیده و مردم از شرش آسوده شوند. امام زین العابدین (ع) همواره از روزگار و مردم بد سرشت رنج می‌برد و بار مشقت را تحمل می‌کرد. تنها موقعی که به نماز و دعا می‌پرداخت و به خصوص هنگامی که به حج و زیارت خانه‌ی خدا مشرف می‌شد از این ناملایمات و مصائب اندکی آسوده خاطر می‌گردید و چون غرق عبادت و محو عظمت خداوند می‌شد مردم را فراموش می‌کرد. آن حضرت همه ساله به حج می‌رفت، و هرگز انجام این فریضه‌ی بزرگ را ترک نکرد. هنگامی که امام سجاد (ع) لباس احرام بر تن می‌کرد و به شهر مکه وارد می‌شد بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش به زردی می‌گرایید و با ناله و تضرع دستها را به سوی آسمان بلند می‌کرد و لیبیک می‌گفت و چون به مسجد الحرام داخل می‌شد در زیر ناودان خانه‌ی کعبه می‌ایستاد و نام خدا را بر زبان می‌آورد و در حالی که می‌گریست به دعا می‌پرداخت و آنقدر ندبه و ناله می‌کرد که همه کس متوجه او شده بی‌اختیار اشک از چشمانش سرازیر می‌گردید. روزی طاوس که شخصی [صفحه ۶۸] زاهد [۷۰] و محدث بود علی بن الحسین (ع) را در آن حال مشاهده کرد. همین که دعا و ناله و زاریش تمام شد به خدمت او آمد و در حالی که امام (ع) را مخاطب ساخته بود

گفت: یابن رسول الله، عجیب است! با این که سه مزیت و فضیلت است که بر دیگران دارید که شما را از ترس و خوف ایمن می‌دارد، پس علت این همه اضطراب چیست؟ امام زین العابدین (ع) از طاوس پرسید: این سه مزیت چیست؟ طاوس پاسخ داد: اول این که شما فرزند رسول خدا (ص) هستید. دوم شفاعت جد بزرگوارتان که شافع روز جزاست. سوم امید به رحمت الهی. امام زین العابدین (ع) گفت: بدان ای طاوس، اینکه می‌گویی فرزند رسول خدا (ص) هستم مرا ایمن نمی‌کند؛ زیرا که خداوند تعالی فرموده است: فاذا نفخ فی الصور فلا- انساب بینهم. سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۱۰۱ (در روز جزا حسب و نسب به کار نیاید.) و اما شفاعت جد بزرگوارم نیز بدون رضایت خداوند متعال میسر نخواهد بود؛ که فرموده است: و لا یشفعون الا لمن ارتضی. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۸ (کسانی مورد عفو و شفاعت قرار می‌گیرند که رضایت و خوشنودی خدا را فراهم کنند.) و اما امید به رحمت الهی را درست می‌گویی؛ اما نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: «ان رحمه الله قریب من المحسنین»؟ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶ (تنها نیکو کارانند که از عطایا و کرامت خداوندی برخوردار خواهند شد.) سپس طاوس از خدمت امام (ع) مرخص شد در حالی که آنچه را که تا آن وقت نمی‌دانست بیاموخت. عده‌ای از اهالی بصره [۷۱] برای انجام مراسم حج به سوی مکه‌ی معظمه عزیمت کردند. همین که به کعبه رسیدند دریافتند که در شهر آب کمیاب شده و تشنگی مردم را به ستوه آورده است. زیرا در آن سال به کلی باران نباریده بود و مردم برای تهیه‌ی آب از خانه‌ها بیرون آمده به تکاپو افتاده بودند. اضطرابی عجیب در بین مردم مکه به وجود آمده بود، تا آنجا که به اهالی بصره رو آورده و از ایشان استمداد کردند. حجاج بصره در خانه‌ی خدا اجتماع کرده به طواف پرداختند و نماز گزارند و از خدا درخواست کردند برایشان باران ببارد تا سیراب گردند و از حالت پریشانی [صفحه ۶۹] بیرون آیند. اما دعایشان مستجاب نشد و بارانی نبارید. زندگی بر مردم تنگ شد و سخت در عطش و تشنگی باقی ماندند. آنگاه لب به شکایت گشوده به استغاثه پرداختند. نگران به هر سو نگاه می‌کردند. در این میان جوانی که چهره‌ای ملکوتی داشت توجه آنها را جلب کرد. وی که آرام آرام نزدیک می‌شد، با کسی تکلم نمی‌کرد. اما بدنش چون خوشه‌ای که در اثر وزش باد می‌لرزد مرتعش بود. آثار غم و اندوه نیز در چهره‌اش نمایان بود. گویی خوف و ترس از خدا سراسر اعضایش را فرا گرفته است. با این حال به طواف مشغول شد. همین که مردم او را مشاهده کردند به شگفت آمدند. مثل اینکه فرشته‌ی رحمت را یافته‌اند. چون طواف پایان یافت به حضورش شتافتند و ازدحام عجیبی برپا شد. همه یک صدا می‌گفتند: ای جوان، تشنگی، ما را تهدید می‌کند؛ عطش نزدیک است ما را هلاک کند. فریاد مردم زین العابدین (ع) را متوجه نمود. به محض این که رو به طرف ایشان نمود، پرسید چرا تشنه‌اید؟ گفتند شما سیرابمان گردانید، ما نیز دعا می‌کنیم انشاءالله خداوند اجابت خواهد کرد. حضرت عده‌ای از مردم بصره را شناخت و آنگاه آنها را به اسم خواند و گفت: مالک، ثابت، ایوب، دور شوید از خانه‌ی کعبه، چنانچه در میان شما یک نفر خداپرست بود، بی‌شک دعایش مستجاب می‌شد. مردم امر او را اطاعت کرده از خانه‌ی خدا دور شدند. آن حضرت برخاست و دوباره به طواف پرداخت و در حالیکه بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش از خوف خدا به زردی گراییده بود، مجدداً به نماز سجده و دعا مشغول شد. هنوز از دعا دست نکشیده بود که ابری متراکم آسمان را پوشانید و بارانی شدید باریدن گرفت و در اندک زمانی آب گودالها را پر کرد. امام زین العابدین (ع) قطره‌های باران را می‌نگریست و زیر لب این اشعار را زمزمه می‌کرد: من عرف الرب فلم تغنه معرفه الرب فذاک الشقی ماساء ذالطاعة ماناله فی طاعة الله و ماذا لقی ما یصنع العبد بغیر التقی و العز کل العز للمتی (هر کس خدا را بشناسد و شناسایی خدا وی را از غیر او بی‌نیاز نکند بدبخت است. مطیع خداوند را هر چه در راه اطاعت خدا برسد برای او بد نیست. بنده‌ی خدا [صفحه ۷۰] با غیر تقوی چه کار دارد، و عزت کامل برای پرهیزگاران است که جز تقوی و پرهیزگاری راه دیگر نپویند.) مردمی که او را می‌دیدند از اهالی مکه می‌پرسیدند: این جوان کیست؟ اهالی مکه پاسخ می‌دادند: عجیب است که شما این جوان را نمی‌شناسید! این آقا زین العابدین علی بن الحسین (ع) است. [۷۲].

اخبار مربوط به امام سجاد (ع) در بخش زندگانی امام حسین (ع) به تفصیل بیان گردیده و در اینجا احتیاج به تکرار آنها نخواهد بود. در این بخش تنها به ذکر وقایعی می‌پردازیم که در سیره‌ی امام حسین (ع) بدانها اشاره نشده است: بیشتر مورخین بر این عقیده‌اند که علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی کربلا ۲۴ ساله بوده و بعضی معتقدند که ۲۲ سال از سن شریفش می‌گذشته است. محمد بن سعد در طبقات می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی طف همراه پدر خود بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳ سال می‌گذشت. اما بیماری و مرض، سخت بر او هجوم کرده به شدت رنجش می‌داد. وی دارای همسر بوده و فرزندی داشت که نامش باقر بود و در واقعه‌ی کربلا چهار و یا سه سال از سنش می‌گذشت. بعضی از دانشمندان که در میان آنها می‌توان شیخ مفید را نام برد گویند که آن حضرت از برادرش علی که در کربلا به شهادت رسید بزرگتر بوده؛ اما قول اکثر، این است که امام سجاد کوچکتر بوده و از این رو وی را به نام علی اوسط خوانده و برخی نیز او را نسبت به برادرش علی اصغر که از هر دو کوچکتر بوده علی اکبر دانسته‌اند. و ما این موضوع را در شرح زندگانی علی که در کربلا- شهید گردیده به تفصیل شرح داده‌ایم. و چون زین العابدین (ع) در آن هنگام بیمار و بستری بود و به شدت رنج می‌برد در جهاد شرکت نکرد و از این معرکه جان سالم به در برد و نسل رسول الله (ص) [صفحه ۷۱] از فاطمه علیهاالسلام در ذریه‌ی امام حسین (ع) به امام سجاد و اولاد او منحصر گردید. و از ظاهر روایات چنین برمی‌آید یکی از فرزندان امام حسین (ع) که در راه کربلا- به پدر خود گفت: «آیا ما بر حق نیستیم؟» همان برادرش علی بود که در کربلا به شهادت رسید. و از اخبار دیگر مربوط به آن حضرت از وقایع کربلا که در شرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده سخن او است که می‌گوید: همین که شب عاشورا فرا رسید پدرم اصحاب خود را فرا خواند، و با آنان به مذاکره پرداخت. من که در آن مجلس حضور داشتم به شدت از بیماری رنج می‌بردم و همان شبی است که صبح شوم آن پدرم به شهادت رسید. همین که اصحاب به گردش حلقه زدند خطاب به آنان فرمود: اثنی علی الله احسن الثناء (تا آخر خطبه) و به این ترتیب به آنان فرمود: بهترین نیایش و ستایش را به درگاه الهی می‌برم و در همه‌ی احوال حمد و ثنای او می‌گویم... پس از آن لازم می‌دانم که بگویم من اصحاب و یارانی باوفا تر و بهتر از اهل بیت خود ندیده‌ام. خدا به شما پاداش و اجر این همه خوبیهای تان را بدهد. من گمان می‌کنم روز ما در مقابل این دشمنان، فردا پایان می‌یابد. من در کار شما اندیشه کردم و مصالح شما را در نظر آوردم. همه‌ی شما آزاد هستید تا از همان راهی که آمید باز گردید... زیرا که این قوم به دنبال من و در صدد کشتن من هستند و اگر بر من دست یافتند از غیر من صرف نظر می‌کنند... به هر حال این روایت از طریق امام سجاد (ع) نقل گردیده و به وسیله‌ی او است که این خاطره‌ی شوم تعریف شده. و پاسخی که یاران امام حسین (ع) به آن حضرت داده‌اند و استقبالی که آنان از بیانات امام خود نموده‌اند به تفصیل بیان گردیده است. همین که امام حسین (ع) شربت شهادت نوشید شمر به قصد کشتن امام زین العابدین نیز حمله برد. اما علی بن الحسین (ع) در بستر بیماری به سر می‌برد و حمید بن مسلم به دفاع پرداخت و حمله‌ی شمر به آن حضرت را مانع گردید. و همان طور که در بخش زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری و مرض به شدت رنج می‌برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.

گریه‌ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از جعفر بن محمد (ع) [صفحه ۷۲] روایت کرده می‌نویسد: - آنگاه که از کثرت گریه‌ی امام زین العابدین (ع) پرسیدند، وی در حالی که سیل اشک از چشمانش سرازیر بود در جواب گفت: «من چگونه اندوهناک نباشم؟ یعقوب به فراغ یکی از پسران خود مبتلا شد و آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا شد؛ در حالی که می‌دانست که فرزندش یوسف زنده است. من چگونه محزون نباشم؟ از یک سو پدرم و از سوی دیگر چهارده نفر از خاندانم

در یک نبرد و در برابر دیدگانم به شهادت رسیدند. در چنین حال آیا می‌توانم غم و اندوه را فراموش کنم؟» و در مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۰۳ از امام صادق (ع) آمده است که: علی بن الحسین (ع) مدت بیست سال بر پدر بزرگوارش می‌گریست، و همین که برایش سفره‌ی غذا آورده و چشمش به آب و نان می‌افتاد بی‌اختیار اشک از چشمانش مانند سیل سرازیر می‌گردید. تا آنجا که روزی یکی از غلامان رو کرد به آن حضرت و گفت: جعلت فداک یا ابن رسول الله انی اخاف ان تکون من الهالکین! (یا بن رسول الله جانم فدای شما باد، من می‌ترسم از شدت اندوه هلاک شوی!) امام در جوابش فرمود: انما اشکو بئى و حزنى الى الله و اعلم من الله مالا تعلمون، انى لم اذکر مصرع بنى فاطمة الا خنقتنى العبرة. (من اندوه خود را به درگاه خدا می‌برم و آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید.) سپس اضافه کرده، می‌گوید: - دست خودم نیست. من هر وقت قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد می‌آورم نمی‌توانم خودداری کنم. شیخ صدوق در خصال می‌نویسد: امام سجاد (ع) به مدت بیست سال بر پدرش حسین بن علی (ع) گریست، و کمتر اتفاق می‌افتاد که غذایی برای وی حاضر کنند و اشک از چشمانش جاری نگردد تا روزی که غلامش به وی گفت: - یا ابن رسول الله، اما آن لحزنک ان ینقضی؟ (یا ابن رسول الله، آیا لحظه‌ای می‌رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟) ابن قولویه در کامل الزیارة به سند خود روایت کرده است که: یکی از غلامان علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: یک روز آقا و مولای خود علی (ع) را دیدم که سر به صحرا گذاشته. من نیز به دنبال وی به راه افتادم. او همچنان [صفحه ۷۳] می‌رفت و من نیز او را تعقیب می‌کردم. تا آن که مسافت زیادی را طی کرد. پس در گوشه‌ی سایبانی توقف فرمود و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به نماز ایستاد و سر به سجده گذاشت. من با حالی آشفته به وی گفتم: یا علی بن الحسین، ما آن لحزنک ان ینقضی؟ (هنوز وقت آن نرسیده که گریان نباشید، و از غم و اندوه شما کاسته شود؟) آن حضرت سر از سجده برداشته، از پشت موج اشک نگاهی بر من افکند و گفت: «وای بر تو! یعقوب با این که غم و اندوه وی به مراتب کمتر از گرفتاری و غم و اندوه من بود، گفت: «یا اسفا علی یوسف» و نزد پروردگار خود لب به شکوه و شکایت گشود، در حالی که تنها به فراغ یکی از پسرهایش مبتلا گردیده بود. من که خود ناظر بودم پدرم و عده‌ای از خاندانم در کنارم آغشته به خون گردیدند، چگونه محزون و غمناک نباشم؟»

مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین العابدین می‌فرستد

هنگامی که ابراهیم بن اشتر، در نزدیکی رودخانه‌ی «خازر» با عبیدالله بن زیاد به نبرد پرداخت و وی را به قتل رسانید، سر او و عده‌ای از رجال را که با وی بودند به نزد مختار فرستاد. مختار نیز بی‌درنگ سر ابن زیاد را برای محمد بن حنفیه و علی بن الحسین روانه ساخت. فرستاده‌ی مختار در حالی که سر عبیدالله بن زیاد را بالای نیزه به دست داشت به حضور زین العابدین (ع) رسید و سر را جلو او گذاشت. امام در حالی که به خوردن غذا مشغول بود، به سخن پرداخت و گفت: - یاد دارم هنگامی را که به مجلس ابن زیاد وارد شدم. او به خوردن غذا مشغول بود، در حالی که سر پدرم حسین بن علی (ع) را در جلوی او گذاشته بودند. پس من دست به دعا برداشتم و گفتم: اللهم لا تمتنی حتی ترینی رأس ابن زیاد و انا اتغدی فالحمد لله الذی اجاب دعوتی (بار خدایا مرا از دنیا مبر تا این که سر ابن زیاد را به هنگام صرف غذا در جلو خود بینم، شکر و سپاس به درگاه خداوندی که دعایم را استجاب فرمود.) سپس در حالی که آن حضرت از آن رو می‌گرداند، گفت: دور کنید آن را. و به روایت ابن نما علی بن الحسین علیهما السلام در این موقع سر به سجده‌ی [صفحه ۷۴] شکر نهاد و گفت: - الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزى الله المختار خیرا (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که مرا به درک خونخواهی دشمنم نایل ساخت. خداوند مختار را جزای خیر دهد.) چنان که ابن قولویه در کامل الزیارة می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) به بنی عقیل در میان بنی هاشم التفات برجسته‌ای داشت. وقتی از این امر از وی جويا شده و گفتند: «چگونه است که شما در میان بنی اعمام خود به بنی عقیل بیش از آل جعفر توجه دارید؟» در

پاسخ آن‌ها فرمود: «من بنی عقیل را از دیگران بیشتر دوست می‌دارم زیرا جانبازی آنها را با پدرم ابی عبدالله الحسین (ع) از یاد نبرده‌ام. این خانواده در واقعه‌ی طف بیش از دیگران کوشیدند و به شهادت رسیدند.»

اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه‌ی حره

واقعه‌ی حره [۷۳] که آغاز آن به روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه سال شصت و سوم هجری بود، در منطقه‌ای اتفاق افتاد منسوب به واقم که نام شخصی بود و به حره‌ی واقم معروف گردید. جریان به این قرار بود که گروهی از رجال مدینه جهت ملاقات یزید به شام اعزام گردیدند. اما همین که مشاهده کردند که اعمال یزید جز اهانت به دین و آیین اسلام نیست و جز اعمال زور، ستمگری و خشونت منظور دیگری ندارد بر این امر اتفاق کردند که با وی به مبارزه برخاسته و از حکومت بر کنارش سازند. و نیز از مدت‌ها قبل اخباری به مدینه می‌رسید که اغلب حاکی از سرگرم شدن یزید بن معاویه به عیش و نوش بود و این خود باعث تنفر و انزجار اهالی مدینه گردیده بود. پس مردم با آنان همداستان شده، همگی اعمال یزید را تقیح کردند و اکثراً بر یزید شوریدند. از اطراف سیل اعتراض و حمله آغاز شد. وی را از خلافت و امارت خلع و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را طرد کردند و هر کس که از بنی امیه با او بود در خانه‌ی مروان زندانی ساختند و سرانجام از مدینه اخراجشان کردند. طبری می‌نویسد: در این فاجعه یزید مسلم بن عقبه را که مردی خونخوار و [صفحه ۷۵] جسور و بی‌باک بود در رأس سپاهی بالغ بر دوازده هزار نفر برای این جنگ انتخاب کرد و بنا به فرمان وی چنانچه او به هلاکت می‌رسید حصین بن نمیر سکونی به جای وی فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گرفت. به این ترتیب مسلم بن عقبه برای نبرد با مردم مدینه حرکت کرد. هر چند یزید به هنگام گفتگو با مسلم توصیه کرده بود که به امام سجاد صدمه و آزاری نرساند و گفته بود که او در اینگونه امور دخالت نخواهد کرد؛ اما علی بن الحسین (ع) خود در این بلوا که برخلاف رضایتش صورت می‌گرفت به عنوان کناره‌گیری و بی‌طرفی از چندی پیش مدینه را ترک کرده بود. باری، همین که اهالی مدینه بر بنی امیه شوریدند و ایشان را به طرف شام روانه ساختند، علی بن الحسین (ع) مروان بن حکم و همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را که به وی متوسل شده بودند در خانه‌اش پناه داد. باید دانست که هیچ کس در بزرگی و فضیلت به پایه‌ی امام زین العابدین (ع) نمی‌رسید. مروان بن حکم ابتدا از بیم جان خود به عبدالله بن عمر روی آورده بود و از وی خواسته بود که خانواده‌اش را پناه دهد؛ اما فرزند عمر از این امر شانه خالی کرده بود. پس مروان خانواده‌اش را به علی بن الحسین (ع) سپرد و حضرت سجاد (ع) آنان را همراه با خانواده‌ی خود از مدینه خارج ساخت و در محلی به نام ینبع جای داد. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، علی بن الحسین (ع) که از این ماجرا ناراضی بود و می‌خواست از هیاهوی جنگ بر کنار باشد، در دهکده‌ای نزدیک مدینه اقامت کرده بود. عایشه دختر عثمان و همسر مروان نیز که به طایف رفته بود، جهت ملاقات با علی بن الحسین (ع) به دهکده‌ی مزبور مراجعه کرد. آن حضرت جهت محافظت وی فرزند خود عبدالله را همراهش به طایف فرستاد که تا پایان این ماجرا همچنان با او بود. مروان نیز از بزرگواری و احسان امام در این مورد تشکر نمود. و این بالا-ترین درجه‌ی فضیلت و بزرگواری و از مکارم اخلاق امام بود که در برابر آن همه آزاری که مروان نسبت به آن حضرت روا داشته بود اینک رفتار سوء وی را با نیکی و احسان جبران می‌کرد و این بزرگواری و عفو و گذشت از خاندان رسالت که خود منبع فضیلت و اخلاق بوده‌اند سرچشمه گرفته است و هرگز جای شگفتی و تعجب [صفحه ۷۶] نیست چنان که گویند: ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح و حسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح اما برخلاف گفته‌ی طبری که در ذیل بعضی از روایات خود اشاره کرده، سپاسگزاری مروان از علی بن الحسین مبتنی بر روابط دوستانه‌ی قدیمی نبوده است؛ زیرا دشمنی و عداوتی که مروان نسبت به علی بن الحسین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام روا می‌داشت، احتیاج به توضیح ندارد و همه کس بدان آگاه است. آیا می‌توان تعیین کرد که این دوستی که به ادعای طبری از قدیم بین آن دو برقرار بوده از چه زمان آغاز گردیده؟ آیا از آن روز بوده است که مروان در جنگ

جمل با جد آن حضرت علی بن ابی طالب (ع) به مبارزه و کارزار پرداخت؟! و یا آن روز که همراه با معاویه در جنگ صفین با وی جنگید؟ و یا از آن موقع بوده است که مروان درباره‌ی امام حسین (ع) به ولید گفت: «حسین بن علی هرگز بیعت نخواهد کرد، همین که با وی مواجه شدی بیدرنگ او را به قتل برسان!» و در جای دیگر نیز به وی گفت: «چنانچه حتی برای یک ساعت هم در این امر تأخیر نموده و امام حسین را به حال خود گذاری و از وی بیعت نگیری هرگز به پیروزی بر او دست نخواهی یافت؛ پس بهتر این است که هر چه زودتر او را به زندان افکنی و در اولین فرصت از وی بیعت بگیری و در غیر این صورت در کشتن وی تسریع نمایی.» و یا سخن امام حسین (ع) که خطاب به وی گفت: - ویلی علیک یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی کذبت و الله و لؤمت (وای بر تو، ای پسر زرقاء، مرا به قتل تهدید می کنی! به خدا سوگند رفتار تو جز دروغ و تزویر نیست و بدون تردید سرانجام به پشیمانی و بدبختی شدیدی گرفتار خواهی شد) و گفته‌ی مروان به هنگامی که سر امام حسین (ع) را نزد وی آوردند چنان که گویی شهادت نور دیده‌ی پیامبر اسلام (ص) قلب وی را شاد کرده می گفت: یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین کانما حف بوردتین شفیت نفسی من دم الحسین و سپس دوران عثمان را به خاطر آورده، گویی به انتقام خون او دست یافته، چنین می گفت: [صفحه ۷۷] «والله لکأنی انظر الی ایام عثمان» آیا با توجه به مطالبی که فوق اشاره شد باز هم می توان قبول کرد که بین مروان و علی بن الحسین (ع) رشته‌ی دوستی برقرار بوده؟ و آیا می توان مطالب فوق را علل و اسباب دوستی آنها دانست؟ و آیا باز هم می توان قبول کرد که مروان نسبت به علی بن الحسین (ع) دشمنی و عداوت نورزیده است؟ در جواب باید گفت: حاشا و کلا، هرگز چنین نبوده و توجه به مطالب فوق این حقیقت را آشکار می سازد که وجود اهل بیت علیهم السلام بر پایه‌ی فضایل و مکارم اخلاق پی‌ریزی گردیده و هر یک از آنها خورشید تابناکی بودند که همه کس و حتی دشمنان آنها نیز از انوار درخشان آن بهره‌مند می گردیدند، و شخصیت و فضیلت، چنان در وجود آنان جای داشت که هر کس به آزارشان می پرداخت با نیکی و احسان با وی رفتار می کردند. به این ترتیب که جوانمردی و عدل و انصاف و عفو و گذشت و بزرگواری در برابر دشمن از صفاتی بود که خداوند به ایشان اختصاص داده و به این صفات آنان را زینت بخشیده است، تا آنجا که در شخصیت و فضیلت و احسان و نیکی هیچکس به پایه‌ی آنها نمی‌رسید و هیچکس را یارای برابری با آنان نبوده است. امام زین العابدین (ع) همان کسی است که فرمود: لو ان قاتل الحسین (ع) استودعنی السیف الذی قتل به الحسین لرددته الیه. (چنانکه قاتل امام حسین (ع) همان شمشیری را که با آن پدرم حسین بن علی (ع) را به قتل رسانده نزد من سپارد، بر خود لازم می‌دانم که این امانت را به وی باز گردانم.) چنان که قبلاً نیز اشاره شد سرانجام سپاه مسلم بن عقبه بر مدینه پیروز شد و چون قهرا این شهر را به تصرف در آورد به سپاهیان دستور داد تا سه روز به دلخواه خود بدون رحم و شفقت در مدینه به قتل و غارت بپردازند. آنگاه مسرف [۷۴] به تصور اینکه همه بنده و غلام یزید بن معاویه هستند از مردم خواست که با او بیعت کنند و گفت یزید هر طور بخواهد با جان و مال و اهل و خانواده‌ی آنها فرمان خواهد کرد. در این اثنا مروان به حضور علی بن الحسین (ع) شتافت، آن حضرت نیز با مروان و پسرش عبدالملک که برای درخواست امان از مسرف با وی همراه شده بودند، نزد مسرف آمد. آنها ملتسانه از مسلم خواستند که به زین العابدین (ع) آزاری نرساند، [صفحه ۷۸] همین که نزد مسرف رسیدند، زین العابدین (ع) را مخاطب ساخته و گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر این دو نفر بود هرگز از شما دست بر نمی‌داشتم، اما یزید سفارش کرده که شما را آزاری نرسانم» و سپس او را در کنار خود جای داد. در روایت دیگری است که وقتی علی بن الحسین (ع) را نزد مسرف آوردند پرسید این شخص کیست؟ گفتند او علی بن الحسین است. آنگاه مسلم بن عقبه با تجلیل و احترام بر وی سلام کرد و آن حضرت را در کنار تخت خود جای داد. پس رو کرد به آن حضرت و گفت: یزید قبلاً درباره‌ی شما سفارش بسیار کرده، اما رفتار عده‌ای مرا به خود مشغول ساخت و مانع گردید که من بتوانم به دیدار شما نایل شوم. در این جا مسلم اضافه کرده و گفت: گویا خانواده‌ی شما نیز از این واقعه بیمناک گردیده‌اند؟ علی بن الحسین (ع) فرمود: آری، و من از آنچه بر مدینه گذشته است بی‌نهایت افسوس دارم و این اقدام را هرگز نپسندیده‌ام. همین که امام (ع) خواست به

خانه‌ی خود برگردد مسلم شخصا رکاب او را گرفت و احترامات را تجدید کرد. و همان طور که در بخش کرم و سخاوت علی بن الحسین (ع) اشاره شد، آن حضرت در واقعه‌ی حره تا آنگاه که سپاه مسلم بن عقبه متفرق شدند چهار صد زن همراه با شوهران آنها را در کنف حمایت خود نگهداری کرد. و در روایت دیگری آمده است که: تعداد چهار صد زن همراه با فرزندانشان را در پناه خود جای داد.

آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از علی بن الحسین (ع) آورده است: هر کس بی‌مورد بخندد از علم و ادب و وقار وی کاسته گردد. من ضحک ضحکه مجحه من العلم

در امر به معروف و نهی از منکر

در حلیه الاولیاء [۷۵] به سند خود از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرمود: [صفحه ۷۹] - التارک للامر بالمعروف و النهی عن المنکر کتاب الله وراء ظهره الا ان يتقى تقاه، قیل و ما تقاته؟ قال: يخاف جبارا عنيدا ان يفرط عليه او ان يطغى. (کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند مانند کسی است که قرآن را پشت سر گذاشته و بدان عمل نکند. فرمود: این طایفه به خوف و ترس و ظلم و ستم و عناد و طغیان گرفتار خواهند شد. شبیه به این روایت را محمد بن سعد نیز در طبقات به سند خود از علی بن الحسین (ع) نقل کرده است.

در کتمان علم

در حلیه الاولیاء آمده است: قال علی بن الحسین من کتم علما احدا او اخذ علیه اجرا رفدا، فلا ینفعه ابدا. (کسی که علم خود را از دیگران مخفی بدارد و یا در برابر آن اجر و مزد بخواهد هرگز برای او مفید فایده‌ای نخواهد بود.)

درباره‌ی صبر

ابونعیم در حلیه الاولیاء [۷۶] به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین، علیهما السلام آورده است که فرمود: همین که قیامت برپا شود، منادی اعلام می‌کند اهل فضل پیا خیزند. پس عده‌ای از مردم برخاسته و آنان را به طرف بهشت فرا می‌خوانند. آنان نیز بی‌درنگ به سوی بهشت به راه می‌افتند. در این اثنا گروهی از ملائکه آنان را ملاقات کرده گویند به کجا می‌روید؟ گویند به طرف بهشت. از آنها می‌پرسند آیا قبل از حساب به بهشت می‌روید؟ گویند: بلی. باز می‌پرسند شما مگر چه کسانی هستید؟ گویند اهل فضل هستیم. باز به آنها گویند فضل شما در چیست؟ در پاسخ گویند: در هر مسأله‌ای که ما جاهل بودیم بردباری می‌نمودیم و هر وقت با ظلم و ستم مواجه می‌شدیم به صبر و شکیبایی رفتار می‌کردیم، و چنانچه کسی رفتار سوئی بر ما می‌نمود وی را مورد عفو و بخشش قرار می‌دادیم. آنگاه فرشتگان گویند: داخل بهشت گردید، چه خوب است پاداش نیکوکاران: سپس به اهل صبر خطاب می‌شود که به پا خیزند. و نیز به آنان گفته می‌شود، [صفحه ۸۰] به طرف بهشت بروید. گروهی ملائکه آنان را ملاقات کرده، همچنان از این امر جويا می‌شوند. آنها نیز در پاسخ خود را اهل صبر معرفی می‌نمایند. باز از آنان می‌پرسند: صبر شما در چه بوده است؟ گویند بر اطاعت خداوند صبر کرده، از معصیت خدای عزوجل دوری جسته‌ایم. پس به آنان گویند داخل بهشت گردید که بهشت نعیم اجر نیکوکاران است. آنگاه منادی اعلام می‌کند که همسایگان خدا برخیزند. پس عده‌ی معدودی برخاسته، به همان ترتیب گروهی از فرشتگان با آنان ملاقات کرده به گفتگو می‌پردازند و به آنها گویند: شما چگونه در ردیف همسایگان

خدا قرار گرفتید؟ در پاسخ گویند: به خاطر رضای خدا به مساجد رفته به عبادت خدا می‌پرداختیم، و در راه خوشنودی خدای عزوجل همنشین بندگان خالص بودیم و برای رضای خدا بذل و بخشش می‌نمودیم. به آنان نیز گویند وارد بهشت شوید، چه خوب پاداشی است اجر عاملین. ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از عتبی و او نیز از پدر خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) که افضل بنی هاشم بود به فرزند خود فرمود: ای فرزند، در برابر مشکلات و مصایب شکبیا باش و متعرض حقوق دیگران مشو، و برادرت را به کاری که زیانش برای او بیشتر از نفع تو است وادار مکن. و نیز به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی و او از علی بن الحسین (ع) آورده است که فرمود: آنگاه که قیامت برپا شود منادی اعلام می‌کند: کجا هستند اهل صبر؟ پس عده‌ای برخیزند. به آنها گفته می‌شود: صبر شما در چه بوده است؟ در پاسخ گویند: صبر ما در اطاعت از خدا و دوری از معصیت خدای عزوجل بوده است. پس به آنها گویند: راست گفتید. به بهشت داخل شوید.

در عبادت

در حلیه الاولیاء آمده است که: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود مردم به طرق مختلف به عبادت و پرستش خداوند می‌پردازند. عده‌ای از روی ترس و بیم، که این عبادت مخصوص بندگان و غلامان است که به واسطه‌ی ترس از مولای خود انجام می‌دهند؛ و عبادت گروهی دیگر مبتنی بر حرص و طمع است که این، عبادت [صفحه ۸۱] بازرگانان است. و دسته‌ای نیز با خلوص نیت و شکر و سپاس پرستش خداوند را به جا می‌آورند، که این نوع عبادت و پرستش مخصوص مردان بزرگ و آزاده است.

درباره‌ی قناعت

ابونعیم در حلیه به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی می‌نویسد: شنیدم که علی بن الحسین (ع) می‌گفت: من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس (هر کس به آنچه که خداوند روزی فرموده قانع و راضی باشد، خود از غنی‌ترین مردم است).

درباره‌ی صدقه

ابونعیم در حلیه به سند خود روایت کرده است که علی بن الحسین (ع) در موقع دادن صدقه به فقیر، ابتدا آن را می‌بوسید، و سپس اهدا می‌کرد. محمد بن سعد در کتاب طبقات آورده است که علی بن الحسین (ع) که در احسان و یاری فقرا و مساکین و دادن صدقه شهرت بسزایی داشت، چنان بود که غذا و نان برداشته و به خانه‌ی فقرا و مستمندان می‌رفت و جلو خانه‌ی ایشان می‌ایستاد و به دست خود به آنان اعطا کرده و می‌فرمود: ان الصدقة تقع فی یدالله قبل ان تقع فی ید السائل. (قبل از آنکه صدقه به دست سائل برسد در دست خداوند قرار می‌گیرد).

علما و دانشمندی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده‌اند

شیخ طوسی در کتاب رجال خود نام کلیه‌ی کسانی را که از علی بن الحسین علیه‌السلام به نقل روایت پرداخته‌اند جمع‌آوری کرده و در این کتاب نیز در فصل مخصوص به خود، آنها را ملاحظه خواهید کرد. در مناقب ابن شهر آشوب [۷۷] چنین آمده است: در میان دانشمندی که از آن حضرت روایت کرده‌اند می‌توان طبری و ابن‌البیع و احمد و ابن‌بطه و ابوداود و صاحب کتاب حلیه، اغانی، قوت القلوب، شرف المصطفی، اسباب نزول القرآن، فایق، ترغیب و ترهیب را نام برد که از زهری و سفیان بن عینی و نافع و اوزاعی و مقاتل و واقدی و محمد بن اسحاق و غیر اینها نقل روایت کرده و روایات آنها اغلب با [صفحه ۸۲] واسطه از آن حضرت بوده است. ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۱ می‌نویسد: دربان آن حضرت یحیی ابن ام الطویل المطعمی بوده، و رجالی که با

امام زین العابدین (ع) معاصر بوده‌اند، از میان صحابه جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنانی را می‌توان نام برد، و از میان تابعین نیز که با آن حضرت همزمان بوده‌اند نامشان به این شرح است: ابو محمد سعید بن جبیر، محمد بن جبیر بن معطم، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن که این دو از فرزندان محمد بن حنفیه بوده‌اند، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حازم اعرج و سلمه بن دینار المدنی الاقرص القاص. و اما بعضی از اصحاب آن حضرت که بیش از دیگران شهرت داشته‌اند عبارت بودند از ابو حمزه ثمالی که تا ایام موسی بن جعفر (ع) در قید حیات بود، فرات بن احنف که تا زمان امام صادق (ع) باقی بود، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابو محمد القرشی السدی الکوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی که اصل وی از کوفه بوده، طاوس بن کیسان، ابو عبدالرحمن، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، ابو الفضل سدید بن حکیم بن صهیب الصیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی و فرزدق شاعر. و از میان موالی و غلامان آن حضرت شعیب را نام برده است. و چنان که شیخ مفید در اختصاص می‌نویسد: اصحاب علی بن الحسین (ع) عبارت بودند از ابو خالد کابلی کنکر که برخی نام وی را وردان یاد کرده‌اند، یحیی بن ام الطویل، سعید بن مسیب مخزومی و حکیم بن جبیر.

کتاب و آثار آن حضرت

صحیفه کامله

کتاب شریف صحیفه‌ی کامله‌ی سجاده که دریایی از لطایف روحی و حقایق الهی در آن نهفته شده و ابواب آن را که به صورت دعا آمده شصت و یک باب ذکر کرده‌اند، و درس بزرگی از مکارم و فضایل اخلاقی و انواع خیر و نیکی و طرق مختلف عبادت است و مشحون از حقایقی است که به ما می‌آموزد تا [صفحه ۸۳] چگونه درهای سعادت را به روی خویش بگشاییم و در شداید و مهمات و مشکلات چگونه به درگاه باریتعالی پناه ببریم و حوائج خود را از او بخواهیم. زیرا که این کتاب درباره‌ی موضوع مهم دعاست، و انسان را به این حقیقت واقف می‌سازد که از این آیه که خدای تعالی فرمود: (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)، چگونه بهره برگیرد. و دعاهای آن را به این ترتیب نام می‌برند: در ستایش و حمد و ثنای خدای عزوجل، در مقام فروتنی و تذلل به پیشگاه الهی و پناه جستن به درگاه او، دعا در تضرع و زاری، در اصرار بر طلب رحمت، در عذر خواهی، در اظهار ترس از خدا، درود بر محمد و آل او (ص)، درود بر حاملان عرش، طلب رحمت بر آنان که به پیامبران الهی ایمان آورده‌اند و بر صحابه و تابعین، دعا درباره‌ی پدر و مادر، دعا برای اولاد، دعا درباره‌ی همسایگان و دوستان، درباره‌ی نگهبانان مرزها، دعای آن حضرت درباره‌ی خود و خاصان خود، در دفع شر شیطان، دعای آن حضرت در پناه جستن به خدا، در طلب حوائج، در طلب عفو از گناهان و رحمت، در طلب پوشیدن عیب‌ها و محفوظ ماندن از آنها، دعا در طلب آموزش، در طلب توبه، در طلب فرجام نیک، دعا به خاطر عافیت، در طلب روزی و یاری از خدا بر ادای دین، دعا در مکارم اخلاق، دعای آن حضرت در طلب خیر و رفع غم‌ها و شداید، در دفع مکر دشمنان و دفع بلیات، دعای آن حضرت هنگام صبح و شام، در هنگام بیماری، دعا به وقت شنیدن بانگ رعد، دعای آن حضرت هنگام یاد کردن از مرگ و به هنگام ختم قرآن و نگاه کردن به ماه نو و هنگام فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، در وداع ماه رمضان، در عیدین (فطر و اضحی) و جمعه، در روز عرفه، و دعا در تمام ایام هفته و غیر اینها، و این گوشه‌ای از حقایق و لطایفی است که به صورت دعا در صحیفه‌ی سجاده آورده شده است. دعاهای صحیفه علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت بر عالیترین مضامین و عبارات و علوم الهی مشتمل است. زیبایی، شکوه و قدرت روحی‌ای که در تعبیرات روح پرور آن به کار رفته؛ و طرق مختلفی که در اوقات گوناگون در مقام فروتنی و توسل در پیشگاه الهی و درود و ثنا بر خداوند انتخاب شده، و اسلوب آن در طلب عفو و کرم

خداوندی، خود بالا-ترین شاهد و دلیل است بر اینکه صدور آن از مقام امام معصوم قطعی است و احدی دست رد و انکار بر آن ننهاد، نام آن شهره‌ی آفاق [صفحه ۸۴] است و فروغش بر اکناف جهان گسترده؛ تا آنجا که هرگز شک و تردید در آن راه ندارد. و گوهری است از معدن علوم امام سجاد، و ثمره‌ای است که بر درخت معارف آن حضرت پرورده شده است. از طرفی رجال مشهوری که به ذکر اسانید آن پرداخته و کثرت اسانید آن که همه‌ی آن‌ها به امام سجاد صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین متصل می‌گردد خود دلیل گویایی است که از مبدع و موجد آن ریشه گرفته است. بزرگان مصنفین این فن و روات ثقه به اسانید متعدد خود که همگی به امام زین العابدین (ع) می‌پیوندند از آن کتاب روایت کرده‌اند. به طوری که هیچ یک از کتب ادعیه معتبره از آن خالی نیست. علاوه بر نسخه‌ای که نزد امام باقر (ع) موجود بوده نسخه‌ای نیز نزد زید شهید بوده است و همانطور که در ابتدای آن ذکر گردیده پس از وی به اولاد او و سپس به اولاد عبدالله بن حسن مثنی منتقل شده است. کتاب صحیفه‌ی سجادیه پس از قرآن کریم دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده و مانند نسیم صبا در اطراف و اکناف عالم منتشر شده و از این رو مردم به طور بی‌سابقه‌ای آن را مورد اهتمام و توجه قرار داده‌اند و چون سراسر صحیفه‌ی شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است و هر کتاب دیگری که در این فن تنظیم یافته از آن کتاب بهره و نصیبی گرفته، دانشمندان دیگر نیز کتب ادعیه‌ی خود را بر مبنای دعا‌های آن به رشته‌ی تحریر درآوردند. چنانکه ملاحظه می‌کنیم دعا‌های آن در کلیه‌ی ایام و ساعاتی که انسان در مقام راز و نیاز با پروردگار خود و یاد آفریننده‌ی خود باشد به آن نیازمند بوده و در شب و روز و صبح و شام و ساعات غروب آفتاب و نیمه‌های شب و به مقتضای زمان‌های مختلف و در تضرع و زاری به درگاه خدای تعالی، طلب حوائج، مغفرت و رحمت، کامیابی، رستگاری، طلب فرجام نیک و رسیدن به بهشت، رهایی از دوزخ و در تمام موارد و حالات بدانها اشاره شده است. همین که علماء و دانشمندان در میان سایر کتب حدیث به مزایا و مضامین درخشان کتاب صحیفه پی بردند به طور بی‌سابقه‌ای بر آن اقبال کرده و مورد توجهش قرار دادند. و صاحب‌دلان بر استنساخ و مقابله و گرفتن اجازه در روایت آن همت [صفحه ۸۵] گماشتند. آنگاه به تعداد کثیری که از شماره بیرون است به تهیه‌ی نسخ آن پرداختند تا آنجا که ابواب آن را با خطوط طلایی و نسخه‌های نفیسی بر اوراق ترمه و انواع دیگر بنوشتنند و به صورت چاپ سنگی در حفظ و نگهداریش سخت بکوشیدند. سپس علما و دانشمندان شروح متعددی بر آن تهیه و تنظیم کردند، که بعضی از آن‌ها بدین شرح است: شرح شیخ بهایی که به نام حدائق المقربین خوانده می‌شود؛ و از میان همه‌ی آنها عالیترین و نفیس‌ترین شرحی که از صحیفه‌ی شریفه تهیه گردیده شرح سید علی خان مدنی شیرازی صاحب کتاب سلافة العصر فی ادباء العصر و الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة و غیر اینها را می‌توان نام برد و شروح دیگری که تعداد آنها از شمار عدد بیرون است. شرح سید علی خان به زیباترین شکل با چاپ سنگی در یک مجلد به قطع بزرگ تنظیم یافته است. شروح و استدراکاتی که دانشمندان بر صحیفه‌ی شریفه نگاشته‌اند، و اغلب با چاپ سنگی مزین گردیده به این شرح است:

صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی نزیل اصفهان. در این شرح که تنها به قسمتی از ادعیه‌ای که در صحیفه‌ی کامله از قلم افتاده اکتفا شده، بسیاری از دعاها دیده نمی‌شود. این شرح دوبار، یکبار با چاپ سنگی و یکبار با حروف به چاپ رسیده است.

صحیفه‌ی ثالثه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی صاحب کتاب ریاض العلماء جمع آوری شده است. وی نیز آنچه را که ابن حر عاملی در استدراکات خود در صحیفه‌ی ثانیه از قلم انداخته ذکر کرده است، و آن نیز با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

صحیفه‌ی رابعه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی میرزا حسین نوری. هر چند که وی نیز در این شرح قسمت‌هایی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی میرزا عبدالله افندی جامع صحیفه‌ی ثالته که از قلم انداخته در استدراک خود آورده است؛ اما همانطور که نسخه‌ی صحیفه‌ی ثالته ناقص بوده شرح و استدراک از روی آن نیز ناقص و نامعلوم انجام گرفته است. این صحیفه نیز با چاپ سنگی انتشار یافته است.

صحیفه‌ی خامسه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی این فقیر (محسن امین) نویسنده‌ی این سطور [صفحه ۸۶] جمع آوری گردیده و در استدراک آن آنچه را که در صحیفه‌ی کامله ذکر نشده و آن قسمت از ادعیه که در صحیفه‌ی ثانیه و ثالته و رابعه از قلم افتاده، آورده شده. و همان طور که اشاره شد استدراک از روی صحیفه‌ی ثالته کاملاً محقق و مشخص نیست. اما شرح و استدراک از روی صحیفه‌ی رابعه جامع‌تر و با فحص و تحقیق بیشتری تهیه و تنظیم گردیده است.

رساله‌ی الحقوق

اشاره

که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی تدوین گردیده. یکی از درخشانترین کتب و آثار علی بن الحسین علیه‌السلام است که رعایت آنها موجبات رفاه و آسایش و سعادت فرد و اجتماع را فراهم خواهد کرد. این رساله را که شیخ صدوق به سند معتبر در خصال آورده، حسن بن علی بن شعبه حلبی نیز در تحف العقول آن را روایت کرده است. هر چند اصول مطالب آن با یکدیگر مطابق است، اما در نقل روایت بین آن دو اندکی تفاوت از نظر زیاده و نقصان و غیر اینها دیده می‌شود. و در این کتاب روایت تحف العقول بیشتر مورد توجه بوده است. شیخ صدوق در خصال از علی بن احمد بن موسی از محمد اسدی از جعفر ابن محمد بن مالک فزاری از خیران بن داهر از احمد بن سلیمان جبلی و او از پدر خود از محمد بن علی از محمد بن فضیل و او از ابی حمزه ثمالی چنین روایت کرده است که گفت: - هذره رساله‌ی علی بن الحسین علیهما السلام الی بعض اصحابه: اعلم ان لله عزوجل علیک حقوقاً الخ... اما در تحف العقول بدین ترتیب روایت شده است: رساله‌ی علی بن الحسین علیهما السلام المعروفه بر رساله‌ی الحقوق: اعلم رحمک الله ان لله علیک حقوقاً... از ابی حمزه ثمالی روایت است که گفت: این رساله‌ی است که علی بن الحسین علیهما السلام خطاب به بعضی از اصحاب خود چنین می‌فرماید: - بدان - خدای تو را رحمت کند - که بر تو حقوق و وظایفی است که تو را در هر جنبش و آرامش و در هر جا و مکان احاطه کرده است، و در کلیه‌ی اعضا و جوارح و در هر اندامی از بدنت که به جنبش درآوری و در هر ابزار و آلاتی که آن را به کار بندی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند؛ بزرگترین حقوق ربانی بر [صفحه ۸۷] تو، حقی است که خدای تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است. و آن در حقیقت اصل و ریشه‌ی حقوق است، و وظایف و حقوق دیگر از آن منشعب می‌شود. آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که کلیه‌ی اعضا و جوارح تو را از سر تا به قدم شامل می‌گردد. و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و عضو تناسلی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است. و اینها اعضای هفت گانه ایست که افعال ظاهری از آنها پدید می‌آید. سپس خداوند بزرگ برای کارها و افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، روزه، صدقه، زکات و قربانی و رفتار و کردار حق و تکلیفی مقرر داشته است. آنگاه حقوق و تکالیفی است که در میانه‌ی تو و دیگران است، و انجام آن شدیداً لازم است و واجب‌ترین حقوق این دسته، حق پیشوایان توست. پس از آن حق رعایا و

حقوق زیردستان و خویشاوندان. از این دسته از حقوق، حقوق دیگری نیز منشعب می‌گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است: واجب‌تر آنها حق سلطان است که تدبیر کار تو به دست او است. سپس حق آموزگار و سپس حق آقایی که مالک تو است. هر تدبیر کننده و سرپرستی پیشوا است. حقوق زیر دست هم بر سه گونه است: حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و آن که نزد تو کسب دانش کند. (زیرا نادان به منزله‌ی زیر دست و رعیت دانا محسوب می‌شود.) و حق آنان که در ملک تو هستند مانند زنان و کنیزان و حقوق ارحام و خویشاوندان و آن بسیار است. برای هر یک که در قرابت و خویشاوندی به تو نزدیکتر است حقوق واجب‌تری تعیین گردیده. واجب‌تر از همه حق مادر تو است. و سپس حق پدر تو و فرزندان و برادرت، و بعد به ترتیب هر یک از خویشان که به تو نزدیک‌تر است، آزاد کننده و ولی نعمت تو، آزاد شده‌ات که ولی نعمت اوئی، سپس حق هر که به تو احسان کرده، اذان گوی نمازت، پیش نمازت، سپس حق همنشین تو، همسایه‌ات، شریکت، سپس حق مال تو، بدهکارت، بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، و یا کسی که به او ادعا داری، کسی که با تو مشورت کند، آنکه با او مشورت کنی، و سپس حق کسی است که به نصیحت و اندرز وی اقدام کرده و یا او به راهنمایی و اندرز تو پرداخته است، سپس حق بزرگتر از تو، خردسال‌تر از تو، سائل از تو، کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی است که گفتار و یا رفتار سوئی [صفحه ۸۸] نسبت به تو روا داشته و یا موجبات مسرت و شادی و خرسندی تو را به عمد یا غیر عمد فراهم ساخته است، سپس حق همه‌ی همکیشان و کفار ذمی و سپس حقوقی که در تغییر احوال و به اسباب پدید آیند. خوشا بر کسی که خداوند در ادای این حقوق یاریش کند و توفیق بخشد. آنگاه امام زین العابدین (ع) هر یک از حقوق نامبرده را بدین شرح مورد تفسیر و تشریح قرار داده، می‌فرماید:

بزرگترین حق خدا

حق بزرگ خدای تعالی بر تو این است که در برابر آفریدگار خود سر تواضع و فروتنی و پرستش فرود آوری و برای او شریک قرار ندهی، و چنانچه با خلوص نیت به عمل خود روح و روان بخشی، در چنین صورت به ادای بزرگترین حق که همان حق خدای بزرگ است موفق گردیده و متقابلاً به اخذ پاداش و حق بزرگی که شامل روبراه ساختن زندگی دنیا و آخرت است نائل آمده‌ای، و علاوه بر این خداوند آنچه را که دوست داری و از او بخواهی بخشنده است.

حق نفس

حق نفس بر تو این است که تمام نیرو و قدرت آن را تحت رهبری و اطاعت و فرمان خدا درآوری. به این ترتیب که وظایف و حقوق اعضای هفتگانه: گوش، چشم، دست، پا، شکم، زبان و عضو تناسلی را مراعات نموده و در این امر از خداوند یاری و استعانت جویی.

حق زبان

حق زبان این است که از بیان سخن ناهنجار خودداری نموده و آن را به نیکی عادت دهی و آن را وادار بر ادب نموده و جز به هنگام ضرورت و احتیاج و برای سود دین و دنیا آن را از پرگویی باز داری و از گفتار بیهوده و سخنان ناروا و از آنچه که ممکن است انسان را با خطر مواجه سازد به شدت بر حذر داری. زبان شاهد و دلیل عقل است، جمال معنوی و روحی شخص عاقل به عقل آراسته گردد؛ همچنان که سیرت و آرایش ظاهر و جمال محسوس نیز به زبان آراسته است؛ و هرگز نیرویی جز به حول و قوه‌ی

خداوند علی عظیم نیست. [صفحه ۸۹]

حق گوش

حق گوش یا عضو سمعی این است که از طریق آن سخنانی را به قلب خود راه دهی که آن را به خیر و نیکی وا دارد و یا اخلاق و سجایای پاک در آن به وجود آورد. زیرا که قلب به مثابه شهری است که معانی متنوع و گوناگون از اعمال نیک یا بد از دروازه‌ی آن که همان عضو شنوایی است بدان راه می‌یابد. و لا قوة الا بالله.

حق چشم

حق چشم این است که از هر چه روا نیست آن را بپوشانی و از نگاههای مبتذل و بیهوده بازداری. به این معنی که جز مواضعی را که برای آدمی درس عبرتی بوده و یا بر علم و فضل وی بیفزاید تحت نظر و رؤیت نگیری.

حق پا

حق پا این است که هرگز در راه حرام گام ننهی، و در هر طریق که برای خود انتخاب نمودی بنگر که تو را به خواری و ذلت و به پرتگاه نیستی و مرگ نکشاند. زیرا که پا عضوی است که می‌توانی به وسیله‌ی آن یا در راه خیر و یا در طریق شر گام برداری. و لا قوة الا بالله.

حق دست

اما حق دست این است که با آن در آنچه را که حلال گردیده بگشایی، و به انفاق و بذل و بخشش پردازی و به وسیله‌ی آن اعمالی را که خداوند فرض و واجب گردانیده به اجرا درآوری تا بدین وسیله از عقوبت و آفات و بلیات مصون مانده و از ملامت و سرزنش مردمان برکنار باشی و چنانچه رضا و خوشنودی خدا را در نظر گرفته و بسط مال با عقل و فضیلت توأم گردد، به اجر و ثواب نیک آخرت نایل خواهی شد.

حق شکم

حق شکم بر تو این است که آن را ظرف کم یا زیاد از حرام قرار ندهی، و از حلال هم به اندازه‌اش بدهی، زیرا چنانچه از حد تقویت جسم به مقداری که باعث ضعف و سستی است تقلیل یابد انسان را به خواری و کسالت می‌کشاند و سیری زیاد و تن پروری فزون از حد نیز باعث جهل و نادانی گردیده و از کار و کوشش و کسب علم باز می‌دارد. افراط در غذا به مستی و بیخبری و سفاهت و نادانی منجر می‌گردد، و این امر انسان را از نیکی و کرامت باز داشته و از حد انصاف و مروت [صفحه ۹۰] خارج خواهد ساخت، و شخص در چنین موارد نه نیکی تواند نه کرامت.

حق تناسلی

حق عضو تناسلی این است که آن را از محرمات جنسی و تماسهای آلوده باز داری: با فرو بستن چشم از قیافه‌ها و مناظری که بر تو

حرام گردیده به عفت و پاکدامنی آن یاری و کمک نمایی. زیرا که چشم در احتراز از گناه اثر بسزایی خواهد داشت و نیز با یاد مرگ و با تهدید نفس به کیفیهای سنگین و سخت و ترس و خوف از خدا در پاک داشتن و حفظ و نگهداری آن عضو بکوشی، و به هر حال عصمت و نگهداری و تأیید به دست خدا و نیرو و گردش کلیه‌ی امور به اختیار او است. آنگاه امام زین العابدین علیه السلام هر یک از حقوقی را که می‌بایست انسان در اعمال و افعال خود رعایت نماید مورد تفسیر و تشریح قرار داده و می‌فرماید:

حق نماز

اما حق نماز این است که بدانی نماز یکی از اعمالی است که باعث می‌گردد به درگاه خداوند بار یافته و به او تقرب جویی، و بدانی که در پیشگاه او ایستاده‌ای، و چون به این امر واقف شدی به نماز قیام کرده و چون بنده‌ای ذلیل در برابر مولایی عظیم ایستاده و با خضوع و خشوع و خوف و ترس و در عین حال با یک دنیا امید به عفو و کرامت خداوندی و با تضرع و زاری به تعظیم و تکریم او پرداخته و با آرامش و وقار به نیایش و راز و نیاز با خدای توانا پردازی، و نیز به منظور استخلاص و نجات جسم و جان خود که غبار گناهان آن را تیره و تار ساخته و ممکن است آن را به هلاکت سوق دهد، طلب آمرزش نمایی و در هر حال تمامی قدرت‌ها به اختیار خداست. اما حق حج هر چند که در تحف العقول ذکر نگردیده اما در خصال چنین آمده است: - اما حق حج که خود از عبادات بزرگ محسوب می‌شود این است که بدانی که آن وسیله‌ای است که به پروردگار راه یافته و به سوی او رو آورده‌ای. و تسلیم در پیشگاه الهی خود فرار از گناهان به شمار می‌رود. و بدانی که این ایام خود از شریف ترین اوقاتی است که به درگاه خداوندی به توبه و انابه پرداخته و بهترین موقعیتی است که می‌توان به آمرزش گناهان و قبول توبه و برآوردن حوایج امیدوار بود، و کلیه‌ی مناسک [صفحه ۹۱] و اعمالی که خداوند بر تو فرض و واجب گردانیده می‌توانی در موقع حج به جا آورده و به این وسیله به کمال روحانی و معنوی نایل گردی.

حق روزه

اما حق روزه این است که بدانی روزه حجابی است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عضو تناسلی و شکم تو می‌کشاند، تا به این وسیله تو را از آتش دوزخ بیوشاند؛ چنان که در حدیث آمده: «روزه سپری است در برابر آتش.» اگر این عبادت، سراسر وجود تو را در بر گرفت؛ به این معنی که در ظاهر و باطن در انجام آن بکوشیدی، در پناه این حجاب از آتش دوزخ مصون مانی و اگر روزه را ترک کردی به دست خود این پرده و مانع را نابود ساخته و شعله‌های آتش تو را در میان خواهد گرفت. به هر حال روزه انسان را به تقوی و پرهیزگاری نزدیک ساخته و حجابی است که انسان را از خطاها و لغزش‌ها در امان می‌دارد. و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق صدقه

حق صدقه این است که بدانی که آن ذخیره‌ای است که نزد پروردگار خود به ودیعه نهاده‌ای و امانتی است که احتیاج به شاهد و ناظر ندارد و چون به این امر واقف گردیدی و صدقه را پنهانی و بدون حضور شاهد به ودیعه گذاشتی اطمینان تو بیش از سپرده و امانتی است که آشکارا به دست کسی بسپاری و چه بهتر که این ودیعه و امر خیر را که به طور پنهانی و سری انجام داده‌ای همچنان بین خود و خدای خود محفوظ نگاه داشته و هرگز آن را آشکار نسازی و به استشهاد و استظهار گوشها و چشمها نپردازی، و هرگز

چنین وانمود نکنی که اطمینان توبه گوشها و چشمها بیش از وثوق تو نسبت به خدا است. و سزاوار نیست که با این عمل خود بر دیگران منت نهی؛ زیرا که خیریه و صدقه عملی است که نتیجه‌ی آن منحصرآ عاید تو خواهد شد. پس چون بر کسی منت نهی چنان باشد که کار خود را تقبیح کرده، و عمل خود را ضایع گردانیده‌ای و این، دلیل بر این است که خود را مراعات نکرده و مانند کسی است که نیک و بد نزد او یکسان است. و بدین ترتیب چگونه می‌توان گفت که چنین شخصی به اصول اخلاقی پایبند باشد؟
و لا قوة الا بالله. [صفحه ۹۲]

حق قربانی

حق قربانی این است که تنها به خاطر خدا و طلب رحمت از خدا به این امر پیردازی و با خلوص نیت از خداوند بخواهی که آن را مورد قبول قرار داده و از جلب نظر تحسین آمیز نظاره کنندگان خودداری نمایی. در این صورت بدون شک از ناراحتی‌ها و ظاهر سازی‌های ناشی از تکلف و تصنع که از خصایص مردم کوتاه بین و عاری از حقیقت است رهایی خواهی یافت. زیرا آنکس که در کارها صرفاً قصد خدا را بنماید حتماً از تکلف و رفتار ساختگی خلاص و آسوده خواهد شد. و این بدان علت است که خداوند در اوامر و نواهی انسان را به تکلف و مشقت و نداشتن و به سادگی و آسانی راضی و خوشنود گردد. خداوند از بندگان خود بیش از امور مشکل و سخت، کارهای آسان را خواسته است. علاوه بر این، سادگی و درویش منشی به مراتب برای شما بهتر از زندگانی پر زرق و برق و لرد منشی است. از طرفی لردان و کسانی که با زندگی اشرافی خود گرفته‌اند اغلب بیش از کسانی که به درویشی و سادگی می‌گذرانند با مشقت و سختی مواجه خواهند شد. زیرا که سادگی و بی‌پیرایه زیستن، خود از صفاتی است که با خلقت انسان آفریده شده و هر یک برای آدمی امری طبیعی محسوب می‌شود، و طبیعت هرگز همراه با مشقت و تکلف نخواهد بود. و لا قوة الا بالله.

حق سلطان

حق سلطان این است که خود را نسبت به او چون فرزندی بدانی که احتیاج به مراقبت و مواظبت دارد، و تو برای او وسیله‌ی آزمایش و امتحان بوده و او به تو گرفتار است، و بدانی که در برابر مقام و امتیازی که بر تو دارد می‌بایست جهت اداره‌ی امور مملکت ناراحتیهای فراوانی را تحمل کند و گرفتاریها و مشقات بیشماری را بر عهده گرفته است. و می‌بایست خیرخواه او باشی و در حالی که وی در اوج اقتدار و سلطه تکیه زده و تو فردی ضعیف و کوچک به شمار می‌روی هرگز موجبات خشم و غضب وی را فراهم نیاورده و رفتاری توأم با لجاجت و عناد با وی نداشته باشی - که به این وسیله موجبات هلاکت خود و او را فراهم ساخته‌ای. رفتارت با وی چنان باشد که از حدود تواضع و انعطاف خارج نشوی و از تو خوشنود باشد، بدان اندازه که وی را از تو باز دارد و به دین و آیین تو صدمه‌ای [صفحه ۹۳] وارد نسازد. و جز با استمداد از خداوند به این امر اقدام ننمایی. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق معلم

حق معلم و آموزگار تو این است که در تعظیم و تکریم وی بکوشی و محضر او را بس موقر و محترم شماری و در فراگیری علم و دانش به کلمات و بیانات او به نیکی گوش فرا داری و با رویی گشاده و خوئی آزاده و کامل و در کمال ادب و احترام به مجلس و محفل او روی آوری و هرگز صدای خویش را بر صدای او برتر و بلندتر نیاوری و آنگاه که در مسأله‌ای از وی پرسش نمایند تو

خود اظهار دانش و شخصیت‌نمایی و خویشتن را شایسته‌ی پاسخ گفتن نشان ندهی و جواب را با خود او باز گذاری و شرط ادب نگاه داری تا چنان نماید که جز او گوینده‌ای و بیرون از او داننده‌ای در آن مجلس وجود ندارد. و نیز هیچ وقت در مجلس او با دیگران سخن‌نگویی و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی و هرگز در حضور او از هیچ کس لب به غیبت‌نگشایی؛ زیرا که این رفتار نیز نشانه‌ی خودخواهی و از طریق ادب بیرون شدن است. این امر باعث می‌شود که خاطرش از تو برنجد و بر تو بدگمان گردد و از رفتار تو به خویشتن پردازد و در اندیشه فرو رود. و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو به غیبت و بدگویی پرداخته از وی دفاع کنی و سخن نادرست او را پاسخ‌گویی و در برابر به تمجید و تحسین وی پرداززی. و نیز می‌بایست که معایب آموزگار خویش را پوشیده داری و صفات حمیده‌ی او را آشکار بگردانی و با آنان که به دشمنی و عداوت وی پرداخته‌اند مجالست‌نمایی، و با دوستان و نیک‌اندیشان وی دشمنی و عداوت نشان ندهی. همین که در کسب علم و رعایت معلم بر این منوال رفتار نمودی فرشتگان خداوند بر تو شاهد و گواه گردند که قصد و نیت تو در این کار حضرت باری تعالی بوده است، و در راه خدا و خوشنودی او به کسب علم پرداخته‌ای و در علم و دانش و ادب و فرهنگ به آهنگ مردمان و اراده‌ی مخلوق رنج برده‌ای.

حق مالک

اما حق آن کس که بر تو مالکیت و حکومت یا رهبری دارد، آنست که او را [صفحه ۹۴] در هر چه فرمان کند اطاعت کنی، و جز در موقعی که اطاعت از او خشم خدا را برانگیزد هرگز با وی عصیان و نافرمانی نکنی؛ زیرا که کاری که معصیت‌خدا‌ی عزوجل را در بر داشته و موجبات خشم و غضب او را فراهم می‌سازد، هیچ طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد، و چون حق‌خدا‌ی را ادا کردی آنگاه در مقام ادای حق مالک بر آیی. و لا قوه الا بالله.

حق رعیت

اما حق رعیت که به واسطه‌ی سلطنت و اقتدار تو نزد تو به کار مشغول است آن است که بدانی به واسطه‌ی ضعف و ناتوانی خویش و قدرت و توانایی تو به رعیتی تو درآمده است. پس بر تو واجب گردیده که در میان ایشان کار به عدالت کنی و آنان را چون پدری مهربان در سایه‌ی مهر و عطف فرو گیری، و بر جهالت و نادانی نادانان از در عفو و بخشایش درآمده و با عجله و شتاب به عقوبت و کیفرشان پرداززی و خدا‌ی عزوجل را بر این سرافرازی و برتری تو که برایشان عنایت فرموده شکر و سپاس به جای آوری، و هر که شکر نعمت خدا کند نعمت بیشتری به او عطا فرماید، و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق شاگرد

اما حق آنان که به سبب فزونی دانش و بینایی تو در محضر تو به آموختن و فراگیری از تو مشغول هستند، آنست که درست بدانی، خدا‌ی عزوجل به واسطه‌ی علم و دانشی که بر تو عنایت فرموده و خزانه‌ی حکمتی که به تو سپرده تو را بر ایشان سرپرست و قیم گردانیده است، و از گنجینه‌ی حکمت، ابواب دانش را بر روی تو گشوده است. پس چنانچه در آموزش و پرورش مردمان به نیکی روی و از ورود واردات و سؤالات ایشان دلتنگ و رنجور نگردی خدا‌ی تو را از فضیلت خود بیفزاید، و ابواب دانش بر روی تو بگشاید، و اگر مردمان را از آموختن دانش خویشتن ابا داری و بهره نرسانی، و یا آنگاه که جهت کسب علم و دانش به خدمت تو درآیند، آنان را از خوی و خصلت خود به دهشت و ملال درآوری، آن وقت است که خدا‌ی عزوجل لباس علم از تو برگیرد و

فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت تو را از دل‌های کسان برافکند. [صفحه ۹۵]

حق زن

اما حق زن و همسر تو آنست که بدانی خدای تعالی او را از بهر آسایش و آرامش و مؤانست و مصاحبت تو مقرر فرموده، و بدانی که این نعمت بزرگی است که خدای عزوجل بر تو ارزانی داشته. پس وی را گرامی بداری و با او از در تکریم و رفق و ملایمت باشی و با او به نرمی و ملاطفت رفتار نمایی اگر چه حق تو بر وی افزون و رعایت این کار بر وی واجبتر است. اما چون وی اسیر تو و در اختیار تو است، بر تو لازم است که بر وی به رحمت و رأفت رفتار کنی، و در خوراک و پوشاک او به نیکی اقدام نمایی و اگر در کاری به نادانی رود بر وی بخشایش آوری. و نیرو و قوه‌ای جز به خداوند نیست.

حق مملوک و غلام

اما حق آن کس که مملوک و غلام تو است آنست که بدانی وی آفریده‌ی پروردگار تو است. به این معنی که او هم مانند تو از فرزندان آدم به وجود آمده، و فرزند پدر و مادر و از گوشت و خون تو است. پس تو در حقیقت بر وی مالک نیستی زیرا که او مصنوع و مخلوق خداوند است و هیچ یک از اعضاء و جوارح وی به دست تو آفریده نشده و از بهر وی روزی و معیشت پدیدار نکرده‌اید و در حقیقت خدای تعالی او را بیافرید و روزی داد و تو را در کار او کفایت کرد و از آن پس او را به اطاعت و فرمان تو در آورد و تو را بر وی امین گردانید و او را نزد تو به ودیعت نهاد تا به هرگونه نیکی و خوش رفتاری که با وی به پای گذاری در پیشگاه عدل خدای محفوظ بماند. پس تو با وی به نیکی باش چنانکه خدای با تو نیکی فرمود و اگر خدمت وی در نظر تو ناپسند آید و با روحیه و مزاج تو توافق نجوید او را با مملوکی دیگر تبدیل کن، و با هوای نفس، بندگان خدای را دستخوش رنج و شکنجه قرار مده که همه‌ی نیروها و توانایی‌ها از آن ذات مقدس متعال ایزد ذو الجلال است.

حق مادر

حق مادر این است که موقعیت او را بدانی. بدانی که وی قریب یک سال تو را در شکم خود و جایی که احدی، احدی را در آنجا مسکن نمی‌دهد جای داد و تحمل بار سنگین تو را پذیرفت. از محصول قلب خود تو را غذا داد و با گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست، و جمیع اعضای خود از تو نگهداری کرد، و با شادی و [صفحه ۹۶] خرسندی و امید، توأم با سختی‌ها، و غم و اندوه فراوان، از تو مراقبت کرد؛ تا ساعت وضع حمل فرا رسید. این عمل برای او چنان سخت و طاقت فرسا بود که چنانچه امداد خداوندی شامل حالش نمی‌شد قطعا جان خود را از کف داده بود. تو را بر زمین گذاشت، و به دنبال آن بر اثر محبت و علاقه‌ای که خداوند در دلش جای داد چنان به تو دل بست که حاضر شد تو را سیر گرداند، و خود گرسنه بماند؛ به تو لباس بپوشاند و خود عریان بماند؛ تو را سیراب کند و خود با تشنگی بسازد؛ در زیر سایه بانها جاییت دهد و خود در آفتاب سوزان، چهره‌ی تابناک خویش تیره سازد. این همان مادر پر عاطفه است که روزی شکمش جای تو، آغوش گرم و پر مهرش، خانه و منزل کوچک تو، پستان نرم و لطیف و پر شیرش سیراب کننده‌ی تو، و خودش پاسبان تو، و در سردی و گرمی روزگار مباشر و متصدی کارهای تو بود. پس تو نیز باید در برابرش سپاسگزاری و قدردانی کنی و این قدردانی و تشکر جز به یاری و توفیق خداوند میسر نخواهد بود.

حق پدر

حق پدر این است که وی را اصل و اساس، و خود را فرع و شاخه‌ی آن بدانی؛ و بدانی که وی علت و به وجود آورنده‌ی تو است. چنانچه اگر او نبود، تو هم به وجود نمی‌آمدی. چنانچه در وجود خود فضل و معلوماتی و یا آنچه مایه‌ی شگفتی و اعجاب است، مشاهده نمودی، بدان که سرچشمه‌اش همان پدر تو است. پس خدای را ستایش کن، و در برابر اصل و اساس وجود، و مقام خود که همان پدر است از تواضع، سپاسگزاری و قدردانی، خودداری مکن. و به هر حال همه‌ی نیرو از آن خدا است.

حق فرزند

اما حق فرزند تو آنست که بدانی که از تو است، و همه‌ی اعمال، از خیر و شر و خوشبختی و بدبختی و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی بروز کند بر تو خوانند، و رحمت و نفرینش بر تو منسوب دارند، و باید بدانی که تولیت اعمال و رفتار و ادب کردنش به نیکی، و دلالت و راهنمایی او به سوی پروردگار عزوجل و آماده داشتنش بر اطاعت خدا، تو را واجب است، [صفحه ۹۷] و مسئول وی تو خواهی بود. اگر در تربیت او احسان کنی به اجر و ثواب رسی، و گرنه عقاب خواهی شد. به هر حال مقصود آنست که فرزند، نهال وجود تو است و وی را بر تو خوانند و هرگونه که با وی رفتار کنی، به خود کرده باشی و عقاب و ثواب بینی. خویشان را در کلیه‌ی امور او مکلف بدان، و حتی المقدور کار او را به دیگران وامگذار، که این امر را حاصلی نیست. و به هر حال مسئول و مؤاخذ تو باشی. و لا قوة الا بالله.

حق برادر

اما حق برادرت، بدان که او دست تو است که با آن کار می‌کنی و پشت تو است که به او پناه می‌بری و عزت تو است که به او اعتماد داری و نیروی تو است که با آن به حمله و یورش می‌پردازی. مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا و یا وسیله‌ی ظلم و ستم به خلق خدا بدانی. او را درباره‌ی خودش یار باش و در برابر دشمن، کمک کار؛ و میان او و شیاطین او حایل شو و حق اندرز او را به جای آور، و برای رضا و خوشنودی خدا چنانچه به اطاعت خدا درآمد و به خوبی از او پذیرا گردید به او رو کن و گرنه خدا نزد تو مقدم باشد، و خدا گرامی‌تر از اوست.

حق مولایی که تو را آزاد ساخته

اما حق آقایی که تو را آزاد ساخته این است که بدانی مالش را در راه تو خرج کرده و تو را از خواری و ذلت بندگی و وحشت آن به عزت آزادی و آرامش آن رسانده و از بند ملکیت رهایت ساخته و حلقه‌های بندگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده است.

حق بنده‌ای که او را آزاد ساخته‌ای

اما حق آزاد کرده‌ی تو اینست که بدانی خداوند تو را حامی، یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه‌ای میان خودش و تو نموده و سزا است که تو را از دوزخ نجات دهد و این اجر و ثواب در آخرت از او برای تو باشد و در صورتی که خویشاوندی ندارد، و تو مالت را خرج او کردی و به حق او قیام کردی، در دنیا هم میراث او را ببری. و چنانچه مراعات او را نکنی بیم آن می‌رود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوة الا بالله. [صفحه ۹۸]

حق کسی که به تو احسان کرده

اما حق کسی که با تو به احسان و نیکی رفتار کرده این است که او را سپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتار خیر درباره‌ی او منتشر کنی و میان خود و خدای سبحان با اخلاص به دعایش پردازی؛ زیرا که به این وسیله در نمان و عیان از وی قدردانی کرده‌ای. علاوه بر این چنانچه به روزگاری میسرت گردید در جبران احسان وی بکوش.

حق مؤذن

اما حق مؤذن این است که بدانی تو را به یاد پروردگارت می‌آورد و به مقصد و مطلوبت دعوت می‌نماید. و بر انجام فریضه‌ای که خدا بر تو واجب گردانیده یاری می‌کند، پس همانند کسی که به تو احسان نموده از وی سپاس دار. و اگر در یک منزل با تو می‌زید هرگز بدبین مباش و بدان که بیشک رحمتی است که از جانب خداوند به تو رو آورده و با نعمت خدا خوش رفتاری کن، و در هر حال خدای را بر آن سپاس دار. و لا قوه الا بالله.

حق امام و پیشوای نماز

اما حق امام و پیشوای نماز تو اینست که بدانی او میانجی و واسطه بین تو و خداوند است و نماینده‌ی تو است که به درگاه پروردگارت رو آورده، اوست که به جای تو در پیشگاه خدا لب به سخن می‌گشاید و برایت دعا می‌کند و رحمت می‌خواهد، و در این امر مهم که ایستادن در برابر خداوند و خواهش کردن از او را برایت کفایت کرده، چنانچه در این اعمال تقصیری باشد متوجه او است، نه تو؛ و اگر گناهی مرتکب شود تو شریک او نیستی و او را بر تو برتری نیست. او خود را سپر تو قرار داده و نمازش را سپر نماز تو گردانیده، و بر تو است که بر این امر قدرش را بدانی. و لا حول و لا قوه الا بالله.

حق مصاحب و همنشین

اما حق همنشین این است که او را به خوبی بپذیری و با او خوشامد بگویی و در گفتگو با وی به انصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او بر نگیری و به منظور آگاهی و اطلاعش به سخن پردازی. به این موضوع توجه داشته باش که اگر خود به مجلس او شتافته‌ای و با وی همنشین گردیده‌ای، به اختیار تو است؛ اگر خواستی می‌توانی [صفحه ۹۹] از مجلس برخیزی و وی را ترک کنی و چنانچه او به نزد تو آمده، اختیار با او است، و از جا برنخیز جز با اجازه‌ی او. و لا قوه الا بالله.

حق همسایه

اما حق همسایه حفظ او است به وقتی که در خانه نباشد، و آنگاه که حضور دارد از وی اکرام و احترام نمایی و در هر حال به کمک و یاری او پردازی و از عیب جوئی و کاوش در پی بردن به اعمال وی خودداری نمایی. چنانچه به رفتار سوئی از وی برخوردی مستور دار و هرگز به ناموس او چشم بر مدوز. اگر بی‌قصد و رنج، کردار ناپسندی از وی مشاهده کردی، چون قلعه‌ای محکم و پرده‌ای ضخیم همچون رازی در سینه مدفونش ساز و حراست بنمای تا هرگز نیزه‌ی بدخواهان قادر به شکافتنش نگردد. به طور پنهانی به سخنش گوش مگیر، به وقت دشواری به خویشش وا مگذار و در نعمت بر او حسد میر. از لغزش او در گذر و از گناهش صرف نظر کن و اگر بر تو نادانی کرد بردباری بنمای و به مسالمت با وی رفتار کن و هرگز زبان به دشنامش مگشای.

چنانچه کسی در نصیحت و اندرز وی راه خطا رفت و با وی به حيله و تزوير پرداخت جلوگیری کن، و به نیکی و خیر با وی معاشرت کن. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق دوست

اما حق دوست و مصاحب تو آن است که حتی المقدور با فضل و احسان بدو پردازی و اگر نتوانی لااقل در رفتار با وی جانب انصاف را رعایت کنی. او را بدان اندازه که احترام می‌کند محترم بداری، و چنانکه که نگه می‌دارد نگاهش داری. مترصد باش تا در هیچ کرم و احسانی بر تو پیشی نگیرد و اگر پیشدستی کرد جبران کن. تا آنجا که شایسته است در دوستی او کوتاهی مکن. بر خود لازم بدان که در طاعت پروردگار، وی را خیرخواه و نگهدار و پشت و پناه باشی و یاریش کنی تا هرگز قصد نافرمانی و سرپیچی از پروردگارش را نکند و بالاخره، بر او موجب رحمت باش و نه عذاب. و لا قوة الا بالله.

حق شریک

اما حق شریک آن است که اگر غایب باشد در انجام کار او بکوشی و چنانچه [صفحه ۱۰۰] حاضر است با او برابر کار کنی و با نظر و رأی خود بی‌آنکه با وی به مشورت پردازی تصمیم‌گیری، و مالش را نگه داری و در آن کم یا بیش خیانت نورزی؛ زیرا به ما رسیده است که: دو نفر که با یکدیگر شرکت کرده‌اند تا آنگاه که به یکدیگر خیانت نورزند دست خداوند با آنهاست. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق مال

اما حق مال و دارایی اینست که جز از راه حلال آن را بر نگیری، و جز در راه حلال و به جا، آن را صرف نکنی. چون خداوند آن را عطا فرموده جز به راه خدا و آنچه وسیله‌ی رضای خدا است به کار نبری. و به وقتی که خود بدان نیاز داری، به کسی که بسا ممکن است از تو قدردانی هم نکند نپردازی. سزا است که ترک طاعت خدا نکنی تا به جای تو میراث دیگران گردد، و سزاوار نیست که به وارث کمک کنی تا شاید بهتر از تو منظور دارد، و در طاعت خدا به مصرف رساند و غنیمت را او ببرد. در چنین موقع است که بار گناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بر دوش تو بماند. و لا قوة الا بالله.

حق طلبکار

اما حق بستانکار که مال خود را از تو مطالبه می‌کند: چنانچه برایت میسر است در پرداخت آن بکوش و کارش را رو به راه ساز و غنی و بی‌نیازش کن و به رفت و آمد و دویدن وادارش مساز؛ زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: «توانگری که وامش را نپردازد نوعی ستم کرده است.» و چنانچه در پرداخت آن قادر نباشی، با خوش‌زبانی او را خوشنود ساز و از او به آرامی مهلت بخواه و با این که مالش را در اختیار گرفته‌ای با او بد رفتاری مکن که این از پستی آید و عملی ناپسند است و لا قوة الا بالله.

حق معاشر

اما حق معاشر با تو اینست که وی را فریب ندهی و از خدعه و نیرنگ و نادروستی و دروغ و گول زدن او بپرهیزی. چون دشمنی که

برای طرف خود به هیچ چیز پایبند نیست برای او کارشکنی مکن. چنانچه تو را مورد اعتماد قرار داد تا آنجا که می‌توانی برای او بکوش و بدان که مغبون کردن آن که به تو اعتماد نموده، خود نوعی ربا است. [صفحه ۱۰۱]

حق کسی که بر تو ادعایی دارد

اما حق کسی که بر تو ادعایی دارد و به دشمنی با تو پرداخته: چنانچه درست می‌گویند دلیل او را نقض مکن و دعوتش را باطل مساز. با خودت طرف شو و برایش حکم کن و خود به جای شهود گواه او باش زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است، به رفق و مدارا با وی رفتار کن و او را بترسان و به دینش سوگند بده، و با یادآوری خداوند از خشونت و تندیش بکاه. از پرگویی و سخن ناروا بپرهیز که تجاوز دشمن را از تو بر نگرداند؛ بلکه به گناه او گرفتار شوی و به این وسیله شمشیر عداوت او بر تو تیزتر گردد. زیرا که از سخن بد و ناروا دشمنی و عداوت خیزد و سخن نیک به خیر و فضیلت انجامد، و شر و فساد را خاموش سازد و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق دشمنی که بر او دعوی داری

اما حق طرفی که تو بر او ادعایی داری اینست که اگر در ادعای خود ذیحق باشی برای اثبات آن آرام و ملایم با وی به سخن پردازی؛ زیرا که ادعا به زودی طرف را به درشتی و خشم وادار سازد. بکوش که با لطف و با مهلت و بیان روشن، دلیل خود را به او بفهمانی و با تندی و ستیز و قیل و قال ادعای خود را پامال نسازی که در این صورت دلیلت از دست برود و جبران آن را نتوانی کرد. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که با تو مشورت کند

اما حق کسی که با تو به مشورت پرداخته اینست که چنانچه در بیان خود نظری صریح و روشن داری در نصیحت او بکوشی. در گفتار و آموختن وی چنان باش که اگر به جای او بودی خود آن را به کار می‌بستی. بکوش تا از طرف تو مورد مهر و نرمش قرار گیرد؛ زیرا که نرمش و آرامی، وحشت را از بین ببرد و سختگیری و تندی، انس و الفت را به وحشت و اضطراب بکشاند و چنانچه نتوانستی به او نظری بدهی، اما کسی را می‌شناختی که رأی و نظرش مورد اعتمادت بود و وی را شایسته‌ی مشورت خودت می‌دانستی، به وی معرفی و ارشادش کن. درباره‌ی او کوتاهی مکن و نسبت به وی بخل موز و از نصیحتش کم مگذار و لا قوة الا بالله. [صفحه ۱۰۲]

حق کسی که تو را مشورت کند

اما حق کسی که بر تو مشورتی دهد این است که او را در رأی ناموافقی که به تو دهد متهم نسازی و نسبت به وی بدبین م باشی؛ زیرا که عقاید مردم، مختلف است و هر کس نظریه‌ی بخصوصی دارد. چنانچه برخلاف نظر تو رأی داد در قبول یا رد آن مختاری، اما بدبینی و سوءظن نسبت به وی روا نیست. چون نظر خود را نسبت به تو اظهار داشته بایستی وی را سپاس داری، و اگر به دلخواه تو رأی داد خدای را حمد و سپاس به جای آر و از برادر خود قدردانی و تشکر کن، و چنان باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت آن را جبران کنی و وی را پاداش دهی. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که از تو نصیحت جوید

اما حق کسی که از تو نصیحت خواهد این است که به اندازه‌ی استحقاق و تحمل به وی پند و اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که به گوش وی خوش آید، و به اندازه‌ی عقلش با او سخن گویی، زیرا که نیروی درک و فهم همه‌ی افراد یکسان نیست. به هر حال در این امر طریق رحمت پوی و در روش خود با وی مهربان باش. و لا قوه الا بالله.

حق ناصح

اما حق آن کس که تو را نصیحت کند این است که نسبت به او تواضع کنی و جهت درک اندرز وی به او دل بدهی و گوش فرا داری و سپس در آن تأمل کنی و اگر سخنش درست بود حمد و سپاس خدای را به جا آوری و از وی پذیری و نصیحت او را قدر بدانی؛ و چنانچه گفته‌ی او نادرست باشد وی را مورد عفو و بخشش قرار داده، با او مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که ممکن است وی به خطا رفته، اما در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده است. و اما چنانچه در نظر تو مستحق تهمت بوده، نصایحش قابل اعتماد نباشد، در این صورت به هیچ سخن او اعتنا مکن. و لا قوه الا بالله.

حق بزرگتر

اما حق آنکس که به سال از تو بزرگتر باشد اینست که به واسطه‌ی فزونی سال در تجلیل و احترام وی بکوشی؛ زیرا که وی قبل از تو به دین اسلام سرفراز گردیده و در [صفحه ۱۰۳] این فضیلت بر تو مقدم است، و هرگز به عداوت و خصومت با وی مواجه نگردی و در راه بروی سبقت‌نگیری و به نادانی با وی رفتار نکنی. اگر به وقتی از وی نادانی و جهل مشاهده کردی تحمل کنی و به خاطر حق و حرمت اسلام و سن و سال، وی را گرامی داری و احترامش نمایی؛ زیرا که رعایت حق سن به اندازه‌ی حق مسلمانی است. و لا قوه الا بالله.

حق کوچکتر

اما حق خردسال آن است که وی را مورد مهر و محبت قرار دهی و در تعلیم و تربیتش بکوشی و نسبت به او عفو و گذشت و پرده پوشی و نرمش نمایی و وی را یاری کرده و خطاها و لغزشهای کودکانه‌اش را مستور داری. زیرا که این امر خود یکی از موجبات توبه است و به هر حال با وی به رفق و مدارا بوده و از ستیز و لجبازی خودداری کنی؛ زیرا که این امر به رشد و تکامل وی نزدیک‌تر است.

حق سائل

و حق سائل و فقیر این است که اگر به مقدار صدقه برای تو آماده باشد به وی ببخشی و نیاز او را برطرف سازی و برای رفع فقر او دعا کنی و به خواست وی کمک کنی. و چنانچه به صدق گفتارش شک و تردید داشته اما بدان یقین نداری (چه بسا که شیطان برای تو دامی نهاده و وسوسه کرده است تا از آنچه به تو روی آورده باز داردت و میان تو و تقرب به پروردگارت حایل شود)، او را به حال خود واگذار و به خوشی جواب کن. با این وصف باز هم چنانچه به وی چیزی عطا کردی کار شایسته و به جایی بوده و اجرش با خداوند است.

حق کسی که از وی چیزی بخواهند

اما حق کسی که از وی خواستار می‌شوند آنست که اگر چیزی بخشید، با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد. و اگر چیزی عطا نکرد وی را به خوشی معذور دار و به او خوشبین باش و بدان که اگر در عطا و بخشش خود دریغ کرد، مال خود را دریغ کرده و نسبت به مال خود ملامتی نخواهد داشت، هر چند که ظالم باشد. و چنانچه توانا بوده و از انعام و بخشش خودداری نمود به خود ستم کرده؛ زیرا که انسان ظلوم کفار است. [صفحه ۱۰۴]

حق کسی که وسیله‌ی شادی گردد

اما حق آن کس که تو را شاد کرده اینست که چنانچه مقصود او شادی تو بوده نخست خدای را حمد و سپاس گویی و به اندازه‌ای که سزد وی را نیز شکر و سپاس داری و او را پاداش دهی و اگر وی بدین منظر نبوده است، باز هم حمد و شکر خدای را به جا آوری و بدانی که اوست که مایه‌ی شادی تو شده، و او را به این عنوان که وی نیز یکی از اسباب نعمت خدا برای تو گردیده و تو را به پروردگارت نزدیک ساخته دوست بداری و بدین جهت که وسیله‌ی نعم الهی، خود نوعی رحمت و برکت است، خیر او را بخواهی - هر چند که در این امر قصد نداشته باشد. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که بدی کرده

اما حق کسی که از قضا در گرفتار یا کردار خود نسبت به تو رفتار سوئی داشته اینست که اگر عمداً به ارتکاب آن دست زده بهتر است وی را مورد عفو قرار دهی و از او درگذری تا کدورت ریشه کن شود، و با این گونه مردم با ادب و اخلاق رفتار کرده باشی؛ زیرا که خداوند می‌فرماید: و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سیل الی قوله: من عزم الامور (و آنکس که به وی ستم شده و انتقام جوید مسئولیتی ندارد تا آنجا که می‌فرماید: این از کارهای پا برجا و درست است) (سوره‌ی شوری، آیه ۴۱ - ۴۳) و آنجا که خدای عزوجل می‌فرماید: و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (چنانچه کیفر دادید، به همان اندازه باشد که زخم خوردید و اگر صبر کنید و بگذرید برای صابران بهتر است). (سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۲۶) و این در صورتی است که عمداً مرتکب امری شده باشد و چنانچه رفتار سوء وی از روی عمد نبود، تو خطای او را به بدی عوض مده و با تعمد در انتقام، به او ستم مکن، و تا آنجا که مقدور است با نرمی و ملاحظت با وی رفتار کن. و لا قوة الا بالله.

حق همکیشان

اما حق همکیشان و همدینان آنست که به طور کلی نسبت به همه با حسن نیت و مهربانی و نرمش رفتار کنی. چنانچه رفتار سوئی از آنان مشاهده کردی با آنان به مدارا رفتار کنی و محبت آنان را جلب کنی و به اصلاح کار آنها پردازی و از نیکی و احسانی که نسبت به خود و تو نموده شکر و سپاس به جای آری زیرا که نیکی و [صفحه ۱۰۵] احسانی که او به خود نموده به مثابه نیکی به تو است؛ بدان جهت که از آزار و مزاحمت تو خودداری نموده و خودش را حفظ کرده و چیزی را بر تو تحمیل نکرده است. پس درباره‌ی همه‌ی آنها دعا کن و به یاری آنها پرداز و برای هر یک از آنها نسبت به خود مقامی منظور دار، بزرگتر را به منزله‌ی پدر خود و خردسال را فرزند و میانه حال را همانند برادر خود محسوب دار، و آن که نزد تو آمد با لطف و رحمت از وی دلجویی کن و با برادرت به حقوق برادری رفتار کن.

حق اهل ذمه

اما حق اهل ذمه: حکم درباره‌ی آنها اینست که آنچه را که خداوند از آنان پذیرفته تو نیز بپذیری، و آن ذمه و عهده‌ی که خدا برای آنها مقرر داشته به آن وفادار باشی و آنها را بدانچه خواهند و خود به ناچار آن را پذیرفته‌اند حواله کنی، و در معامله با آنها به حکم خدا عمل کنی، و به مراعات اینکه در پناه اسلامند و به خاطر وفای به عهد خدا و رسول خدا (ص)، از ظلم و ستم نسبت به آنها خودداری نمایی. زیرا به ما رسیده که فرمود: هر که به معاهدی ستم کند، من مقابل او و دشمن او خواهم بود. پس از خدا بپرهیز. و لا حول و لا قوة الا بالله. این بود وظایف و حقوقی که امام زین العابدین (ع) بیان فرموده، و هر چند که در خصال به پنجاه و یک حق اشاره کرده اما در تحف العقول تعداد حقوق بیش از پنجاه حق ذکر نگردیده و در پایان آن چنین آمده است: آنچه بدانها اشاره شد، پنجاه حق است که سراسر وجود تو را احاطه کرده و در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و بر تو باد که در رعایت و کار بستن آنها بکوشی و در این امر از خدای جل ثناؤه یاری و استعانت جویی. و لا حول و لا قوة الا بالله. و شکر و سپاس به درگاه خداوندی که پروردگار جهانیان است.

کلمات مأثور امام زین العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر

در کشف الغمه و فصول المهمه چنین آمده است که وزیر ابوسعید منصور بن حسن آبی در کتاب نثر الدرر می‌نویسد: علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام [صفحه ۱۰۶] به مرد فقیری برخورد که یاری می‌جست و اشک از چشمانش سرازیر بود. در حالی که با تعجب به وی می‌نگریست، فرمود: «اگر تمام دنیا در ید اختیار او بوده، سپس همه را از دست می‌داد، باز هم سزاوار نبود این چنین محزون و گریان گردد!» و آنگاه که از آن حضرت پرسیدند: چگونه بود که نبی اکرم (ص) از پدر و مادر یتیم گردید؟ در پاسخ آنها فرمود: بدان جهت که از مخلوق خدا حقی بر گردن وی واجب نشود. به فرزند خود فرمود: ای فرزند من از دشمنی با مردمان بپرهیز، زیرا چنانچه وی مردی حلیم و بردبار است از مکر وی در امان نباشی و اگر مردی فرومایه است دچار گرفتاری و مصیبت وی گردی. و آنگاه که سخن نافع بن جبیر را شنید که درباره‌ی معاویه گفته بود: کان یسکته الحلم و ینطقه العلم، به این معنی که حلم وی باعث می‌گردد که در برابر عده‌ای سکوت کرده و بیانش به هنگام لزوم در اثر علم او است، فقال علیه السلام: کذب بل کان یسکته الحصر و ینطقه البطر. آن حضرت فرمود: سخن نافع درست نبوده بلکه رفتار معاویه چنان بود که هرگاه از اقدام به امری خودداری می‌کرد بدان جهت بود که جز سکوت راه دیگری نمی‌یافت و مجبور به سکوت می‌گردید! منظور آن حضرت این است که چنانچه موانعی در سر راه او قرار می‌گرفت مجبور به سکوت می‌گردید؛ اما همین که زر و زیور دنیا وی را مغرور و بیخبر می‌ساخت از هر نوع رفتار سوئی فروگذار نمی‌کرد. وقتی از آن حضرت پرسیدند: پر ارزش‌ترین مردم کیست؟ در جواب فرمود: «آن که دنیا را مایه‌ی ارزش خود نداند.» و از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت است که گفت: مردی از علی بن الحسین (ع) در مورد کینه و عداوت قریش نسبت به پدرش حسین بن علی (ع) پرسید، آن حضرت در جواب فرمود: اول آنها آتش و عاقبت و سرانجام آنها ننگ و بدبختی است. مردی به آن حضرت عرض کرد: کیف اصبحت؟ حال شما چگونه است؟ فرمود: «اصبنا خائفین برسول الله و اصبح جمیع اهل الاسلام آمین به.» حال ما چنین است که بیم داریم از این که نسبت به اوامر و نواهی رسول الله [صفحه ۱۰۷] (ص) قصور کنیم، در حالی که همه‌ی اهل اسلام به اتکای وی خود را در امان می‌دانند. و آنگاه که از وی پرسیدند: چگونه است که شما به هنگام مسافرت از شناسایی خود به دوستان ابا دارید؟ در جواب فرمود: بیم دارم از اینکه به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم را مورد عطف و مهربانی قرار دهند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از تحف العقول

در تحف العقول [۷۸] آمده است که آنچه از کلمات قصار امام زین العابدین صلوات الله علیه در حکمت و موعظه روایت شده چنین است: - الرضا بمكروه القضاء ارفع درجات اليقين. بالاترین درجه‌ی یقین، رضا و خوشنودی به قضای الهی است، هر چند که به دلخواه آدمی نباشد. - من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا. هر که خود را ارجمند شمارد دنیا را ناچیز انگارد. و قال بحضرتة رجل اللهم اغنني عن خلقك فقال ليس هكذا انما الناس بالناس و لكن قل اللهم اغنني عن شرار خلقك. مردی در حضورش گفت: «بار خدایا مرا از خلق خود بی‌نیاز دار.» علی بن الحسین (ع) فرمود: «چنین نیست، همه‌ی مردم به یکدیگر بستگی دارند. بگو بار خدایا از مخلوق شرور خود، مرا بی‌نیاز گردان.» - من قنع بما قسم الله فهو من اغنى الناس. غنی‌ترین مردم کسی است که به قسمت خدا راضی باشد. - لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل. ارزش هر عمل که با تقوی و پرهیزگاری توأم است کم نباشد. پس چگونه ممکن است ارزش عملی که مورد قبول خداوند قرار گرفته کم باشد. و این بدان معنی است که شرط قبولی هر عمل تقوی است، و از این رو بالاترین درجه‌ی آن به وقتی است که خدای تعالی آن را پذیرفته باشد. - اتقوا الكذب، الصغیر منه و الكبير فی كل جد و هزل فان الرجل اذا كذب فی الصغیر اجترأ علی الكبير. از گفتن دروغ، کوچک یا بزرگ در هر جدی و شوخی پرهیزید؛ زیرا که دروغ کوچک باعث می‌گردد که شخص بر دروغ بزرگ بی‌پروا [صفحه ۱۰۸] گردد. - كفى بنصر الله لك ان ترى عدوك يعمل بمعاصي الله فيك. در یاریت از خداوند همین بس که دشمن خود را بینی که درباره‌ات به ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا پرداخته است. - الخیر كله صيانة الانسان نفسه. همه‌ی خیر این است که انسان خود نگهدار باشد. - و قال (ع) لبعض بنیه یا بنی ان الله رضینی لك و لم یرضك لی فاوصاک بی و لم یوصنی بک، علیک بالبر فانه تحفة کبیرة. به یکی از پسران خود فرمود: فرزند من، خدای تعالی بر تو فرض کرده است که رضای خاطر مرا به دست آوری و بر من این فرمان نرانده و تو را در نیکی و احسان با والدین امر فرموده و بر من در تو این حکم نفرموده، بر توست که به نیکی رفتار کنی که این خود هدیه‌ی بزرگی است. - و قال له رجل ما الزهد؟ [۷۹] فقال الزهد عشرة اجزاء: فأعلى درجات الزهد أدنی درجات الورع و اعلى درجات اليقين ادنی درجات الرضا، و ان الزهد فی آیه من كتاب الله: لكي لا تأسوا علی ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم. مردی از وی پرسید: «زهد چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «زهد دارای ده جزء است. بالاترین درجات زهد کمترین درجه‌ی ورع، و برترین درجات ورع پایین‌ترین درجات یقین است، و بالاترین درجات یقین کمترین درجه‌ی رضا است، و به راستی که بهترین معنی زهد در این آیه از کتاب خدا آمده است که: «تا بدانچه از دست داده‌اید افسوس نخورید و بدانچه به شما رسید شاد نشوید.» (سوره‌ی حدید: آیه ی ۲۳) - و قال (ع): طلب الحوائج الی الناس مذلة للحیة و مذهبة للحیاء و استخفاف بالوقار و هو الفقر الحاضر. طلب حوائج از مردم به خواری و مذلت کشد و حیا را برد و وقار را بکاهد و خود نوعی فقر حاضر است و آن که از مردم حاجتی نخواهد خود بی‌نیازی موجود است. - و قال (ع): ان احبکم الی الله أحسنکم عملا و ان اعظمکم عندالله عملا اعظمکم فیما عندالله رغبة و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشية لله و ان اقربکم [صفحه ۱۰۹] من الله اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عندالله اسعاکم علی عیاله و ان اکرمکم علی الله اتقاکم لله. هر کس عملش نیکوتر، نزد خدا محبوبتر؛ و به راستی که بزرگوارترین شما نزد خدا کسی است که بدانچه نزد خداست راغبتر است؛ و آن که از همه به نجات از عذاب خدا نزدیک‌تر است، کسی است که ترس وی از خداوند بیشتر است؛ و آن که خلقش وسیعتر، به خدا نزدیک‌تر؛ و پسندیده‌ترین شما نزد خداوند کسی است که سعی و تلاش وی در جهت بهبود زندگی اهل و عیال خود بیشتر است. و به راستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است. - و قال (ع) لبعض بنیه: یا بنی انظر خمسة فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا تراقهم فی طریق، فقال یا أبة من هم؟ قال: ایاک و مصاحبة الکذاب فانه بمنزلة السراب یقرب لك البعید و یبعد لك القریب و ایاک و مصاحبة الفاسق فانه بائعک بأکله او اقل من ذلك، و ایاک و مصاحبة البخیل فانه یخذلك فی ماله احوج ما تكون الیه و ایاک و مصاحبة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرك و ایاک و مصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله.

به یکی از فرزندان خود گفت: «پسر جانم بنگر که با پنج کس همنشینی و مصاحبت نکنی و در سفر و حضر از رفاقت و دوستی با ایشان بر حذر باشی.» وی گفت: «پدر عزیز، آنها چه کسانی هستند؟» فرمود: «مبادا با دروغگو همنشین شوی که چون سراب است؛ دور را نزدیک و نزدیک را به تو دور نماید. مبادا با فاسق و بدکار همنشین شوی که تو را به یک لقمه و یا کمتر بفروشد. مبادا هم صحبت بخیل شوی که او در نهایت احتیاج، تو را واگذارد. مبادا با فرومایه و نادان طرح دوستی بریزی که می‌خواهد سودت رساند، زیانت می‌زند. هرگز با قاطع رحم مصاحبت مکن که من او را در قرآن کریم ملعون یافتم. - و قال (ع): ان المعرفة و کمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا- یعنی و قله مراه و حلمه و صبره و حسن خلقه. شخص مسلمان وقتی معرفت و دینش کامل است که سخنی را که برایش مفید نیست ترک گوید، و کمتر به بحث و جدل پردازد و بردبار و شکیب و خوشخو باشد. - و قال (ع) [۸۰]: ابن آدم انک لا تزال بخیر ما کان لک واعظ من نفسک و ما کانت المحاسبه من همک، و ما کان الخوف لک شعارا و الحذر لک دثارا، یا ابن [صفحه ۱۱۰] آدم انک میت و مبعوث و موقوف بین یدی الله جل و عز فاعد له جوابا. ای فرزند آدم، پیوسته خیر و نیکیبختی با تو همراه است اما به این شرط که خود را پند دهی و به حساب خود رسیدگی کرده و ترس از خدا را شعار خود سازی و به لباس پرهیزگاری و حذر خود را آراسته داری. ای فرزند آدم، تو از این سرا به آن سرا خواهی رفت، و روزی برانگیخته شوی و برابر خدای عزوجل باز داشته شوی، پس بکوش تا برای سئوالات او جوابی آماده سازی. - و قال (ع): لا حسب لقرشی و لا لعربی الا- بتواضع، و لا- کرم الا- بتقوی، و لا عمل الا بنیه، و لا عبادة الا بالتفقه. برای قریشی و عربی حسب و نسب نیست جز به تواضع، و بزرگواری و کرامت نیست جز به تقوی و کرداری نیست جز به نیت و عبادت نیز جز به دانستن مسائل دینی نیست. - و قال (ع): المؤمن من دعائه علی ثلاث: اما ان یدخر له، و اما ان یعجل له و اما ان یدفع عنه بلاء یرید ان یصیبه. مؤمن کسی است که دعای او از یکی از سه اثر خارج نیست، یا برایش ذخیره گردد یا در دنیا برآورده شود یا بلایی را که امکان داشت بر وی هجوم کند از او بگرداند. - و قال (ع): ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر و لا یأتی اذا قام الی الصلوة اعترض و اذا رکع ربض و اذا سجد نفر، یمسی و همه العشاء و لم یصم، و همه النوم و لم یسهر، و المؤمن خلط علمه بحلمه یجلس لیعلم و ینصت لیسلم، لا- یحدث بالامانة الا صدقاء و لا یکتتم الشهادة للبعاء و لا یعمل شیئا من الحق رياء و لا یترکه حیاء، ان زکی خاف مما یقولون و یتستغفرالله لا یعلمون و لا یضره جهل من جهله. به راستی که شخص منافق دیگران را نهی کند و خود از عصیان و گناه باز نایستد، امر کند و خود به کار نبندد، و چون به نماز ایستد رو به هر سو کند، و چون به رکوع رود زانو زند و آن گاه که سجده کند همانند مرغی است که منقار به زمین زند. بی آنکه روزه بگیرد شام کند و جز خوردن شام فکر و هم دیگری ندارد. بی آنکه بیداری کشیده صبح کند و در فکر خوابیدن است. مؤمن کردارش آمیخته با حلم و بردباری است. بنشیند تا بر علم و اطلاع خود بیفزاید و خموشی گزیند تا سالم ماند. امانت را به دوستان هم نگوید، و شهادت بیگانه را نپوشد. کار حق را به خودنمایی نکند و از شرمش ترک نکند. اگرش از وی ستایش کنند و پاکش دانند از آنچه گویند [صفحه ۱۱۱] بیم کند و از آنچه ندانند آموزش خواهد، و جهل و نادانی هر که او را شناسد زیانش نرساند. - و رأی علیه السلام علیلا قد بریء فقال له یهنئوک الطهور من الذنوب ان الله قد ذکرک فاذکره، و أقالک فاشکره. شخص بیماری را بدید که بهبود یافته، فرمود: گوارا باد بر تو که گناهانت پاک گردید، به راستی که خدا تو را یاد کرد، او را یاد کن. و از تو گذشت، شکر و سپاس او را به جای آور. - و قال (ع) خمس لو رحلتم فیهن لا نفیتموهن و ما قدرتم علی مثلهن: لا- یخاف عبد الا- ذنبه، و لا- یرجو الا ربه، و لا یستحیی الجاهل اذ سئل عما لا یعلم ان یتعلم، و الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد. و لا- ايمان لمن لا- صبر له. پنج جمله است که اگر به دنبالش کوچ کرده و مرکب را لاغر سازید، مانند آنها را به دست نیاورید: هیچ بنده‌ای نترسد مگر از گناه خود. و امیدوار نباشد جز به پروردگار خود. نادان را به وقتی که بگوید نمی‌دانم شرم نیاید و یاد گیرد آنگاه که از او سؤالی شود که نداند. صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به بدن. آن که صبر ندارد ایمان ندارد. - و قال علیه السلام: یقولُ اللهُ یَا ابْنَ آدَمَ ارْضَ بِمَا آتَيْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَزْهِدِ النَّاسِ، ابْنَ آدَمَ ارْضَ بِمَا آتَيْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَعْبِدِ

النَّاسِ، اِنَّ آدَمَ اجْتَنِبَ مِمَّا حَرَّمَتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ. خدا می‌فرماید: ای فرزند آدم، بدانچه تو را داده‌ام راضی باش تا از همه زاهدتر باشی. فرزند آدم به آنچه بر تو فرض کرده‌ام عمل کن تا از همه عابدتر باشی. فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کرده‌ام دوری کن تا از همه پارساتر باشی. - و قال (ع): کم من مفتون بحسن القول فيه و کم من مغرور بحسن الستر عليه و کم من مستدرج بالاحسان اليه و قال يا سواتاه لمن غلبت احداته عشرا ته يريد ان السيئه بواحدة و الحسنه بعشرة. بسا کسا که وی را گفتند خوب است و فریفته شد، و چه بسیار کس که از پرده پوشی به خود مغرور گردید و چه بسیار کسی که از احسان به او غافلگیر شد. و فرمود: وای بر آنکس که یکی‌هایش بر ده‌هایش غالب آید، مقصود از یکی بد کرداری و منظور از کلمه‌ی ده، حسنه و عمل نیک است. [صفحه ۱۱۲] - و قال (ع): ان الدنيا قد ارتحلت مدبرة، و ان الاخره قد تحلت مقبله، و لكل واحدة منها بنون فكونوا من ابناء الاخره و لا تكونوا من ابناء الدنيا، فكونوا من الزاهدين في الدنيا الراغبين في الاخره، لان الزاهدين اتخذوا ارض الله بساطا و التراب فراشا و المدروسادا و الماء طيبا و قرضوا المعاش من الدنيا تقريبا، اعلموا انه من اشتاق الى الجنة سارع الى الحسنات و سلا عن الشهوات، و من اشفق من النار بادر بالتوبه الى الله من ذنوبه و راجع عن المحارم، و من زهد في الدنيا هانت عليه مصائبها و لم يكرهها و ان الله عزوجل لعبادا قلوبهم معلقه بالاخره و ثوابها و هم كمن رأى اهل الجنة في الجنة مخلدين منعمين، و كمن رأى اهل النار في النار معذبين فأولئك شرورهم و بوائقهم عن الناس مأمونه و ذلك ان قلوبهم عن الناس مشغوله بخوف الله فطرفهم عن الحرام مغموض و حوائجهم الى الناس خفيفه قبلوا اليسير من الله في المعاش و هو القوت فصبروا اياما قصارا لطول الحسرة يوم القيامة. دنيا کوچ کرده و پشت داده و آخرت نیز به راه افتاده و می‌آید و هر کدام فرزندان دارند. پس شما فرزند آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. از دنیا زهد ورزید و از آن کناره بگیرید و به آخرت رو کنید. زیرا زاهدان زمین را بساط زندگی دانند، و خاک را بستر سازند و کلوخ را بالش کنند و آب را عطر و تنها معاش را از دنیا قیچی زنند. بدانید هر کس شیفته‌ی بهشت است به حسنات شتابد و از شهوات باز گیرد. هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهان خود به درگاه خدا بشتابد و از محارم باز پس رود. هر که در دنیا زاهد است هر مصیبت بر او سهل است و آن را بد ندارد. برای خدای عزوجل بندگانی هستند که دل‌های آنها به آخرت و ثوابش آویخته و آنان به کسانی مانند که اهل بهشت را در بهشت، جاویدان؛ و اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده‌اند. آنانند که شرور و ناگواری شان از مردم دور است زیرا دلشان از خوف خدا متوجه مردم نیست. دیده‌ها از حرام بر گرفته‌اند و حوائج آنها به مردم اندک است. اندک معاش را از خداوند پذیرفتند، که همان قوت است. به خاطر افسوس طولانی روز رستاخیز چند روز کوتاه را صبر کردند. - و قال له رجل: انى لاحبك فى الله حبا شديدا فنكس رأسه ثم قال: اللهم انى اعوذبك ان احب فيك و انت لى مبغض ثم قال له احبك الذى تحبني فيه. مردی به او گفت: من برای خدا تو را سخت دوست دارم. آن حضرت [صفحه ۱۱۳] سر به زیر انداخت و سپس فرمود: بار خدایا به تو پناه برم که برای تو مرا دوست دارند، و توام دشمن باشی. سپس به او فرمود: من هم تو را دوست دارم برای آنچه مرا دربارهی آن دوست داری. - و قال (ع): ان الله ليغض البخيل و السائل الملحف، و قال: رب مغرور مفتون يصبح لاهياضا حكا يأكل و يشرب و هو لا يدري لعله قد سبقت له من الله سخطة يصلى بها نار جهنم. خدا شخص بخیل و سائلی را که اصرار می‌ورزد دشمن دارد. و فرمود: بسا فریب خورده و گول خورده که بازیگر و خندان است. می‌خورد و می‌نوشد و نمی‌داند که شاید از خدا خشمی بر سرش آید که آتش دوزخش در گیرد. - و قال (ع): ان من اخلاق المؤمن الانفاق على قدر الاقتار، و التوسع على قدر التوسع، و انصاف الناس من نفسه و ابتداءه اياهم بالسلا. از نشانه‌های اخلاق مؤمن اینست که در هر یک از حالات شدت و وسعت اندازه نگه دارد. به این معنی که به اندازه‌ی درآمد خود انفاق و بخشش کند، و هر اندازه درآمدش بیشتر، انفاق و خرجش بیشتر؛ و نسبت به مردم به حق و انصاف رفتار کند، و به هنگام سلام بر آنان پیشی گیرد. - و قال (ع): ثلاث منجيات للمؤمن: كف لسانه عن الناس و اغتياهم و اشغاله نفسه بما ينفعه لاخرته و دنياه، و طول البكاء على خطيئته. سه چیز مایه‌ی نجات مؤمن است: دم فرو بستن از مردم و خودداری از بدگویی و غیبت آنها، واداشتن خود بدانچه به آخرت و دنیایش سود دهد، و پر گریستن بر

گناهش. - و قال (ع): نظر المؤمن فی وجه اخیه المؤمن للموده و المجد له عبادۀ. نگاه مهرآمیز مؤمن به چهره‌ی برادر مؤمنش و دوستی و محبت کردنش با وی عبادت است. - و قال (ع): ثلاث من کن فیہ من المؤمنین کان فی کنف الله و اظله الله یوم القیامۀ فی ظل عرشه، و آمنه من فزع الیوم الاکبر: من اعطى الناس من نفسه ما هو سائلهم لنفسه و رجل لم یقدم یدا و لا رجلا حتی یعلم انه فی طاعۀ الله قدمها او فی معصیتہ، و رجل لم یعب اخاه بعیب حتی یترک ذالک العیب من نفسه و کفی بالمرء شغلا بعیبه لنفسه عن عیوب الناس. [صفحه ۱۱۴] سه چیز است که در هر مؤمنی باشد، در پناه خدا، و به روز رستاخیز در سایه‌ی عرش خدا است و خدایش از هراس آن روز بزرگ آسوده دارد: هر که به مردم همان دهد که از آنها توقع دارد؛ مردی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که در طاعت خدا پیش داشته یا در معصیتش؛ و مردی که برادرش را به چیزی عیب نکند تا آن عیب را از خود دور کند، و برای مرد همین بس که عیب خود گیرد و از عیب مردم چشم پوشد. - و قال (ع): ما من شیئی احب الی الله بعد معرفته عن عفۀ بطن و فرج، و ما من شیئی احب الی الله من أن یسأل. هیچ چیز نزد خداوند پس از معرفت او محبوبتر از پارسایی در شکم و عورت نیست. و چیزی نزد خدا محبوبتر از این نیست که حوائج خود را از او مسألت نمایی. - و قال لا بنه محمد علیهما السلام: افعل الخیر الی کل من طلبه منک فان کان اهله فقد اصبت موضعه و ان لم یکن بأهل کنت انت اهله و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک فاقبل عذره. به فرزند خود محمد (ع) فرمود: هر که از تو طلب خیر کرد با وی به نیکی رفتار کن؛ چنانچه سزاوار بوده، به جا عمل کرده‌ای و اگر او اهل آن نیست تو خود شایسته‌ی آنی و اگر مردی از طرف راست تو را دشنام داد و سپس به سوی چپت گردید و از تو عذر خواست، عذرش را بپذیر. - و قال (ع): مجالسۀ الصالحین داعیۀ الی الصلاح و أدب العلماء زیادۀ فی العقل، و طاعۀ و لاء الامر تمام العز. همنشین با صالحان به نیکی دعوت کند، و به آداب دانشمندان زیستن عقل را فزونی دهد؛ و طاعت و ایان امر کمال عزت است؛ و استفاده از مال کمال مردانگی؛ و راهنمایی و ارشاد آن که از تو مشورت جوید، قضای حق نعمت؛ و خودداری از آزار دیگران کمال خرد است، و مایه‌ی راحت تن در دنیا و آخرت. و قال (ع): سبحان من جعل الاعتراف بالنعمۀ له حمدا، سبحان من جعل الاعتراف بالعجز عن الشکر شکرا. منزه است خدایی که اعتراف به نعمت خود را ستایش خود شناخته؛ منزه است آن که اعتراف به درماندگی از شکرش را شکر دانسته. [صفحه ۱۱۵]

کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره‌ی ابن حمدون

در کشف الغمه آمده است که: آنچه را که محمد بن حسن بن حمدون از سخنان حکیمانه‌ی امام زین العابدین (ع) در کتاب تذکره آورده چنین است که فرمود: - مؤمن در میان سه خصلت هرگز هلاک نگردد، شهادۀ ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و شفاعۀ رسول الله (ص)، و سعۀ رحمۀ الله عزوجل. - از خدای عزوجل بترس به خاطر قدرتش بر تو، و از او شرم کن بدان جهت که به تو نزدیک است، و هر وقت به نماز بایستی چنان باش که گویی آخرین نمازی است که به پا داشته‌ای. به این معنی که به هنگام نماز چنان با خوف و خشیت باش که گویی که دیگر عمر تو کفاف ندهد که به این افتخار نایل آیی. - از خدای بترس، بی آنکه خود به کاری پردازی که عذر آن باید خواست. - از شادی بر گناه بپرهیز، زیرا خوشنودی و شادی بر معصیت خدا گناهش از ارتکاب به آن به مراتب شدیدتر است.

کلمات آن حضرت نقل از تذکرۀ الخواص

از کلمات آن حضرت است که فرمود: عجب دارم از کسی که خود را به نخوت و کبر و غرور آلوده ساخته در حالی که دیروز نطفه‌ی ناچیزی بود، و فردا نیز مرداری بیش نیست. و عجب دارم از آن که در وجود خدا با شک و تردید می‌نگرد، در حالی که این همه عجایب مخلوقات او را به چشم می‌بیند. و عجب دارم از آن کس که در نشئه و حیات آخرت شک دارد در حالی که نشئه‌ی

اولی را می‌بیند، و عجب دارم از آن که برای دنیای فانی بکوشد و از کوشش برای سرای باقی خودداری کند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از فصول المهمه

آنچه از کلمات قصار امام سجاد (ع) در فصول المهمه آورده شده چنین است: که فرمود: آنکس که حکیم دانشمندی وی را ارشاد نکند به گمراهی سقوط کند، و آنکه جاهلی وی را هم بازو نشود به خواری و ذلت در افتد، (به این معنی که چه بسا ممکن است از نادان کاری ساخته شود که از دانایان دیده نشود...) [صفحه ۱۱۶] - و در جای دیگر فرمود: چهار چیز مایه‌ی ذلت است. اول دختر است هر چند که مریم باشد، دوم قرض هر چند که یک درهم بیشتر نباشد، سوم غربت اگر چه بیش از یک شب نباشد، و چهارم سؤال کردن هر چند که تنها یک جمله باشد مثل «راه از کجاست؟» - و فرمود: عجب دارم از کسی که از خوردن غذا در اثر ضرر و زیان آن ابا دارد اما از ارتکاب گناه با آن همه زشتی و زبانی که به دنبال دارد پرهیز نمی‌نماید. و قال علیه السلام: من ضحک ضحکةً مع من عقله مجة علم. - هر کس به نوعی بخندد از خردش کاسته گردد (به این معنی که در هر حال خندیدن، از خویشتن کاستن است). چنانچه به موقع باشد تبسمی باید، و گرنه ناچار از وقار آدمی بکاهد و عقل و دانش وی را در نظر مردمان ضعیف سازد. - هر کس به آنچه خداوند بر وی روزی فرموده قانع و راضی باشد خود از غنیترین مردم است. - و قال علیه السلام: ان الجسد اذا لم یمرض اشر و لا خیر فی جسد یأشر. آنکه جسمش بیمار نشود به غفلت و کبر و غرور مبتلا گردد، و شخص متکبر و مغرور و آن که به غفلت و ناسپاسی خو گرفت هرگز منشاء خیر نخواهد بود. - و در حدیثی دیگر به اسناد از نبی اکرم (ص) می‌فرماید: انتظار الفرج عبادة. انتظار فرج خود عبادت است. - و آنکه به روزی کم راضی باشد خدای نیز به عمل کم وی خوشنود گردد.

حکم و مواعظ آن حضرت از کتب مختلف

در کتاب حلیه الاولیاء به اسناد از جعفر بن محمد و او از پدر خود از علی بن الحسین علیهما السلام آمده است که فرمود: فَقَدْ الْأَجِبَةُ عُزْبَةٌ. از دست دادن دوستان، خود نوعی غربت است. چنانکه شیخ مفید در امالی به سند خود روایت کرده مردی به علی بن الحسین (ع) گفت: - کیف اصبحت یا بن رسول الله؟ قال: اصبحت مطلوباً بثمان: الله تعالی یطلبنی بالفرائض و النبی (ص) بالسنة و العیال بالقوت و النفس بالشهوة و الشیطان [صفحه ۱۱۷] باتباعه و الحافظان بصدق العمل و ملک الموت بالروح و القبر بالجسد فأنا بین هذه الخصال مطلوب. - حال شما چگونه است؟ فرمود: حال من چنین است که هشت خصلت مرا در میان گرفته و هر یک چیزی را از من می‌خواهند و در برابر هر یک وظیفه‌ای بر عهده دارم. نخست اینکه خدای تعالی از من می‌خواهد که در انجام فرائض بکوشد. دوم عمل به سنت نبی اکرم (ص). سوم خانواده‌ی خود، که در تهیه‌ی روزی و نفقه‌ی آنها بکوشم. چهارم، هوای نفس که مرا به شهوت می‌خواند. پنجم شیطان که به پیروی خود مرا دعوت می‌نماید. ششم، دو فرشته‌ی نگهبان که مرا به کردار نیک می‌خوانند. هفتم، ملک الموت که قبض روح مرا طالب است. هشتم قبر است، که همچنان در انتظار است که جسم را در خود جای دهد. و این خصالی است که مرا احاطه کرده و در برابر هر یک از آنها وظیفه‌ای بر عهده دارم که بایستی خود را آماده سازم. - در کشف الغمه آمده است: علی بن الحسین (ع) مردی را مشاهده کرد که شخصی را به شدت مورد بدگویی و دشنام قرار داده و وی را به اعمال سوء نسبت می‌داد. پس آنحضرت در حالی که وی را سخت بر حذر می‌داشت فرمود: ایاک و الغیبة فانها ادام کلاب النار. از غیبت بپرهیز، زیرا که آن خوراک سگهای دوزخ است. - ابوالبقاء دمیری در کتاب حیاة الحیوان می‌نویسد: علی بن الحسین علیهما السلام به مردی برخورد که پسرش از دنیا رفته و چون در معاصی خدای به اسراف رفته بود، به شدت بر وی ناله و جزع همی کرد. آن حضرت در حالی که وی را از این امر به شدت منع می‌کرد فرمود: ان من وراء ولدک خلاًلاً ثلاًناً، شهادة ان لا اله الا الله و شفاعة رسول الله و رحمة الله. فرزند تو را سه حالت همراه است. اول توحید او و کلمه‌ی طیبه‌ی لا اله الا الله، دوم شفاعت رسول الله

(ص)، و سوم رحمت خدای تعالی. در حلیه الاولیاء آمده است که امام زین العابدین علیه السلام چنین می گفت: اللهم انی اعوذ بک ان تحسن فی لوائح العیون علانیتی، و تقبح فی خفیات العیون سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی: بار الها، به تو پناه می برم که در انظار مرا نیکو جلوه دهی، اما در خفا و باطن [صفحه ۱۱۸] بنده‌ی نافرمان تو باشم. بار خدایا، همچنان که من بد کردم و تو جزای نیکویم بخشیدی، پس به هنگامی که باز هم من به بدی رفتار کردم، باز هم جزای مرا به احسان عنایت فرما. شیخ مفید [۸۱] به سند خود از عبدالله بن محمد تمیمی آورده است که مرد سال خورده‌ای از عبد قیس و او از طاوس نقل کرده که می گفت: سالی در مکه به هنگام شب داخل در «حجر» گردیدم. ناگاه علی بن الحسین علیهما السلام را مشاهده کردم که وارد بر حجر گردید و به نماز ایستاد. من هم به تماشایش ایستادم. او همچنان رکوع و سجود می کرد. و من نگاهش می کردم. محو تماشایش شده بودم تا آنگاه که از نماز فراغت یافت و سر بر خاک گذاشت تا با خدای خود مناجات کند. پیش خود گفتم: مرد صالح و تهذیب شده‌ای از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است، بهتر است بروم جلوتر، خم شوم و مناجاتش را بشنوم. جلوتر رفتم و خم شدم و گوش دادم. او در سجود خود چنین می گفت: عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک. - بنده‌ی کوچک تو بر در خانه‌ی توست، بیچاره‌ی تو بر در خانه‌ی توست، محتاج تو بر در خانه‌ی توست، گدای تو بر در خانه‌ی توست. طاوس می گوید: این کیفیت چنان قلبم را فشرده که اشکم سرازیر شد. از آن روز به هر بلایی که مبتلا شدم مناجات علی بن الحسین (ع) را به لب آوردم و از آن بلا خلاصی یافتم.

اشعار منسوب به امام زین العابدین

نحن بنو المصطفی ذو و غصص یجرعها فی الانام کاظمنا عظیمه فی الانام محنتنا اولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن اعیادنا ماتمنا و الناس فی الامن و السرور و ما یامن طول الزمان خائفنا و ما خصصنا به من الشرف الطائل بین الانام آفتنا یحکم فینا و الحکم فیه لنا جاحدنا حقنا و غاصبنا - ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم، [صفحه ۱۱۹] آن که از ما فرو برنده‌ی خشم است، در میان مردم جام بلایا را سر می کشد. - رنج و مصیبت در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است، و اول و آخر دودمان ما بدین بلایا گرفتار و مبتلا است. - این مردم در عیدشان مسرور و خوشحالند، در حالی که عیدهای ما مبدل به مصائب و بلایا شده است. - مردم در آرامش و سرور غوطه‌ورند، در حالی که ترسان از خاندان ما در طول زمان آرامش ندارد. - آفت و مایه‌ی رنج ما آن شرف و بزرگواری فوق العاده‌ای است که در بین مردم به آن ممتاز گشته‌ایم. - پایمال کننده و منکر حق ما بر ما فرمانروایی می کند، با این که حکومت بر آنان به ما اختصاص دارد. ابن شهر آشوب نیز در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰، اشعار زیر را به امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده است: لکم ما تدعون بغیر حق اذا میز الصحاح من المراض عرفتم حقنا فجدتمونا کما عرف السواد من البیاض کتاب الله شاهدنا علیکم و قاضینا الا له نعم قاض - آیا زمانی که درستی‌ها از نادرستی‌ها تمیز داده شود، آنچه را که به غیر حق بر خود می بستید به چنگ خواهید آورد؟ - همچنان که سفیدی از سیاهی شناخته شده است، شما نیز حق ما را شناختید، سپس در مقام انکار بر آمدید. - گواه ما بر شما کتاب خدا است و او را هم ذات اقدس اوست، پس او نیکو داوری است.

پاورقی

[۱] حلیه الاولیاء ابونعیم ج ۳ ص ۱۳۵. [۲] مروج الذهب ج ۲ ص ۹۶. [۳] طبقات الشافیه از ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی. ج ۱ ص ۱۵۳. [۴] چاپ پنجم کتاب نام برده به زودی انتشار خواهد یافت. [۵] تابعین به کسانی گویند که به دین اسلام درآمده و به دیدار یکی از صحابه نایل آمده‌اند و با دین اسلام دنیا را ترک کرده‌اند. [۶] تابعین تابعین به کسانی اطلاق می شود که

دین اسلام را پذیرفته و یکی از تابعین را دیده و به دین اسلام از دنیا رفته‌اند. [۷] روایات مختلفی که در ذکر میلاد با سعادت آن حضرت نقل گردیده در کتب مختلف به این شرح آورده شده است: مصباح کفعمی، کشف الغمه اربلی، مزار دروس شهید، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه ص ۲۱۲ شیخ یوسف بحرانی در مزار حدائق، ابن طلحه در مطالب السؤل، بحار الانوار مجلسی نقل از ذخیره روضه الواعظین ص ۱۷۲، جنات الخلود، شیخ طوسی در مصباح المتعجل. علامه حلی در تذکره در باب روزه‌ی ایام ذی‌قعدة، سید بن طاووس در اقبال، طبرسی در اعلام الوری، ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰. [۸] الصحیفه الثانیة ص ۲۱۶ از حر عاملی چاپ مصر. [۹] کشف الغمه اربلی ص ۲۰۸. [۱۰] موضوع احتجاج امام زین العابدین (ع) با محمد بن حنفیه در مقابل حجر الاسود و شهادت دادن آن بر امامت امام سجاد (ع) در کتب اسلامی مکرر ذکر گردیده در کافی در بخش فرق بین حق و باطل در امر امامت و بصائر الدرجات ص ۱۴۷ و دلائل الامامة ص ۱۵۳ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۴۹ چاپ ایران و اعلام الوری ص ۱۵۳ و روضه الواعظین ص ۱۶۹ و کتاب خرایج ص ۴۷ و مختصر البصائر ص ۱۴ و ۱۷۰ به نقل از کتاب امام زین العابدین (ع) به قلم عبدالرزاق مقرر ص ۳۱۵ - ۳۱۶. [۱۱] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸ - روضه الواعظین، ص ۱۷۲ و اعلام الوری ص ۱۵۱. [۱۲] بصائر الدرجات، ص ۹۶ و اثبات الوصیة مسعودی، چاپ تهران و ص ۱۴۳ چاپ نجف. [۱۳] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸. [۱۴] عیون الاخبار شیخ صدوق ص ۲۷۰. [۱۵] اما کسانی که امام سجاد (ع) را که نسبت به برادرش کوچکتر بوده علی اصغر خوانده و علی شهید را به اکبر نام برده‌اند به این شرح است: تاریخ طبری ص ۲۶۰ ج ۶، معارف ابن قتیبة ص ۹۳، البداية و النهایة ابن کثیر شامی ص ۱۸۸ ج ۸ و ج ۹ ص ۱۰۳، اخبار الطوال دینوری ص ۲۵۴، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۴ چاپ نجف، تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، لوائح الانوار شعرانی ج ۱ ص ۲۳، تاریخ خمیس ابی الحسن دیار بکری ج ۲ ص ۳۱۹، روض الانف سهیلی ج ۲ ص ۳۲۶، تذکره الخواص سبط ابن جوزی ص ۱۵۶، اسعاف الراغبین صبان در حاشیه‌ی نورالابصار شبلنجی ص ۱۹۴، وفيات الاعیان ابن خلکان در ترجمه‌ی سجاد، فرق نوبختی ص ۱۰۷، امالی شیخ صدوق ص ۳۰ مجلس ۹۳. و گروهی تصریح کرده‌اند که امام سجاد علی اصغر و علی شهید اکبر بوده است. مانند کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۰، مروج الذهب ج ۲ ص ۹۱، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲۶۳، شذرات الذهب ابن عماد ج ۱۲ ص ۶۶ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۹ ذخایر العقبی محب الدین طبری ص ۱۵۱، غرر الخصایص و طواط ص ۲۲۹ باب ۱۱، حیاة الحیوان دمیری ص ۱۶۹ ج ۱ در ماده‌ی بغل، الاتحاف بحب الاشراف شبرای ص ۴۷، مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری ج ۱ ص ۱۴۲ مزار الدروس شهید اول و مزار السرائر ابن ادریس حلی، انیس الشیعة خطی، الذریعه الی تصانیف الشیعه شیخ آغا بزرگ تهرانی ج ۲ ص ۴۵۸، حدائق الوردیة خطی به نقل عبدالرزاق مقرر در کتاب امام زین العابدین ص ۳۰. [۱۶] بحار الانوار مجلسی ج ۱۱ ص ۲. [۱۷] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۱۱. [۱۸] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۵۴. [۱۹] تذکره ابن جوزی، ص ۱۸۷. [۲۰] مناقب ابن شهر آشوب، ص ۳۱۱، ج ۳. [۲۱] (کیست که حرام نماید آن زینت و زیوری که خدای از بهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بیرون آورده) سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۳۲. [۲۲] عیون اخبار الرضا، ص ۲۸۳. [۲۳] در معنی این جمله چنین آمده که پرنده اغلب در محلی می‌نشیند که حرکت نکرده و ساکن باشد. [۲۴] بگیری ای محمد عفو و گذشت از بدی بدکاران را و چشم پوشی از بدی ایشان را اختیار کن و حکم کن به نیکویی و دوری کن و رو بگردان از نادانان. (سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۹۹). [۲۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۴. [۲۶] اصول کافی در حاشیه‌ی مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۳۰، باب تواضع. [۲۷] و هر کس بکشد مؤمنی را از روی خطا باید که کفاره دهد... (سوره‌ی نساء آیه ۹۲). [۲۸] در کتب اسلامی فتاوی علماء دایر بر این است که عاشورا نصف روز روزه بگیرد و بقیه را افطار کند، زیرا دشمنان آل محمد (ص) در این روز به شکرانه‌ی آن جنایت بزرگ روزه گرفتند و برای آنکه دوستان با دشمنان امتیاز داشته باشند علمای امامیه روزه‌ی عاشورا را حرام دانسته‌اند و از نظر ثواب و امساک نصف روز آن را مباح و جایز شناخته‌اند. مترجم. [۲۹] فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر (پس هر کس از شما مریض باشد یا در سفر باشد پس روزه بگیرد به شماره‌ی آن از روزهای دیگر غیر ماه

رمضان... (سوره ی بقره، آیه ۱۸۴). [۳۰] شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۰۵. [۳۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۵. [۳۲] و آنان که خشم خود فرو خورند، و از مردم گذشت کنند، و خدا دوست دارد نیکوکاران را (سوره ی آل عمران آیه ۱۳۴). [۳۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۳. [۳۴] در کتاب طبقات ابن سعد، چنین آمده است که هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم ابتدا به علم و روایت مشهور بود و به امر عبدالملک بن مروان، والی مدینه گردید. دیری نپائید که عبدالملک از دنیا برفت، وی همان کسی است که سعید بن مسیب نیز به امر وی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و آن به هنگامی بود که هشام از وی خواسته بود که با ولید بن عبدالملک بیعت نماید، زیرا که وی متعهد شده و قراردادی با پدر خود منعقد ساخته بود که امر خلافت را به وی واگذارد، اما سعید از بیعت با وی خودداری کرده و به وی گوشزد کرد که بایستی منتظر باشد تا مردم خود درباره‌ی وی چه قضاوت خواهند کرد. در همین موقع بود که به خشم و آزار سعید پرداخت و وی را روانه‌ی زندان ساخت، در اینجا مؤلف کتاب درباره‌ی هشام و اعمال وی اضافه کرده و می‌نویسد: به نظر من علم و دانش با آن همه اثراتی که بر هر فرد باقی می‌گذارد و شخص را به کمال معنوی و اخلاق سوق می‌دهد آیا برای هشام با آن همه ظلم و ستم و آزاری که بر اهل بیت رسالت وارد ساخته نیز مثمر ثمر بوده است؟ بدون شک این جمله که می‌گوید: من اعان ظالما بلی به کسی که به یاری ستمگر پردازد خود به ظلم و ستم وی گرفتار خواهد شد، درباره‌ی هشام کاملا صدق کرده و وی نیز دیری نپائید که به دست ولید معزول گردید و مورد خشم و ستم قرار گرفت و خود به همان اعمال سوئی که درباره‌ی دیگران اعمال کرده بود گرفتار آمد. [۳۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۲. [۳۶] نمی‌رسید به نیکویی تا اینکه انفاق بکنید از آن چیزهایی که دوست دارید. (سوره ی آل عمران آیه ۹۲). [۳۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۳۸] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۴۳. [۳۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۹. [۴۰] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع)، اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی این بنده به فارسی ترجمه شده است، ص ۱۰۱. [۴۱] صفوة الصفوة ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۲. [۴۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۶۱ و عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۳، ص ۹۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۳۰۰. [۴۳] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۹۴. [۴۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۶. [۴۵] او پسر سید البشر است، او پرهیزکار و پاکیزه و منزّه و سرشناس است. [۴۶] این مرد کسی است که خاک بطحاء جای پایش را می‌شناسد، کعبه‌ی مقدس و حرم محترم می‌شناسدش. [۴۷] او دست به این سنگ می‌زند و این سنگ، همی خواهد که کف مقدسش را همچون جان به آغوش گیرد. [۴۸] وقتی قریش او را دید فریاد کشید که: مکارم نفسانی، این مرد کمال مکارم است. [۴۹] این قوم پیشوای پرهیز کارانند، این قوم بهترین مردم روی زمین و از بهترین بندگان خدایند. [۵۰] اگر او را نمی‌شناسید او فرزند فاطمه است، و جدش محمد (ص) خاتم پیغمبران است. [۵۱] می‌گویند این کیست؟ و این کلمه زیانش برساند، زیرا این ناشناس شما را عرب و عجم می‌شناسند. [۵۲] از فرط حیا دیده فرو می‌خواباند و دیگران از هیبتش پلک به هم می‌گذارند، تا لبخند نزنند کس را یارای سخن گفتن نیست. [۵۳] آیا مرا بین مدینه و آنجا که دلهای مردم به سوی او متوجه است (مکه) به زندان می‌افکنی؟ [۵۴] حرکات هشام و طرز رفتارش هرگز مانند یک شخص معمولی و بزرگ نبود، زیرا چشمانش احوال، و معایب بسیاری در وجودش آشکار بود. [۵۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۸. [۵۶] ارشاد مفید، ص ۲۷۷، چاپ تهران. [۵۷] حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹. [۵۸] امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۴۸. [۵۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۶۵. [۶۰] تذکره الخواص، ص ۱۸۶. [۶۱] مطالب السئول، ص ۷۹. [۶۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۶۳] سوره ی حج، آیه ۳۸. [۶۴] البته خدا خرید از مؤمنین جان‌ها و مالهای ایشان را به اینکه از برای ایشان باشد بهشت، جنگ می‌کنند و جهاد می‌کنند مؤمنین با کفار و مشرکین در راه خدا پس می‌کشند و کشته می‌شوند، این خریدن خدا جان و مال مؤمنین و بهاء دادن بهشت را برایشان وعده‌ای است بر خدا که خلف ندارد. سوره ی توبه، آیه ۱۱۱ و ۱۱۲. [۶۵] قصص العرب، ج ۱، ص ۲۲۲. [۶۶] تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۵. [۶۷] الصحیفه الخامسة، ص ۴۹۲ - ۳۳۰. [۶۸] قصص العرب، ج ۳، ص ۲۳۲. [۶۹] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۷. [۷۰] کشف الغمه

اربلی، ص ۲۰۵ - ۲۰۸. [۷۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۲. [۷۲] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع) اثر عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی نگارنده به فارسی ترجمه شده است. ص ۶۹ - ۷۳. [۷۳] حره به فتح اول به قسمتی از سرزمین خشک و سوزان حجاز گفته می‌شود. [۷۴] مسلم بن عقبه که در ظلم و بیدادگری به اسراف رفته بود به مسرف معروف گردید. [۷۵] جلد ۳ صفحه‌ی ۱۴۰. [۷۶] ج ۳ ص ۱۵۹ و تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۶ و اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۱. [۷۷] ج ۳ ص ۲۹۹. [۷۸] از ابی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، ص ۲۸۵. [۷۹] اصول کافی، در باب مذمت دنیا، حاشیه‌ی مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۳۴. [۸۰] امالی مفید، ص ۶۴ و مشکاة الانوار، ص ۶۶. [۸۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۴ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸۹.